

تراژدی قیصر (جولیوس سزار)

ویلیام شکسپیر

عنوان: تراژدی قیصر (جولیوس سزار)

موضوع: نمایشنامه ای در 5 پرده

نویسنده: ویلیام شکسپیر

مترجم: فرنگیس شادمان (غازی)

اسکن: سولماز

منتشر شده توسط سایت اینترنتی [کتابناک](http://www.ketabnak.com)

با مراجعه به سایت اینترنتی کتابناک میتوانید از امکانات دیگر ما همچون دسترسی به قالبهای مختلف این کتاب الکترونیکی برای شنیدن آثار هنرمند مورد علاقه خود توسط پخش کننده صوتی و یا مطالعه آنها بوسیله گوشی تلفن همراه تان استفاده کرده و برترین و تازه ترین آفرینه های برجسته ترین هنرمندان جهان را دریافت کنید.

شایان توجه است که این نسخه رایگان از کتاب ممکن است دارای محدودیتهایی از قبیل عدم حق کپی برداری باشد، برای دریافت نسخه بدون محدودیت آن با ما تماس بگیرید.

سایت اینترنتی: www.ketabnak.com

مقدمه و ترجمه

«تراژدی قیصر» که ترجمه فارسی آن از نظر خوانندگان میگذرد،
ثمره فکر بلند و آفریده ذوق لطیف شکسپیر^۱ است که شاید در فن درام-
نویسی بیهمتا باشد.

لفظ «درام» از لغتی یونانی که بمعنی «کار انجام یافته» است گرفته
شده، و در اصطلاح ادبی همانست که امروز بفارسی «نمایش» خوانده
میشود و انواع مهم آن «تراژدی» و «کمدی» است.

درام از یادگارهای یونان قدیمست و در سرزمینی ظهور کرد و قوام
گرفت که مهد هنر و علم و ادب بود. اصول و مبانی درام را ارسطو مدون
کرده و از جمله این اصول قانون «وحدت زمان و مکان و موضوع» است.
بعقیده ارسطو طول مدت وقایع نمایش نباید از يك شبانروز تجاوز کند،
و حوادث همه باید در يك مکان اتفاق افتد، و تمام وقایع باید مربوط

بیک موضوع اصلی باشد. اصل «سودخت» درام قرنهای مرعات شد و فرانسویان مخصوصاً پای بند آن بودند. آثار متابعت اصل در نمایشنامه‌های کرنی^۱ و راسین^۲ هرچه خوبتر هویدا است.

شکسپیر باین اصل مقید نبود، و اگر توجهی داشت بوحدت موضوع بود. لزوم رهائی از این قیود یا التزام آنها یکی از موضوعهای بحث وجدال میان نویسندگان و شعرای «رمانتیک» و «کلاسیک» بوده است. این بحث عاقبت پیشرفت عقاید هواخواهان آزادی از قیود خاتمه یافت.

Plot موضوع تراژدی قیصر قتل «جولیوس قیصر»^۳ است، و مبتنی است بر حوادث زندگی «قیصر» و «بروتوس»^۴ و «آنتونی»^۵ و «کسیوس»^۶. وقایع این تراژدی در روز چهاردهم ماه مارس سال ۴۴ ق. م. شروع میشود. در صحنه اول این نمایش جمعی کاسب و صنعتگر که از کار خود دست کشیده‌اند در کوچه‌های روم جمع آمده‌اند تا قیصر را ببینند و بعلت فیروزی او در جنگ با رقیبش «پمپی»^۷ شادی کنند. هم‌از ابتدای بازی از سخنان «فلی و بوس»^۸ و «مرولوس»^۹ بخوبی هویدا است که بعضی از رومیان از قدرت عظیم قیصر سخت بیمناک شده‌اند و نمی‌خواهند که بنده‌وار فرمانبردار او باشند و در اطاعت چون خودی بسر ببرند. کسی- یوس از سر حقد و حسد یا از بیم محو شدن اساس حکومت جمهوری در

۱- Corneille ۲- Racine ۳- Julius Caesar ۴- Brutus ۵- Antony ۶- Cassius ۷- Pompey ۸- Flavius ۹- Marullus

روم، بروتوس و جمعی دیگر را بر میانگیزد تا قیصر را از میان بردارند. در روز پانزدهم ماه مارس که قیصر بمجلس سنا میرود توطئه‌گران هم در آنجا او را بقتل میرسانند.

در این تراژدی بخلاف تراژدیهای دیگر شکسپیر، غیر از «مکبث»^۱، مهمترین واقعه یعنی کشته شدن قیصر در واسط نمایش اتفاق می‌افتد. اما وقایع بعد از قتل نیز چندان مهم و گیرنده است که تماشاگر یا خواننده آنی از توجه بآنها غافل نمی‌ماند. شرح ملاقات آنتونی، خورشاوند و دوست قیصر، با توطئه‌گران مردم‌کش، و رثاء وی بر سر جسد بیجان قیصر و نطق گیرای او در هنگام تشییع جنازه که بیش از قتل در برانگیختن احساسات مردم مؤثر شد، و همچنین گفته‌های بروتوس در بیان علل کشتن قیصر، همه چندان بلیغ و جذاب است که از قطعات مشهور ادبیات انگلیسی بشمار میرود، بسیاری از مردم صاحب ذوق ملل انگلیسی زبان آنها را از بر دارند.

موضوعی نظیر این داستان شاید در دست درام نویس یونان قدیم و یا اکثر درام نویسان امروز بکشته شدن قیصر پایان می‌پذیرفت. اما چنان مینماید که شکسپیر خواسته است نتایج مهم این واقعه را نیز در همین تراژدی بیان کند که چگونه آنتونی خلق را برانگیخت و بخونخواهی قیصر برخاست و چگونه آتش جنگ داخلی در روم روشن شد و عواقب جنایت دامنگیر توطئه‌گران گردید، چندانکه بروتوس و

کسی یوس که در کشتن قیصر همدستان بودند با هم نزاع وجدال کردند، و هر چند ناچار بایکدیگر متحد بودند تا در مقابل انتونی و «اکتاویوس»^۱ پایداری نمایند سرانجام بخودکشی پرداختند. شرح گله و نزاع وجدال و ملامت و آشتی این دو دوست با توجه بتغییر وضع روحی ایشان نیز از قسمتهای لطیف و بسیار مؤثر این تراژدیست.

وقایع بعد از مرگ قیصر در این تراژدی چندان مهم و مؤثر است که جمعی از اهل تحقیق گفته اند که گوئی روح قیصر در این تراژدی بیش از وجود قیصر تأثیر دارد؛ و گفته بروتوس است پیش از خودکشی که «ای جولوس قیصر، تو هنوز قادری، روح تو در این عالم سیر می کند و شمشیرهای ما را بجانب احشاء خود ما برمیگرداند»

شکسپیر بحرست مواج، و وجودش گنجینه قریحه و ذوق و افکار متنوع و بدیع است. اما شاید بتوان گفت که بزرگترین هنر شاعر درام نویس قدرت شگفت آور اوست در تشریح خصائص اخلاقی قهرمانان نمایش.

در مجموعه آثار شکسپیر اکثر صفات انسانی بامهارتی هر چه تمامتر وصف شده است. «هملت»^۲ مظهر وظیفه شناسیست، «مکبث»^۳ و «الی»^۴ مخصوص زلش مظهر جاه طلبی، و «اتلو»^۵ مظهر حمیت و ناموس پرستی. هر کس بخواهد حق شناسی را مجسم بیند باید تراژدی «لیرشاه»^۶ را

Othello - ۴ Macbeth - ۳ Hamlet - ۲ Octavius - ۱
King Lear - ۵

بخواند و بر حال این پادشاه پیر ناتوان رقت آورد. که همه دارائی خود را بدختران خویش بخشید و در عوض چندان نامهربانی دید که از دست ناسپاسی ایشان آواره دشت و صحرا شد.

اصول تراژدی قیصر مبتنی است بر وقایع تاریخ. اما هنر شکسپیر در آنست که بوسیله بیان احوال قهرمانان، صفات نیک و بد و آرزوها و هوی و هوس بشری را چنان خوب و دقیق وصف میکند که انسان از نکته بینی و حسن ذوق و لطف بیان او در شگفتی میماند. قیصر بلندپرواز منیع طبع، چندان بقدرت خود غره است که نه شفاعت میپذیرد و نه نصیحت. بروتوس شریف پاک نیت همدست حاسدان و بازیچه منافقان میگردد. انتونی عیاش دلیر، دوستی ثابت قدم و مردی فرصت طلب و صاحب بلاغت جلوه گر میشود که میدان مردمان را چگونه باید برانگیزد. کسی یوس مظهر حسد و بغض و کینه است.

باری اختلاف و تضاد اخلاق و تنوع صفات اشخاص که در این بازی نمایانست بترازدی قیصر لطفی و جذبه ای خاص بخشیده است. در اوایل فوریه سال ۴۴ ق. م. پس از فتحهایی که نصیب قیصر شده بود، سنای روم وی را برای مدتی نامعین مطلق العنان کرد تا بجنگهای داخلی خاتمه دهد. اما این کار سنا وضع جمهوری روم را دیگرگون ساخت کمی بعد قیصر را امپراطور خواندند و ریاست عالی مناصب کشوری و لشکری همه باو سپرده شد، و نیز صورت قیصر را بر سکه نقش کردند و این امر در روم سابقه نداشت و تنها در ممالک شرقی خاص پادشاهان بود.

گذشته از این مجسمه قیصر را در کنار مجسمه هفت پادشاه قدیم روم در «کاپی تول»^۱ قرار دادند. قیصر در مواقع رسمی بالباس ارغوانی که بر حسب سنن قدیم خاص پادشاهان بود در میان مردم ظاهر میشد و قدرت شخصی وی بجای رسید که مردم او را در هنگام حیاتش چون خدائی میپرستیدند و در میدان عمومی روم معبدی را وقف او کردند. در صحنه دوم پرده اول از تراژدی قیصر باین امر اشاره ای هست، در آنجا که کسی یوس میگوید «و این مرد اکنون خدائی شده است».

صفات قیصر، چنانکه مورخان نوشته اند او را از همه بزرگان همعصرش ممتاز کرده بود. قیصر مردی بود بسیار پاکیزه و کم غذا؛ هرگز شراب نمیکشید و پرهیز از شرابخواری را بزرگترین صفت هر کس میدانست مردی کشیده قامت بود و چهره ای رنگ پریده داشت.

از جوانی در انواع ورزش، بخصوص اسب سواری، ماهر بود. هم از خردسالی در دوستی ثابت قدم و صدیق بود و میکوشید که از نزاع و جدال پرهیزد و اگر از کسی میرنجید زود آشتی میکرد. در رفتار و حالاتش وقار و سکون و ادب و تواضع که نشان نجابت و بزرگ زادگیست هر چه خوبتر مشهود بود. وی برای آنکه بتواند چنانکه باید در امور سیاسی مملکت خود مؤثر باشد نزد استادی یونانی بتعلم پرداخت و در نطق و سخنوری ثانی سیسرون شد.

قیصر یکی از بزرگترین نویسندگان رومست. از آثار متنوع او

فقط شرح «جنگهای گل» و سه کتاب ناتمام در باب جنگهای داخلی بجا مانده است.

مردانگی و نیرومندی بدنی و صفات و خصائصی که ذکر شد همه موجب آمدن این سردار بزرگ محسود اقران خود شود، چندانکه حتی دوستش بروتوس را بیپایه آنکه قیصر دشمن آزادبست و کشتنش بمصلحت روم و رومیانست بمخالفت او برانگیختند و عاقبت قیصر را از پا در آورند.

قیصر باصلاح اوضاع اقتصادی و برقرار کردن نظم و تدوین قانون و اصلاح تقویم نیز پرداخت و طرحها و نقشه های مهم دیگر هم، از قبیل تأسیس کتابخانه عمومی، در نظر داشت. وی در کار ملکداری و سالاری نیز استاد بود. عزمی قوی داشت و در کارها تأخیر روا نمیداشت. بخشاینده بود، چنانکه بروتوس و کسی یوس را با آنکه همدست دشمنانش بودند پس از فتح بخشید و منصب داد.

در سال ۳۴ ق. م. که قیصر کشته شد وی در انتظار تمام شدن فصل زمستان بود تا باز جنگی تازه آغاز کند و شکست سال ۵۳ ق. م. را جبران نماید. (در این سال سربازان رومی بسپه سالاری «کراسوس»^۱ با میدان فتح آسان و غنیمت فراوان بایران حمله کردند. سواران تیرانداز ایرانی که در فن خود استاد بودند بفرماندهی سردار بزرگ ایرانی «سورن» لشکر روم را بکلی درهم شکستند و سهرب لشکر کراسوس را کشتند یا

اسیر کردند. در تراژدی قیصر، در صحنه سوم از پرده پنجم، بجنک ایران و روم اشاره شده است، در آنجا که کسی یوس به پینداروس میگوید «من ترا در پارت باسیری گرفتم...»

قیصر در این وقت مردی ۵۶ ساله بود و فرزندی نداشت تا پس از مرگ جانشین او شود، و هم باین علتست که بزن خود «کلپورنیا» میگوید که در مسابقه مقدس بر سر راه دوندگان بایستد و نفرین نازائی را از خود بزداید. اما قیصر عاقبت آرزوی فرزند داشتن را بگور برد و اکتاو یوس نوۀ برادرش جانشین او شد و این شخص همانست که در اواخر نمایش بمدد انتونی بخونخواهی بالشکریان بروتوس و کسی یوس میجنکد.

بروتوس در ابتدای صحنه دوم پرده اول ظاهر میشود و از جوابی که بسؤال کسی یوس در باب تماشای مسابقه میدهد بخوبی میتوان بخلق و خوی او پی برد.

بروتوس مردی بود متین و موقر و بلند طبع و شریف و متفکر و از خاندانی بزرگ که افرادش پیوسته حامی حکومت جمهوری در روم بودند، رشته دوستی بروتوس با قیصر چندان محکم بود که ناگستنی مینمود، و قیصر که بامادروی «سرویلیا» روابط عاشقانه داشت مهرپسرا چندان در دل خود جای داده بود که او را چون فرزندی عزیز میشمرد و در تربیت او و پرورش روح و فکرش سخت میکوشید.

خاندان بروتوس سالیان دراز بعلت جمهوریخواهی در روم مورد احترام همه بود، و بروتوس گذشته از عشق و افش بر روم پیوسته این نکته را نیز در نظر داشت، کسی یوس نیز باین سبب وی را با همه دل بستگیش بقیصر، بمخالفت او برانگیخت، چنانکه بروتوس خود نیز در نقش پس از قتل قیصر میگوید: «... پس اگر آن دوست پیرسده که چرا بروتوس بمخالفت قیصر برخاست اینست جواب من: نه از آنکه قیصر را کمتر دوست میداشتم، بل از آنکه روم را بیشتر دوست میداشتم.»

بروتوس میترسید که قدرت فردی طبیعت قیصر را دیگر گون سازد و او را دشمن آزادی کند. اما ترس از خطری احتمالی برای مردم کشی دلیلیست بسیار ضعیف. شکسپیر که ظاهراً بروتوس را بیش از قیصر میپسندیده است گوئی کوشش دارد که او را از تهمت حسد و جاه طلبی مبری نماید و برفتار جوانمردانه قیصر در حق بروتوس پس از جنگ «فارسالیا» هرگز اشاره ای هم نمیکند. (در این جنگ بروتوس از پمپی که دشمن قیصر بود حمایت کرد، با اینهمه قیصر او را بخشید و حکومت قسمتی از ناحیه گل را باو داد.)

بگفته پلوتارک مردم همه بروتوس را برای پرهیزگاری و شجاعتش دوست میداشتند، زیرا که وی بسیار متواضع و مهربان و شریف بود و هرگز اسیر خشم و شهوت و حرص نمیشد و در برابر ظلم و بی انصافی سر تسلیم فرود نمیآورد. بروتوس مردی نیکنام بود، و هم باین علتست که اکثر رومیان معتقد بودند که وی در کشتن قیصر موافق مصلحت عمل کرده

است. اما شکسپیر فضائل دیگری نیز باو نسبت میدهد، از قبیل حسن خلق و غمخواری دردمندان و اکراه از مجازات جز در موردی که انصاف و ضرورت حکم کند. او را دوستی ثابت قدم و شوهری با محبت و مخدومی بسیار مهربان جلوه گر میسازد. با این همه بروتوس با محب صادق خود قیصر دشمنی ورزید و باحاسدان او همداستان شد و بر پیکرش خنجر زد. زخم او بر قیصر از هر زخم دیگر گرانتر آمد، چندانکه قیصر بدیدنش خیال مقاومت از سر بیرون کرد و با خیرتی آمیخته با ملالت باو گفت «تو هم ای بروتوس!» (این گفته قیصر به بروتوس مثل شده است).

بروتوس بعقیده خویش برای مصلحت خلق و انجام دادن وظیفه اش بکشتن قیصر رضا داد و بیزاری او از ریختن خون قیصر از این کلماتش نمایانست: «ای کاش میتوانستیم بروح قیصر دست بیایم و بدنش را قطعه قطعه نکنیم» و این دلستگی با انجام دادن وظیفه او را به هملت شبیه کرده است.

انتونی، خواهرزاده قیصر، مردیست عسرت دوست و خوش گذران و دلیر و جنگجو و پرخشنده. وی در محاربه شجاع و در معاشقه پاک باز بود، چنانکه افراطش در عشق ورزی به «کلئوپاترا» ملکه مصر موجب شکست و پریشان حالی و هلاکش شد. پیش از آنکه انتونی شیفته کلئوپاترا گردد در اداره امور ماهر و مدبر و در مقابله با خطر بی باک و در تحمل شدائد صابر بود. درباره صفات انتونی ممکنست که میان مورخان

اتفاق نباشد، اما همه در صدق محبتش بقیصر متفقند و عزاداری او در کنار جسد قیصر و حزن و تأثیری که از کلامش آشکار است در اثبات این مدعی دلیلیست قوی. شاید بزرگترین خطای بروتوس آن بود که غافل از قدرت کلام انتونی باو اجازه داد که در تشییع جنازه قیصر سخن بگوید، زیرا کلام گیرای انتونی در رثاء دوست و خویشاوندش مردمان را چندان برانگیخت که همه یکباره بر آن شدند که بمنازل بروتوس و توطئه گران دیگر حمله کنند و در آنجا آتش زنند.

یکی دیگر از اشخاص مهم این بازی کسی یوس است که سرداری لایق بود و در جنگ ایران و روم در سال ۵۳ ق.م. قسمتی از لشکر درهم شکسته کراسوس را از فنا نجات داد، و شاید «پینداروس» را در همین وقت باسیری گرفت. بگفته پلوتارک وی بخلاف بروتوس مردی ظالم و خشن و جنگجو بود که غالباً بامید نفع از راه عدل و انصاف منحرف میشد و اگر میجنگید و خویشتن را بخطر میانداخت برای آن بود که قدرت مطلق بدست آورد، نه از آنکه آزادی مملکت خود را حفظ کند. صفت بارز کسی یوس حسد ورزیدن شدید اوست بقیصر. وی بر بزرگی او حسد میبرد و از اینرو فقط نقائص او را می بیند. حسد کسی یوس چندان آشکار است که محسود بدیدنش آن را درمی یابد و به انتونی میگوید: «این کسی یوس لاغر و ریاضت کشیده مینماید. مردانی چنین مادام که از خود بزرگتری بینند هرگز دل آسوده ندارند.»

در صحنه اول پرده سوم از تراژدی قیصر بعد از آنکه این سردار بزرگ رومی بضرب خنجر حاسدان و دشمنان از پا در میاید کسی یوس که خود در قتل او شریک بوده است میگوید: «چه قرنهای پس از این که این صحنه عالی مارا بکرات نمایش بدهند، در کشورهایی که هنوز بدینا نیامده و بزبانهایی که هنوز نامعلومست!» قیصر دوهزار سال پیش از این کشته شد و در آن هنگام از تاریخ ظهور تمدن ایرانی چهل قرن و از تشکیل امپراطوری ایران پنج قرن گذشته بود. اما زبان فارسی امروزی که ترجمه این تراژدی مشهور بآن منتشر میشود در آن ایام وجود نداشت. تراژدی قیصر بجز چند قسمت همه بنظم بی قافیه است که با انگلیسی آنرا Blank verse میخوانند. ترجمه این تراژدی بنثر فارسی از متن چاپ معروف «آردن» است با توجه کامل بیا دداشتنهائی که در ذیل صفحات این نسخه درج شده و تغییری که در معنی و مفهوم بعضی از الفاظ و اصطلاحات زبان انگلیسی از زمان شکسپیر ببعد حاصل گردیده. کوشش مترجم آن بوده است که در ترجمه منتهای دقت و امانت را بکار ببرد و نه چیزی بیفزاید و نه بکاهد. باینهمه چون خطا و اشتباه کار بشر است بی شک این ترجمه از سهو و عیب خالی نیست. کتب و آثار مهم السنه خارجی و علی الخصوص شاهکارهائی از قبیل تراژدی قیصر باید بکرات ترجمه شود تا آنکه روزی مترجمی هم استاد در زبان فارسی وهم واقف بجمیع دقائق

۱- تنها در خطاب باشخاص برای رعایت شیوه ای که معمول نویسندگان متقدم زبان فارسی است در ترجمه Thou و you هر دو «تو» بکار رفته است.

فکر و ذوق و بلاغت شکسپیر این گوهر گرانبها را چنانکه هست و باید بهموطنان فردوسی و حافظ بشناساند.

فرنگیس شادمان

۱۴ آذرماه ۱۳۳۴

اشخاص بازی :

Ilius Caesar	جو لئوس قيصر	
Octavius Caesar	اكتاويوس قيصر	اعضاء هيئت
Marcus Antonius	ماركوس آنتونيوس	سه نفره پس
Aemilius Lepidus	ايميليوس لپيدوس	ازمرگ قيصر
Cicero	سيرو	سنا تور
Publius	پوبليوس	سنا تور
Poplius Lena	پوپليوس لئا	سنا تور
Marcus Brutus	ماركوس بروتوس	
Cassius	كاسيوس	توطئه گران
Casca	كاسكا	برضد
Trebonius	آربونيوس	قيصر
Ligarius	ليگاريوس	
Decius Brutus	ديسيوس بروتوس	
Metellus Cimber	متلوس سيمبر	
Cinna	سينا	
		عمالي كه مردم براي
		حفظ آزادي خود
Flavius and Marullus	فليويوس و مرو لوس	در مقابل سنا و
		كنسول ها انتخاب مي كردند
		و عددشان مالا بده رسيد

Artémidorus of Cenidus	معلم فلسفه و بیان	{	آرلی می دوروس یاک غیبگو.
Cinna			سینای شاعر و شاعری دیگر.
Lucilius			لوسی لیوس
Titinius	دوستان	{	تی تی نیوس
Messala	بروتوس		مسالا
Young Cato	وکسی یوس		کی نوی جوان
Volumnius			وا اوم نیوس
Varro			ورو
Clitus			کلیتوس
Claudius		{	کلود یوس
Strato	خدمه بروتوس		استراتو
Lucius			لوسیوس
Dardanius			داردان یوس
pindarus	خادم کسی یوس	{	پینداروس
Calpurnia	زن قیصر		کلپورنیا
portia	زن بروتوس		پرشیا

سنا تورها، مردم، سر بازار محافظ، ملازمان و غیره

محل وقوع حوادث: قسمت اعظم وقایع بازی در روم اتفاق می افتد و بقیه در ساردیس (شهری در آسیای صغیر) و نزدیک فیلیپای.

پرده اول

صحنه اول: کوچه ای در روم

فلی ویوس و مرو لوس و چند تن از عوام الناس وارد میشوند.

فلی ویوس - بروید! بخانه بروید، شما ای مخلوق بیکاره،
بروید بخانه! مگر امروز تعطیل است؟ عجب! مگر نمیدانید که شما که
کارگرید نباید در روز کار، بی علامت حرفه خود، راه بروید؟ بگو حرفه ات
چیست؟

شخص اول - من آقا، نجارم.

مرو لوس - پیش بند چرمی و خط کشت کجاست؟ چه شده است
که بهترین جامه ات را بتن کرده ای؟ تو چطور؟ حرفه تو چیست؟
شخص دوم - راستش اینست آقا که اگر مرا با کارگری خوب
بسنجید باصطلاح پینه دوزی^۱ بیش نیستم.

۱- لغتی که در متن پینه دوز ترجمه شده است با انگلیسی Cobbler است و دومعنی
دارد: یکی پینه دوز و دیگری کارگر ناشی، و چنانکه از عبارت انگلیسی ظاهر
میشود مرو لوس از جواب مخاطب خود معنی دوم را استنباط کرده است.

مروئوس - گفتم حرفهات چیست؟ صریح جواب بده.
 شخص دوم - حرفه من آقا، که امیدوارم بتوانم با وجدان آسوده
 بآن بپردازم، در واقع اصلاح ارواح بده است.

مروئوس - حرفهات چیست ای خبیث؟ ای خبیث بدذات بگو
 حرفهات چیست؟

شخص دوم - ای آقا تمنا دارم بر من خشم نگیرید^۱، با اینهمه
 اگر پاره^۲ باشید میتوانم شما را وصله کنم.

مروئوس - مقصودت از این سخن چیست؟ مرا وصله کنی؟ ای
 مردك گستاخ!

شخص دوم - بلی آقا شما را وصله کنم.

فلی ویوس - پس تو پینه دوزی. نیستی؟

شخص دوم - در واقع آقا وسیله معاش من درفش است و بس.
 من با حرفه هیچ مرد و زن و پیشه‌وری کاری ندارم. گذشته از همه اینها

۱- روح و نه کفش در انگلیسی يك تلفظ دارد. شخص دوم میگوید شغل من
 تعمیر ته کفشهای پاره است، اما چون تلفظ Sole (ته کفش) با Soul (روح)
 مشابه است و کلمه وجدان نیز در اینجا ذکر شده، مروئوس تصور میکند که
 مقصود مخاطب او Soul (روح) است و نه Sole (ته کفش). در ترجمه فارسی
 ناچار ارواح نوشته شد که مقصود گوینده مبهم باشد، والا خشم بروئوس در جمله
 بعد بکلی بی‌موجب می‌نمود.

۲- be not out with me یعنی بر من خشم مگیر، و پینه‌دوز بعد فوراً
 کلمه out را ذکر میکند که در بعضی موارد بمعنی پاره است و باین طریق
 با استعمال کلمات هم تلفظ و مختلف‌المعنی بخيال خود مزاح میکند.

من در واقع جراح کفشهای کهنه‌ام، وقتی که در خطری عظیم باشند آنها
 را شفا^۱ می‌بخشم. هر مرد خوب صورتی که تا امروز کفش پوشیده بر روی
 کار دست من راه رفته است.

فلی ویوس - اما چرا امروز در دکانت نیستی؟ چرا این مردها
 را در کوچه‌ها میگردانی؟

شخص دوم - راستش را بخواهید آقا، برای آنکه کفششان پاره
 شود و کار بیشتری برای خود درست کنم. اما حقیقت امر اینست آقا که
 ما تعطیل کرده‌ایم تا قیصر^۲ را ببینیم و در فتح و فیروزش شادی کنیم.
 مروئوس - شادی برای چه؟ کجا را برای وطن خود فتح کرده

است و کدام خراج‌گزاران در بند اسارت او بروم می‌آیند که چرخهای
 ارا به‌اش را بیارایند؟ شما که همچون کنده درخت و سنگید، شما که
 بدتر از جمادید، ای سنگدلان، ای مردم ستمگر روم، مگر شما «پمپی»
 را نمی‌شناختید؟ مگر بارها و بکرات بچه در بغل تمام روز بر بالای
 دیوارها و کنگره‌های حصارها و برج‌ها و پنجره‌ها حتی بر بالای
 دودکشها، با صبر و تحمل در انتظار نمی‌نشستید تا عبور پمپی بزرگ
 را از کوچه‌های روم ببینید و همین‌که ارا به‌اش ظاهر می‌شد مگر همه

۱- لغتی که در متن «شفا می‌بخشم» ترجمه شده بانگلیسی Recover است که
 هم بمعنی شفا بخشیدن و شفا یافتن است و هم بمعنی پوشاندن پارگی چیزی
 با وصله.

۲- بطور کلی لقب امپراطوران روم و در اینجا نام خانوادگی جولوس است که
 داستان قتلش موضوع این تراژدیست.

با هم فریادی نمی‌کشیدید، چنانکه از فریاد شما که در گودالهای سواحل تیر^۱ منعکس می‌شد این رودخانه بلرزه درمی‌آمد؟ اکنون شما بهترین جامه خود را می‌پوشید و از کار خویش دست می‌کشید و در راه کسی که بر فرزندان پمپی غالب آمده است گل می‌افشاید؟ بروید! بخانه‌های خود بروید، بزانو درآئید و از خدایان بدعا بخواهید که بلا را بگردانند، بلائی که حتماً باید بر این حق ناشناسی نازل شود.

فلی و یوس - بروید، بروید ای هموطنان خوب، و بجهبران این تقصیر همه مردان بیچاره دیگر چون خود را جمع کنید و آنان را بسواحل رود تیر ببرید و قطرات اشک خود را برودخانه بریزید، چندانکه آب قعر رودخانه بر رفیع‌ترین قسمت ساحل بوسه زند (مردم همه خارج می‌شوند).

بین که ذات پست اینان متأثر نشده است، بعلت گناه خود دم فرو بسته ناپدید می‌شوند. تو از آن طرف بجانب کاپی‌قول^۲ برو، من از این طرف میروم؛ اگر مجسمه‌ها را بعلائم شکوه و جلال مزین دیدی آنها را برهنه کن.

۱- تلفظ انگلیسی نام این رود دتای بر^۳ است اما چون تیر در فارسی معمولست تیر نوشته شد.

۲- معبد ژوپتر خدای خدایان.

۳- بنا به گفته پلوتارک در هر نقطه شهر مجسمه‌ای از قیصر قرار داده و بر سرش مانند پادشاهان تاجی گذاشته بودند و فلی و یوس و مروتوس تاجها را پائین آوردند.

مروتوس - آیا می‌توانیم چنین کنیم؟ میدانی که جشن لوپرکال^۱ است.

فلی و یوس - اهمیت ندارد، نگذار که بر هیچ مجسمه‌ای زینتی بافتخار قیصر بماند. من بهر طرف میروم و او باش را از کوچه‌ها میرانم، تو نیز هر جاکه جمعی را انبوه یافتی چنین کن. کندن پرهائی که بر بال قیصر می‌روید مانع بلند پروازیش خواهد شد و گر نه قیصر برتر از منظر خلق خواهد پرید و ما همه را بنده وار در رعب و هراس نگاه خواهد داشت. (بیرون می‌رود).

صحنه دوم: يك محل عمومی در روم

قیصر با اتنونی، که باید در مسابقه دویدن شرکت کند، و کلیورنیا، پرشیا، دی‌سی‌یوس، سیسرو، بروتوس، کسی‌یوس و کسکا با آهنگ موسیقی در پی هم وارد میشوند. در میان جمع کثیری که بدنبال ایشانست غیب‌گوئی نیز هست.

قیصر - کلیورنیا!

کسکا - خاموش! قیصر سخن می‌گوید. (موسیقی قطع می‌شود)

قیصر - کلیورنیا!

کلیورنیا - اینجا هستم، خداوند گارم.

۱- لوپرکال عید دلوپرکوس، خدای گوسفندان است که آنها را از آسیب گرگ حفظ میکند. این عید در روز ۱۵ فوریه بود و بنابراین روز شروع وقایعی که موضوع نمایشنامه «قیصر» است ۱۵ فوریه سال ۴۴ ق. م. است.

۲- مرسوم چنان بود که هنگام جشن لوپرکال چند تن بمسابقه از يك طرف شهر بطرف دیگر بدونند.

قیصر - وقتی که انتونیوس در مسابقه میدود درست بر سر راه او
بایست. انتونیوس!

انتونی^۱ - قیصر، خداوندگار من.

قیصر - ای انتونیوس فراموش نکن که هنگام دیدن کلپورنیا را
بزنی^۲، زیرا پیران ما می گویند که اگر زنان عقیم را در این مسابقه^۳
مقدس بزنند ایشان از نفرین نازائی میرهند.

انتونی - من بیاد خواهم داشت. وقتی که قیصر می گوید «این
کار را بکن» آن کار انجام یافته است.

قیصر - شروع کنید و هیچ يك از مراسم را حذف نکنید.
(موسیقی)

غیب گو - قیصر!

قیصر - ها! کیست که میخواند؟

کسکا - بفرما تا صداها جملگی خاموش شود و دو باره سکوت
برقرار گردد! (موسیقی قطع می شود)

قیصر - کیست در میان جمع که مرا میخواند؟ من بانگی میشنوم
تیزتر از همه آهنگهای موسیقی که فریاد میکند «قیصر». سخن بگو،
اینك قیصر سر بر گردانده است^۴ تا بشنود.

۱- مخفف انتونیوس.

۲- با رشته ای از چرم، بنا بر شرحی که پلوتارک در باب این جشن نوشته است.

۳- اشاره است بکری گوش چپ قیصر.

غیب گو - از روز پانزدهم ماه مارس بر حذر باش.

قیصر - این مرد کیست؟

بروتوس - غیب گوئی از تو می خواهد که از پانزدهم مارس بر حذر
باشی.

قیصر - او را پیش من بیاورید تا صورتش را ببینم.

کسکا - مردك، از میان جمع بیرون بیا، بقیصر نگاه کن.

قیصر - اکنون بمن چه می گوئی؟ بار دیگر سخن بگو.

غیب گو - از پانزدهم مارس بر حذر باش.

قیصر - این مردیست خیال باف، او را بگذاریم و بگذریم (آواز
شیپور. همه بیرون میروند بجز بروتوس و کسی یوس).

کسی یوس - آیا بتماشای مسابقه میروی؟

بروتوس - من نه!

کسی یوس - من از تو تمنا میکنم، برو.

بروتوس - من بازی دوست نیستم، آن زننده دلی که در وجود
انتونی است در وجود من نیست. اما من مانع تمایلات تو نباشم ای
کسی یوس. ترا ترك می گویم.

کسی یوس - من اخیراً در حال توبدقت مینگرم. در چشمان تو
دیگر آن عطوفت و اظهار محبتی که بآن خو گرفته بودم نمی بینم. تو
دوست خود را که بتو مهر میورزد بیش از آنچه باید بدست خشونت و
یکانگی میرانی.

بروتوس - ای کسی یوس فریب نخور، اگر نگاه من در حجابست از آن روست که رنج‌های نهانی را که اثر آن در چهره‌ام آشکار است همه در خود نگاه میدارم. مدتیست که احساسات متضاد و افکاری که فقط مربوط بمنست و شاید رفتار مرا تیره میکنند مرا آزار می‌دهد. اما دوستان خوب من، که تو ای کسی یوس یکی از جمع ایشانی، نباید باین علت غمگین باشند و نباید غفلت مرا به چیزی جز این تعبیر کنند که بروتوس پیچاره چون با نفس خود در جنگ است مهر و رزیدن بدیگران را فراموش میکند.

کسی یوس - پس ای بروتوس، من درباره احساسات تو سخت در اشتباه بوده‌ام و باین علت در سینه من افکار گراںبها و تخیلات پر ارزش مدفون شده است. بمن بگو، ای بروتوس خوب، آیا تو می‌توانی صورت خود را ببینی؟

بروتوس - نه، کسی یوس، زیرا که چشم خود را نمی‌بیند مگر آنکه بوسیله چیزهای دیگر منعکس شود.

کسی یوس - همینست، و هزار افسوس ای بروتوس که تو چنین آینده‌ای نداری که ارزش نهفته ترا در چشمانت منعکس کند تا بتوانی عکس خود را ببینی. من شنیده‌ام که بسیاری از محترم‌ترین مردم شهر روم - بجز قیصر جاویدان - چون از بروتوس سخن می‌گویند و از قیود و بندگی این عصر می‌نالند آرزو میکنند که کاش بروتوس شریف چشم می‌داشت.

بروتوس - ای کسی یوس، بچه خطر هائی می‌خواهی مرا بکشانی که متوقعی در خود چیزی را جستجو کنم که در من نیست؟

کسی یوس - پس ای بروتوس خوب آماده شنیدن باش، و چون میدانی که جز بوسیله انعکاس نمی‌توانی خود را خوب مشاهده کنی من آینه تو می‌شوم و آنچه را که تو در وجود خود هنوز بآن واقف نیستی بملایمت آشکار می‌کنم. بمن گمان بد مبر ای بروتوس مهربان، من اگر مقلدی فرومایه بودم یا با هر کس تازه‌ای که ادعای محبت می‌کرد با سوگندهای عادی اظهار علاقه می‌نمودم و محبت خود را بی‌مقدار می‌کردم، اگر میدانی که من بخلق تملق می‌گویم و ایشان را تنگ در آغوش میگیرم و بعد از ایشان بیدی یاد می‌کنم، یا اگر میدانی که در ضیافت بهمه اراذل خوش گذران اظهار دوستی می‌کنم، آن وقت مرا خطر ناک بشمار. (آواز شیپور و فریاد)

بروتوس - معنی این فریاد چیست؟ از آن می‌ترسم که مردم قیصر را بشاهی برگزینند.

کسی یوس - ها! تو از این کار بیم داری؟ پس باید تصور کنم که تو نمی‌خواهی چنین شود.

بروتوس - نه ای کسی یوس، من نمی‌خواهم. با اینهمه من قیصر را بسیار دوست می‌دارم. اما بچه علت است که مرا اینهمه در اینجا نگاه میداری؟ چه مطلبی است که می‌خواهی مرا از آن آگاه کنی؟ اگر چیزیست بصالح عامه، شرف را در مقابل يك چشم و مرگ را در مقابل چشم دیگر

قرار بده و من بهر دو با سکون خاطر نگاه خواهم کرد. خدایان مرا توفیق دهند که علاقه‌ام بشرف بیشتر باشد تا ترسم از مرگ.

کسی یوس - ای برو توس، من می‌دانم که این فضیلت در تو هست، همچنانکه صورت ترا خوب می‌شناسم. باری، شرف موضوع داستان منست. من نمی‌دانم که تو و سایر مردم در باره این زندگی چه می‌اندیشید.

اما من، خوش‌تر دارم که نباشم تا زنده بمانم و از کسی چون خود در رنج و هراس باشم. من آزاد بدنی آمدم مثل قیصر، توهم آزاد بدنی آمده‌ای. ما هر دو بخوبی قیصر غذا خورده‌ایم و هر دو می‌توانیم سرمای زمستان را بخوبی او تحمل کنیم، زیرا يك بار در روزی سرد و پرباد که رود تیبر آشفته و متلاطم با ساحل خود درخشم و خروش بود قیصر بمن گفت «ای کسی یوس آیا توجرات داری که اکنون با من بدرون این سیلاب غضبناك بجهی و بدان نقطه در آن سو شنا کنی؟» همین که چنین گفت با اینکه جامه بر تن داشتم بدرون رود جستم و باو گفتم که بدنبا من بیاید و او هم بحقیقت چنین کرد. سیلاب می‌خروشید و ما با عضلات قوی با امواج آن می‌جنگیدیم و آن را بکنار می‌رانیدیم و بادلهای آکنده از شور جنگ و رقابت پیش می‌رفتیم. اما پیش از آنکه بنقطه مقصود برسیم قیصر فریاد برآورد: «ای کسی یوس مرا مدد کن والا فرو می‌روم.» من مانند «ای نیاس» جد بزرگمان که «انچیزس» پیر را از شعله‌های شهر سوزان «تروا» رهانید و او را بدوش گرفت، قیصر خسته را بدوش گرفتم

۱ - Aeneas ۲ - Anchises ۳ - تلفظ انگلیسی نام این شهر تروی است و تروا تلفظ فرانسه است که در فارسی معمول می‌باشد.

و از امواج رود تیبر نجات دادم. این مرد اکنون خدائی شده است و کسی یوس موجود بیچاره‌ایست که اگر قیصر با بی‌اعتنائی فقط با سر باو اشارتی کند وی باید تعظیم نماید و خم شود. وی وقتی که در اسپانیا بود تپی داشت که هرگاه عارضش می‌شد من می‌دیدم که چگونه می‌لرزید. راست است، این خدا می‌لرزید. رنگ از لبهای بیمناك او می‌پرید و همان چشمی که نگاهش دنیائی را مرعوب می‌کنند فروغ خود را ازدست می‌داد. من خود می‌شنیدم که ناله می‌کرد، آری، و همین زبان او که برومیان فرمان می‌دهد که بوی توجه کنند و نطقهایش را بر الواح خود بنویسند مثل زبان دختری بیمار فریاد می‌زد «وای، تی تی نیوس، کمی آب بمن بده!» ای خدایان، واقعاً در حیرتم که چگونه ممکنست مردی با طبعی چنین سست‌گوی، قدرت و جلال را در این دنیای با عظمت بر باید و شاخه^۱ نخل تنها بدست او باشد.

(فریاد و آواز شیپور)

برو توس - باز همه فریاد می‌کشند! گمان دارم که این تحسین و آفرین برای افتخارات تازه‌ایست که نثار قیصر می‌شود.

کسی یوس - عجباً ای مرد! وی مانند مجسمه عظیم

۱ - شاخه نخل نشان فیروزی بوده است. ۲ - در اینجا کسی یوس چندان

برآشفته است که با برو توس بلحن دوستانه تعرض می‌کند.

«کولاسوس»^۱ یا بر فراز دنیای تنگ^۲ نهاده و ما مردان حقیر بی مقدار در زیر پایهای عظیمش راه می رویم و دزدانه بهر طرف نگاه می کنیم تا برای خود گورهای تنگین بیابیم. انسان گاهی بر تقدیر خود حاکمست، ای بروتوس عزیز، تقصیر از ستاره بخت ما نیست بلکه از خود ماست که زیر دست شده ایم. «بروتوس» و «قیصر»، در این لفظ قیصر چیست؟ این اسم چرا باید از اسم تو مشهورتر باشد؟ هر دو را با هم بنویسید و اسم تو بزبانی اسم اوست. هر دو را تلفظ کن و اسم تو نیز همانقدر بدهان برانده است، هر دو را وزن کن و اسم تو بهمان سنگینی است، بیرکت آنها ارواح را احضار کن و کلمه «بروتوس» بسرعت کلمه «قیصر» روح را حاضر می کند. حال بنام همه خدایان، مگر این قیصر ما چه طعامی می خورد که چنین بزرگ شده است؟ ای زمانه تونگیانی! ای روم تونسل مردان غیور بلند همت را از دست دادی. از عهد طوفان^۳ بزرگ کدام عصر گذشته است که فقط نام یک تن در آن مشهور بوده باشد؟ تا امروز وقتی که از روم سخن می گفتند کی می توانسته است بگوید که در درون حصار

۱- Colossus مقصود مجسمه عظیمی است که در مدخل بندرگاه ردهس Rhodes قرار داشت چندان بزرگ بود که کشتی ها می توانستند از زیر پایش بگذرند. این مجسمه یکی از «عجایب سبعة» دنیای قدیم محسوب می شد.
۲- در مقابل عظمت قیصر دنیا تنگ می نماید.

۳- منظور طوفانی است که در زمان «دیو کلیون Deucalion» فرزند پرومتئوس Prometheus بدست ژوپتر، خدای خدایان، بسبب گناهان آدمیان روی داد.

وسیعی فقط یک مردهست و بس! آیا این همان روم است که با این همه وسعت فقط یک تن مرد در آن بیش نیست؟ دریغ! شما ومن از پدرانمان شنیده ایم که می گفتند وقتی بروتوسی^۱ بود که تحمل دولت شیطان جهنمی^۲ در روم برایش آسان تر بوده است تا تحمل پادشاه.

بروتوس - در اینکه مرا دوست می داری من هیچ شك ندارم و تا حدی می دانم که مرا بچه کاری می خواهی برانگیزی. من آنچه در این باب و راجع باین ایام فکر کرده ام بعد شرح خواهم داد. اکنون، اگر ممکن باشد که از راه محبت از تو تمنا کنم، نمی خواهم که بیش از این متأثر شوم. درباره آنچه گفته ای تأمل خواهم کرد و مطلب گفتنی آنچه داری همه را با صبر و بردباری خواهم شنید و وقتی مناسب برای شنیدن چنین مطالب مهم و جواب گفتن معین خواهم کرد. تا آن وقت ای دوست شریف من در این نکته نیک بیندیش: بروتوس دهقان بودن را بر آن ترجیح می دهد که در این اوضاع و احوال سخت که این ایام ممکن است بر ما تحمیل کند خود را فرزند روم بخواند.

کسی یوس - خوشوقتم که کلمات قاصر من چنین آتشی را در وجود بروتوس برانگیخته است.

بروتوس - مسابقات پیاپی رسیده است و قیصر بازمی گردد.

۱- یعنی «لوسیوس جونیوس بروتوس» که پادشاهان را از روم بیرون کرد.
۲- مسیحیان و یهودیان به شیطان معتقد بودند نه رومیان، و این از اشتباهات است که گاه در تراژدی قیصر دیده می شود و عبارتست از عدم تطبیق عقاید و حوادث با زمان آنها.

کسی یوس - وقتی که می گذرند آستین کسکا را بکش و او بشیوه خود با تر و شروئی بتو خواهد گفت که امروز چه واقعه قابل توجهی اتفاق افتاده است .

(قیصر و ملتر مانش دوباره وارد می شوند)

برو توس - من چنین خواهم کرد ، اما ای کسی یوس نگاه کن لکه غضب در پیشانی قیصر مشتعل است ، و دیگران به غلامی می مانند خشم و عتاب دیده ، از گونه کلپورنیا رنگ پریده است و سیسرو با چشمان راسو مانند آتشین نگاه می کند ، مثل آن وقتی که برخی از سناطورها هنگام مشاوره با او مخالفت می کردند او را در کاپی تول دیده ایم .

کسی یوس - کسکا بما خواهد گفت که مطلب از چه قرار است .

قیصر - انتونیوس !

انتونی - قیصر ؟ (۱)

قیصر - در اطراف من مردانی باشند که فریبند ، اشخاصی که سر و صورت آراسته دارند و شب می خوابند . این کسی یوس چهره ای لاغر و ریاضت کشیده دارد ، وی بسیار می اندیشد ، مردانی چنین خطرناکند .

انتونی - از او ترس مدار ، وی خطرناک نیست ، او رومی شریف نیک سیرتی است .

قیصر - ای کاش که فربه تر بود ! اما من از او ترس ندارم . با این همه اگر ترس بر من دست داشت هیچ کس را نمی شناسم که بایستی از او

چنان بیرهیزم که از این کسی یوس لاغر ، وی بسیار مطالعه می کند ، بسیار دقیق است و در کنه اعمال مردم نظر می کند . نمایش را دوست نمی دارد آنچنانکه تو دوست می داری ای انتونی . بموسیقی گوش نمی دهد ، بندرت تبسم می کند ، و چنان تبسم می کند که گوئی بر خوشتن می خندد و نفس خویش را تحقیر می کند که چرا باید چنان انگیزخته شود که چیزی بخندد . اشخاصی مثل او مادام که کسی را از خود بزرگتر ببینند هرگز دل آسوده ندارند و باین علت است که بسیار خطرناکند ، من خوش تر دارم بتو بگویم که از چه باید ترسید تا آنکه من خود از چه می ترسم ، زیرا که من همیشه قیصرم . بیا بسمت راست من ، زیرا این گوش کراست ، و بمن راست بگو که در حق او چه فکر می کنی .

(شکسپیر . قیصر و ملتر مانش بیرون می روند . کسکا می ماند)

کسکا - توجه مرا کشیدی ، با من صحبتی داشتی ؟

برو توس - آری ای کسکا . بگو امروز چه اتفاق افتاده است که

قیصر چنین غمگین است ؟

کسکا - عجب ، تو خود با او بودی ، مگر نبود ؟

برو توس - اگر بودم از کسکا نمی پرسیدم که چه اتفاق افتاده

است .

کسکا - تاجی باو تقدیم کردند و چون تاج را تقدیمش کردند با پشت دست آن را بکناری زد باین طریق ، و آنگاه مردم بفریاد کشیدن افتادند .

۱- با اشاره دست نشان می دهد .

بروتوس - غوغای دومین برای چه بود؟

کسکا - آن نیز برای همین بود؟

کسی یوس - سه بار فریاد کردند، فریاد آخر برای چه بود؟

کسکا - آن نیز برای همین بود.

بروتوس - آیا تاج را سه بار باو تقدیم کردند؟

کسکا - آری، قسم بمریم^۱ سه بار باو تقدیم کردند و او سه بار آن را بکنار زد ولی هر بار ملایم تر از بار پیش، و بهر کنار زدنی مردم ساده که نزدیک من بودند فریاد می کردند.

کسی یوس - تاج را که باو تقدیم کرد؟

کسکا - اتنونی.

بروتوس - ای کسکای مهربان کیفیتش را برای ما بگو.

کسکا - سرم بر سردار برود اگر بتوانم کیفیتش را شرح بدهم. چیزی جز نادانی نبود، من بآن توجه نکردم. دیدم که مارک اتنونی تاجی باو تقدیم کرد. ولی تاج هم نبود، یکی از این تاجهای کوچک بود و چنانکه بشما گفتم يك بار آن را بکنار زد، با این همه خیال می کنم بداشتنش خوشوقت می شد. آنگاه آن را دو باره باو تقدیم کرد و او باز آن را بکنار زد، ولیکن خیال می کنم سخت اکراه داشت که انگشت از آن بردارد. بعد وی آن را بار سوم تقدیم کرد، اما بار سوم آن را بکنار

۱ - کسکا که رومیست و پیش از ظهور عیسی مسیح میزیسته حقیقتاً نمی تواند بمریم قسم بخورد. این نیز از همان اشتباهاتیست که سابقاً بآنها اشاره شد.

زد، و باز هر بار که از قبولش امتناع می نمود مردم رجاله فریاد می کردند و با دستهای ترك خورده کف می زدند و شبکلاه های^۱ عرق آلوده خود را بهوا پرتاب می کردند و چون قیصر از قبول تاج امتناع می کرد چندان دم عفن^۲ از دهان بیرون می کردند که قیصر را تقریباً خفه کرده بود زیرا از هوش رفت و بعلت آن از پا درآمد. اما من، جرأت نیاوردم که بخندم، از ترس آنکه بگشودن لب هوای آلوده بد فرو ببرم.

کسی یوس - از تو تمنا می کنم که آرام باشی، پس گفتم قیصر بی هوش شد؟

کسکا - وی در میدان^۳ بزمین افتاد و دهانش پر کف و زبانش بسته شد.

بروتوس - بسیار محتملست که مرض صرع داشته باشد.

کسی یوس - نه، قیصر این مرض را ندارد، تو و من و کسکای ساده دل ما مرض صرع داریم.

۱ - دلیلی در دست نیست که رومیان شبکلاه داشتند، ولی مردم انگلیس در زمان شکسپیر شبکلاه بسر می گذاشتند.

۲ - کنایه از فریاد است.

۳ - میدان همان Forum است که عبارت بود از فضائی چهارضلعی بطول ۲۶۰ یارد، و بعرض ۵۵ یارد در يك طرف و ۱۴۰ یارد در طرف دیگر و مجاور معبد کاپی تول بود. کارهای عمومی همه در این میدان انجام می گرفت. در این نمایشنامه اغلب بنام میدان از آن ذکر می شود و وقایع صحنه دوم از پرده سوم در همین میدان اتفاق می افتد.

کسکا - نمی‌دانم مقصودت از این سخن چیست، اما یقین دارم که قیصر بزمین افتاد. مردم رجاله همانگونه که در تئاتر با بازیگران رفتار می‌کنند، بر حسب آنکه قیصر را می‌پسندیدند یا نمی‌پسندیدند برای او کف می‌زدند یا اظهار تنفر می‌نمودند. مرد نباشم اگر دروغ بگویم.

بروئوس - وقتی بخود آمد چه گفت؟

کسکا - قسم بمریم پیش از افتادن بزمین چون مشاهده کرد که گلهٔ مردم خوشوقتند که تاج را رد کرده است، دیدمش که نیم تنهٔ خود را گشود و گفت «بفرمائید گلویم را ببرید» و من اگر مرد کارگری می‌بودم سخنش را باور می‌کردم یا با رجاله بجهنم می‌رفتم - و باین طریق بر زمین افتاد. و وقتی دوباره بخود آمد گفت که اگر کاری بخلاف کرده یا سخنی بخطا گفته است از عالیجنابان عالیجاه تقاضا دارد که آن را بر ناتوانی او حمل کنند. در جایی که من ایستاده بودم سه یا چهار دخترک فریاد کردند «دریغ ای مرد خوب!» و از دل و جان او را بخشیدند. اما بایشان اعتنائی نباید کرد، اگر قیصر مادرشان را هم بخنجر زده بود کمتر از این نمی‌کردند.

بروئوس - وبعد از این واقعه بود که چنین غم زده بازگشت؟

کسکا - آری.

کسی. یوس - آیا سیسرو چیزی گفت؟

کسکا - بلی یونانی سخن گفت^۱.

کسی. یوس - مطلبش چه بود؟

کسکا - نه، اگر بشما چیزی بگویم دیگر نمی‌توانم هرگز بروی شما نگاه کنم اما کسانی که سخنش را فهمیدند بیکدیگر تبسم کردند و سر جنبانند. اما من، آنچه گفت برای من یونانی بود^۲. خبرهای دیگری هم هست که بشما بدهم. مرولوس و فلی ویوس را بعلت کندن تزیینات مجسمه‌های قیصر خاموش کردند. خدا حافظ، مسخره بازیهای دیگری هم بود، اگر بیادم می‌ماند.

کسی. یوس - کسکا امشب با من شام میخوری؟

کسکا - نه، قبلاً بدیگری قول داده‌ام.

کسی. یوس - فردا با من ناهار میخوری؟

کسکا - بلی، اگر زنده باشم و تو بر عزم خود پایدار باشی و ناهارت خوردنی باشد.

کسی. یوس - بسیار خوب، منتظر تو خواهم بود.

کسکا - منتظر باش. خدا حافظ هر دو.

بروئوس - چه مردك كند خشنی شده است، وقتی مدرسه می‌رفت

۱- سیسرو زبان یونانی را تقریباً بخوبی زبان مادریش می‌دانست و هم باین سبب بود که عامهٔ مردم او را یونانی، میخواندند. معروفست که سیسرو بطعن و وطن‌سخنان سخت می‌گفت. از تبسمی که کسکا می‌گوید بشنیدن سخنش بر قیافهٔ مردم آشکار شد باید چنان پنداشت که مطلبش از این قبیل بوده است.

۲- یعنی نامفهوم و «It is Greek to me» بآنگلیسی مثل است.

جلد و چابک بود.

کسی یوس - اکنون هم در انجام دادن هر امر خطیر یا عالی چنین است هر چند که بظاهر کاهل می نماید. این کودنی را بخود بسته تاچاشنی نکته گوئی های او باشد و مردم را بر سر میل آورد تا کلمات او را با اشتباهی بهتر هضم کنند.

برو توس - واقعاً چنین است. اکنون ترا ترك می كنم؛ فردا اگر مایل باشی که بامن سخن بگوئی بخانه تو می آیم یا اگر نخواهی تو بخانه من بیا، در انتظار تو خواهم بود.

کسی یوس - چنین خواهم کرد، تا آن وقت درباره دنیا بیندیش (برو توس بیرون میرود)

خوب، ای برو توس تو شریفی، با این همه می بینم که می توان طبع شریف را از آنچه باو متمایست برگردانید. پس شایسته است که طبایع شریف با امثال خود محشور باشند. زیرا کیست آن ثابت قدمی که نتوان او را فریفت؟ قیصر بدخواه منست، اما برو توس را دوست می دارد. حال اگر من برو توس بودم و برو توس، کسی یوس^۱ بود او نمی توانست مرا ریشخند کند. امشب چندین نامه بخطهای مختلف که گوئی بدست چندین نفر نوشته شده است از دریچه اطاقش بدرون می اندازم همه مشعر بر آنکه روم اسم او را بسیار محترم می شمارد و در این نوشته ها بابهام بجاء.

۱- که چگونه اسیر قیصر شده است.

۲- اگر من بجای برو توس می بودم محبت قیصر مرا از اصولی که بآنها معتقدم منحرف نمی کرد.

طلبی قیصر اشاره خواهد شد. پس از آن بگذار که قیصر محکم بر جای خود بنشیند، چون با متزلزلش خواهیم نمود یا ایام بدتری را تحمل خواهیم کرد. (بیرون میرود)

صحنه سوم: کوچه ای در روم

رعد و برق. کسکا با شمیر برهنه از يك طرف و سیسرو از طرف مقابل وارد می شوند.

سیسرو - شب بخیر کسکا، آیا قیصر را بخانه آورده اید؟ چرا نفس می زنی و چرا چنین خیره نگاه می کنی؟

کسکا - اکنون که جرم کره خاك مانند شیئی متزلزل در لرزش است آیا متأثر نشده ای؟ ای سیسرو، من طوفانها دیده ام که هنگام آن بادهای خشکین درختان بلوط گره دار را شکافته است، و اقیانوس بلند پرواز را دیده ام که طغیان می کند و می خروشد و کف می کند تا خود را ببلندی ابرهای سهمگین برساند، ولیکن هرگز تا امشب، هرگز تا این لحظه از میان طوفان آتش باز نگذشته بودم. یا در آسمان جنگ داخلی است، یا آنکه دنیا که بیش از حد نسبت بخدایان گستاخ شده غضب ایشان را بر می انگیزد تا عذاب نازل کنند.

سیسرو - راستی؟ آیا چیزی عجیب تر هم دیده ای؟

کسکا - غلامی پست که اگر تو هم بینی او را خوب می شناسی دست چپ خود را که مانند بیست مشعل بهم پیوسته شعله ور بود و می سوخت بالا نگاه داشته بود و با این همه دستش که آتش را در آن اثر نبود همچنان ناسوخته بود. گذشته از این نزدیک پای تول شیر را دیدم که بمن خیره

خیره می نگر است و خشمگین گذشت بی آنکه مرا آزار کند. از آن وقت شمشیر خود را غلاف نکرده ام. جماعتی مرکب از صد زن رنگ پریده بهم فشرده که از ترس تغییر شکل یافته بودند قسم خوردند که مردانی دیده اند سراپا مشتعل که در کوچه ها می رفتند و می آمدند، و دیروز مرغ شب، هنگام ظهر بر فراز میدان نشسته شیون و فریاد می کرد. وقتی که این حوادث خارق العاده با هم اتفاق می افتد مردم نگویند که «علتش اینست، و اینها طبیعیست» زیرا من معتقدم که اینها برای هر سرزمینی که مقصدشان باشد طایفه خطرند.

سیسرو - واقعاً ایامیست عجیب! اما مردم ممکنست قضا یا را موافق میل خود و بکلی مخالف مفهوم آنها تعبیر کنند. آیا قیصر فردا به کاپی تول می آید؟

کسکا - وی می آید، زیرا از اتونیوس خواست که بشما پیغام بفرستد که فردا در آنجا باشید.

سیسرو - پس شب بخیر کسکا، این آسمان آشفته مناسب راه رفتن نیست.

کسکا - خدا حافظ سیسرو.

(سیسرو بیرون میرود، کسی یوس وارد می شود)

کسی یوس - اینجا کیست؟ کسی اینجا نیست؟

کسکا - یک رومی

۱- حوادث خارق عادت را مربوط بعلل طبیعی ندانند.

کسی یوس - صدا صدای کسکاست.

کسکا - گوش شما خوبست، کسی یوس امشب چگونه شبی است؟

کسی یوس - برای نیکان شبی بسیار خوش است.

کسکا - که هرگز آسمان را چنین سهمگین دیده است؟

کسی یوس - کسانی که زمین را چنین پر از خطا دیده اند. اما من، من در کوچه ها راه رفته و خویشتن را تسلیم شب پر خطر کرده ام و همچنانکه می بینی ای کسکا با پیراهن گشاده سینه خود را عریان کرده در معرض سنگی^۱ که هنگام طوفان فرو می افتد قرار داده ام، و زمانی که تیغه آبی رنگ برق گوئی سینه آسمان را می شکافت خود را هدفش کردم و درست در جهت سیر بر قش ایستادم.

کسکا - ولی چرا آسمانها را این چنین برانگیختی؟ وقتی که خدایان توانا بوسیله علائم، پیغام هایی چنین وحشت انگیز میفرستند که ما را خیران کند تکلیف انسانست که از آن بترسد و بر خود بلرزد.

کسی یوس - تو ای کسکا کاند فهمی^۲ و آن برق حیات که باید در هر رومی باشد در وجود تو نیست، یا آنکه آن را بکار نمیبری. بدیدن غضب عجیب آسمانها رنگ از رخسار تو می پرد و خیره می شوی و لباس رعب بتن می کنی و خود را در حیرت فرو میبری. اما اگر در علت حقیقی دقت کنی که چرا همه این آتش ها، چرا همه این ارواح متحرک، چرا

۱- سنگی که می گفتند هنگام طوفان فرو می افتد و هلاک و خرابی می آورد.

۲- کسی یوس چنین می گوید که کسکا را برانگیزد و الا معتقد بکند فهمی

او نیست، چنانکه از سخنش با بروتوس در صحنه دوم بخوبی آشکار است.

پرندهگان و درندگان بخلاف طینت اصلی رفتار می کنند، چرا پیرمردان و سفیهان و کودکان پیش گوئی می کنند، چرا همه این چیزها از مسیر مقرر و طبیعت خود و قوائی که طبیعت بآنها بخشیده است منحرف می شوند و وضعی غیر طبیعی اختیار می کنند، آنگاه درمی یابی که آسمان، این حالات را در وجود آنها می آمیزد تا آنها را آلت ترس کند و ظهور وضعی غیر طبیعی را اعلام نماید. و حال من می توانم برای تو، ای کسکا، مردی را نام ببرم بسیار شبیه این شب و حشتناک که رعد آسا می خروشد و برق آسا نور می افشاند و گورها را می شکافد و مثل شیری که در کاپی تول است میغرد، مردی که در اعمال فردی از من و تو توانا تر نیست، با این همه مانند این حوادث عجیب و غریب، بیش از حد طبیعی عظیم و هراس انگیز شده است.

کسکا - مقصودت قیصر است، چنین نیست ای کسی یوس؟

کسی یوس - هر که می خواهد باشد، زیرا که رومیان اکنون دستها و پاها و عضلاتی دارند شبیه اجدادشان، اما وای بر این ایام! اندیشه پدرانمان مرده است و باروح مادرانمان بر ما حکومت می کنند، بردباری ما در زیر این طوق ما را در انتظار، زن جلوه می دهد.

کسکا - راستی می گویند که سناورها می خواهند فردا قیصر را پادشاه کنند و او در بر و بحر تاج بر سر خواهد داشت، درهمه جا بجز در این جا، در ایتالیا.

کسی یوس - پس من می دانم که این خنجر کجا باید جای گیرند.

کسی یوس کسی یوس را از بندگی نجات خواهد داد. ای خدایان، باین طریق است که ضعیفان را سخت قوی کرده اید، باین طریق است ای خدایان که بیدادگران را شکست می دهید. نه برج و باروی سنگی و نه دیوارهایی از برنج پتک خورده، نه سیاه چالهای بی هوا، نه زنجیرهای محکم آهنین، هیچیک نمی تواند روح قوی را دربند نگاه دارد. اما وقتی که زندگی از این قیدهای دنیوی خسته شود، هرگز از آزاد کردن خویش عاجز نیست، و اگر من این را می دانم همه عالم نیز بدانند، آن قسمت ازستم که من می کشم می دانم آن را بمیل خود بدور افکنم. (هنوز صدای رعد می آید)

کسکا - من نیز می توانم و در ید قدرت هر بنده دیگری هم هست که خط بطلان بر بندگی خود بکشد.

کسی یوس - پس چرا قیصر باید ظالم باشد؟ بیچاره مرد! من می دانم که اگر رومیان را گوسفند نمی دید، گرگ نمی شد. اگر رومیان ماده آهو نبودند، او شیر نمی شد. کسانی که می خواهند با شتاب آتشی نیرومند بیفزوزند آن را با کاه ضعیف شروع می کنند. چه خاشاک است روم، چه زباله ای و چه خرده چوبی، وقتی که برای تالاولو موجودی چنین رذل، مثل قیصر، آتش گیرانه پستی بشود اما ای غم و اندوه، مرا بکجا می کشانی؟ شاید این را پیش کسی می گویم که به رضا بنده است، اگر چنین باشد می دانم که باید جواب پس بدهم، اما من مسلحم و خطر برای من اهمیتی ندارد.

کسکا - تو با کسکا سخن می گوئی، با مردی که تمام و تمسخر کننده نیست. بگیر، این دست من، برای جبران همه این مصائب بهم گرد آید

ومن با کسی که قدم را از همه فراتر نهد با این پای خود همقدم خواهم بود .
 کسی یوس - پس عهد بستیم . حال بدان ای کسکا که هم اکنون
 بعضی از رومیان بسیار بلند همت را برانگیخته‌ام تا با من کاری بعهده
 بگیرند، که نتیجه‌اش هم شرف دارد و هم خطر، ومن می‌دانم که در این لحظه
 در زیر طاق تئاتر پمپی با انتظار منند، زیرا که الآن در این شب وحشت
 انگیز، نه می‌توان حرکت کرد و نه می‌توان در کوچه‌ها راه رفت، و رخسار
 آسمان مانند کاری که در دست داریم خونین و آتشین و بسیار سهمگین است .
 کسکا - خود در لحظه‌ای چند پنهان کن زیرا کسی بشتاب می‌آید .
 کسی یوس - این «سینا» است، من از راه رفتنش می‌شناسمش .
 او دوست است. (سینا وارد می‌شود) باین شتاب کجا می‌روی ؟
 سینا - می‌رفتم که ترا بیابم . این کیست ؟ «متهلوس سیمبر» است ؟
 کسی یوس - نه کسکا است . کسی که در مقاصد ما با ما همداستانست .
 آیا کسی در انتظار من نیست، سینا ؟
 سینا - از این باب خوشوقتم . چه وحشت انگیز شبیست امشب !
 دوسه تن از ما چیزهای عجیب دیده‌اند .
 کسی یوس - بگو آیا کسی در انتظار من نیست ؟
 سینا - چرا . ای کسی یوس ! کاش فقط می‌توانستی بروتوس شریف
 را بجمع ما بیاوری .
 کسی یوس - آسوده باش . ای سینای مهربان، این نامه را بگیر
 و مراقب باش که آن را بر کرسی قاضی اعظم قرار دهی، تا حتماً بروتوس

آن را در آنجا بیابد، و این راهم از پنجره‌ای بدرون اطاق او پرتاب کن،
 این يك را نیز با موم بدمجسمه بروتوس پیر^۱ بچسبان . چون این کارها
 انجام گرفت بجانب طاق پمپی روان شو، ما را در آنجا خواهی یافت . آیا
 دی‌سی یوس و بروتوس و تریونیوس آنجا هستند ؟
 سینا - همه هستند مگر متهلوس سیمبر، و او ب جستجوی تو بخانه‌ات
 رفته است . بسیار خوب من سرعت می‌روم تا نامه‌ها را چنانکه دستور
 داده‌ای برسانم .
 کسی یوس - وقتی رساندی به تئاتر پمپی برو. (سینا خارج می‌شود)
 بیا ای کسکا، تو ومن هنوز پیش از دمیدن روز می‌توانیم بروتوس را در
 خانه‌اش ببینیم . سه قسمت^۲ او هم اکنون متعلق بماست و در ملاقات دیگر
 تمام این مرد تسلیم ما خواهد بود .
 کسکا - آری او در دل خلق مقامی بلند دارد و آنچه از ما جرم
 و خطا بنظر آید همراهی او مانند گران‌بها ترین کیمیا آن را بتقوی و صلاح
 مبدل خواهد کرد .
 کسی یوس - درباره او و قدر و منزلتش و احتیاج عظیم ما باو بسیار
 درست اندیشیده‌ای . برویم، زیرا که بعد از نیم شب است و باید پیش از
 روز او را بیدار واز او اطمینان حاصل کنیم . (همه خارج می‌شوند)

۱- جونیوس بروتوس، جد بزرگ بروتوس

۲- سه ربع

نمی‌شناسم که او را بتحقیق برانم، مگر برای مصلحت عام. اومیخواهد که تاج بر سرش گذارند و مسئله اینست که این کار طبعش را چگونه دگرگون خواهد کرد. روز روشن است که افعی را از سوراخش بیرون می‌آورد، و هم باین علت است که باید با احتیاط راه رفت. تاج بر سرش بگذارند، آری، و آنگاه تصدیق می‌کنم که ما باو نیشی عطا می‌کنیم تا بدلخواه خود با آن شرارت کند. استفاده ناصواب از عظمت هنگامیست که عظمت میان رحمت و قدرت جدائی افکند، و سخن درست در حق قیصر اینست که هیچ وقتی را نمی‌شناسم که احساساتش در او بیش از عقلش مؤثر بوده باشد. اما بتجربه بر همه ثابت است که فرومایگی نردبان جوانان جاه طلبیست که بهنگام بالا رفتن پیوسته بسوی آن مینگرند ولی چون بآخرین پله ارتقاء برسند، آنگاه به نردبان پشت می‌کنند و بابرها مینگرند و پایدهای فروتر را که بوسیله آنها صعود کرده‌اند تحقیر می‌نمایند. ممکنست که قیصر نیز چنین کند، پس برای آنکه مبادا چنین کند مانعش شویم، و چون رفتار او موجبی برای این مخالفت نیست، مطلب را اینگونه طرح کنیم که اگر قیصر از آنچه اکنون هست بزرگتر شود، تعدیاتی چنین و چنان خواهد کرد و لذا او را بمنزله تخم مار بینداریم که چون سر از بیضه درآورد، مانند نوع خود موزی می‌شود و بایدش در بیضه کشت. (لوسیوس دوباره داخل می‌شود)

لوسیوس - سرورم، شمع در اطاق می‌سوزد. نزدیک پنجره می‌گشتم که سنگ آتش زنه بیابم و آتش روشن کنم این نامه را جستم همینطور

پرده دوم

صحنه اول: باغ بروتوس در روم

بروتوس وارد می‌شود

بروتوس - آهای لوسیوس! از سیرکواکب نمی‌توانم حدس بزنم که چقدر بروز مانده است.

بتو می‌گویم، لوسیوس! ای کاش عیب من هم این بود که چنین خوش بخواهم. پس کی می‌آئی لوسیوس، کی؟ بیدار شو، بتو می‌گویم! ای لوسیوس! (لوسیوس داخل میرود)

لوسیوس - خداوندگارا تو بودی که مرا خواندی؟

بروتوس - شمع برای من در اطاق کارم بگذار ای لوسیوس، وقتی که روشن شد بیا اینجا و مرا خبر بده.

لوسیوس - بیچشم، خداوندگارم.

بروتوس - چاره‌اش را بمرگ باید کرد، واما من، هیچ علت شخصی

سر بمهر، و یقین دارم که وقتی بیستر خود می رفتم در آنجا نبود. (نامه را باو می دهد)

برو تئوس - دوباره بیستر خود برو، روز نشده است. پسر آیا فردا پانزدهم^۱ ماه مارس نیست؟

لوسیوس - نمی دانم آقا.

برو تئوس - بتقویم نگاه کن و بمن بگو.

لوسیوس - اطاعت می کنم آقا.

برو تئوس - شهاب ثاقب که سرعت در هوا می جهد چندان نور می دهد که بتوانم در آن بخوانم. (نامه را بازمی کند)

برو تئوس تو خوابی، بیدار شو و خود را بین.

آیا روم^۲... سخن بگو، ضربت بزن، بفریاد برس!

«برو تئوس تو خوابی، بیدار شو!»

بارها نوشته هائی تشویق آمیز از این قبیل در اینجا انداخته اند و من آنها را برداشته ام.

«آیا روم... جمله را باید به این طریق کامل کنم:

آیا روم باید مرعوب يك مرد باشد؟ عجبا! روم؟ اجداد من

تارکوین^۳ را، وقتی که پادشاه خوانده شد، از کوچه های روم بیرون راندند.

۱- در بعضی نسخ اول مارس است. ممکن است Ides با Ist اشتباه شده باشد.

۲- در اصل etc. بمعنی «و غیره».

۳- Tarquin آخرین پادشاه افسانه ای روم.

«سخن بگو، ضربت بزن، فریاد برس!» آیا از من بالتماس

خواسته اند که سخن بگویم و ضربت بزنم؟ ای روم من بتو وعده می دهم که اگر دادرسی بمیان آید تو داد خود را بتمامی بدست برو تئوس خواهی گرفت.

(لوسیوس دوباره داخل می شود)

لوسیوس - آقا از مارس پانزده روز گذشته است. (صدای کوبیدن در)

برو تئوس - بسیار خوب. برو بسمت در کوچه، کسی در میزند.

(لوسیوس بیرون میرود)

از وقتی که کسی یوس مرا بضد قیصر برانگیخته است نخواایده ام. فاصله میان انجام دادن کاری هول انگیز و نخستین طرح آن در اندیشه، باشباح هراس انگیز می ماند، یا برؤیائی وحشتناک. در این مدت فکر و عوامل فانی^۱ باهم در مشورتند و ملك وجود انسان مانند کشوری كوچك گرفتار حالت شورش و طغیان می شود.

(لوسیوس دوباره داخل می شود)

لوسیوس - آقا برادر شما کسی یوس^۲ پشت در است و میخواهد شما را ببیند.

برو تئوس - آیا تنهاست؟

۱- یعنی فکر و عوامل فانی جسمانی که آلت اجرای فکرند.

۲- یعنی شوهر خواهر، زیرا که کسی یوس «جونیا» خواهر برو تئوس را بزنی گرفت.

لوسیوس - نه آقا، چندتن همراه دارد .

بروتوس - آیا آنان را می‌شناسی ؟

لوسیوس - نه آقا، کلاههای خود را تا بناگوش پائین کشیده‌اند و نصف صورت را در ردای خود فرو برده‌اند، چنانکه هیچ‌وجه نمیتوانم بعلامتی از قیافه ایشان بدانم کیستند .

بروتوس - داخل شوند . (لوسیوس بیرون میرود)

ایشان توطئه‌گران‌اند . ای توطئه، شرم می‌آید که شب هنگام، که « فساد از هر وقت دیگر آزادتر است، جبین خطرناک خود را بنمائی ؟ » ای وای ! پس در روز کجا حفره‌ای چنان تاریک می‌یابی که صورت هولناک ترا بیوشاند ؟ ای توطئه، هیچ در جستجویش مباش . چهره خود را بتبسم و مهربانی بیوشان، زیرا که اگر تو با سیمای طبیعی در رفت و آمد باشی اربوس^۱ خود بمثل چندان تیره نباشد که ترا از مشاهده پنهان دارد . (توطئه‌گران : کسی یوس ، کسکا ، دی‌سی‌یوس ، سینا ، متهلوس ، سیمبر و ترونیوس وارد می‌شوند .)

کسی یوس - گمان می‌کنم که ما جسارت کرده و راحت شما را بر هم زده‌ایم، صبح بخیر بروتوس، آیا موجب زحمت شده‌ایم ؟

۱- رومیان و یونانیان قدیم بعضی اوقات کلاه نمدی لبه‌داری بسر می‌گذاشتند و لبه آن را بروی گوش می‌کشیدند .

۲- Erebus پسر خدای هرج و مرج، و بمعنی تاریکیست، و نام طبقه‌ایست تیره و تاریک در زیر زمین که ارواح مردگان از آن می‌گذرند تا به « هادس » که منزلتگاه ایشانست برسند .

بروتوس - يك ساعت است که برخاسته‌ام، همه شب بیدار بوده‌ام .

آیا این اشخاصی را که همراه تو آمده‌اند من می‌شناسم ؟

کسی یوس - بلی، يك يك ایشان را، و در اینجا يك تن نیست مگر آنکه ترا محترم بدارد و هر يك از ایشان آرزو می‌کنند که تو همان عقیده را نسبت بخود داشته باشی که هر رومی شریفی در باره تو دارد . این ترونیوس است .

بروتوس - باینجا خوش آمده است .

کسی یوس - این دی‌سی‌یوس است، بروتوس .

بروتوس - او نیز خوش آمده است .

کسی یوس - این کسکا، این سینا و این متهلوس سیمبر است .

بروتوس - همه خوش آمده‌اند . چه اندوهی شما را بیدار نگاهداشته و میان خواب و چشمان شما حائل شده است ؟

کسی یوس - اجازه هست يك کلمه بگویم ؟ (بروتوس و کسی یوس بنجوی سخن می‌گویند)

دی‌سی‌یوس - اینجا مشرقست، مگر روز از اینجا طلوع نمی‌کند؟ کسکا - نه .

سینا - ببخشید آقا، طلوع می‌کند و آن خطوط خاکستری رنگ که ابرها را منقش کرده پیک روز است .

کسکا - تو اقرار خواهی کرد که هر دو در اشتباهید . اینجا، از این

طرف که من باشمشیرم نشان میدهم، خورشید طالع می شود که بجنوب بسیار نزدیکست، اگر در نظر آورید که آغاز سال است؛ تقریباً دو ماه دیگر خورشید شعله خود را ابتدا بالاتر در جانب شمال مینماید و مشرق کامل درست، مثل کاپی تول، در اینجا قرار دارد.

برو توس - همه یکایک بمن دست بدهید.

کسی یوس - و برای عزم خود قسم بخوریم.

برو توس - نه، قسم نه. اگر سیمای خلق^۱ ورنج روح ما و فساد

این ایام، اگر اینها موجبانی ضعیف باشد پس تا وقت هست از هم جدا شویم و هر کس از اینجا یکسر بیستر بطالت خود برود؛ باین طریق بگذاریم که ظلم بلند پرواز اوج بگیرد تا آنکه هر کس بنوبت از پا در آید، اما اگر در اینها، چنانکه من یقین میدانم، چندان آتش باشد که ترسندگان را برافروزد، و روح سست زنان را با رشادت چون فولاد قوی کند، پس ای هموطنان چرا ما بمحرکی دیگر جز مقصد خود احتیاج داشته باشیم که ما را بدادخواهی برانگیزد؟ چه عهد دیگری لازمست، چه پیمان دیگری لازمست، جز پیمان رومیان رازدار که قول داده اند و عمل نخواهند کرد؟ و چه سوگند دیگری جز عهد شرف باشرف که چنین خواهد شد یا بر سر آن همه هلاک خواهیم گشت؟ کاهنان سوگند بخورند

۱ - همچنانکه مشغول سخن گفتن است کسکا بشمشیر خود بطرفی دیگر

در سمت مشرق اشاره میکند،

۲ - سیمای ملامت بار.

و مردم خائف و مکار و پیران ضعیف مردار صفت و مردمان ستمکشی که ظلم را استقبال میکنند و موجوداتی که مردم بآنها گمان بد میبرند، برای مقصدهای پلید خود سوگند بخورند. اما فضیلت منزله کار خطیر ما را، و نیز حمیت شکست ناپذیر روح ما را باین خیال که مقصد ما را بسوگند احتیاجی هست آلوده نکنید. اگر یک مرد رومی کوچکترین جزئی از هر عهدی را که بر زبانش گذشته است بشکند، هر قطره خونی که در او هست و موجب شرف اوست مرتکب چندین خیانت^۱ شده است.

کسی یوس - اما سیسرو را چه باید کرد، آیا میل او را بسنجیم؟

من گمان میکنم که با عزم جزم باما همراه شود.

کسکا - آری او را کنار نگذاریم.

سیمنا - نه، بیپروجه.

مته لوس سیمبر - آری باما باشد، زیرا که موی نقره قام او برای ما حسن عقیدت^۲ حاصل خواهد کرد و رأی مردم را خواهد خرید که اعمال ما را بستانند. گفته خواهد شد که دست ما بفرمان تدبیر او بوده است، جوانی و خودسری ما ذره ای نمودار نخواهد شد و همه در هیبت و وقار او مستور خواهد ماند.

برو توس - نه! اسم او را نیاورید، راز را بر او آشکار نکنیم، زیرا

که او هرگز بدنبال چیزی نمی رود که دیگران شروع کرده باشند.

۱ - در اصل: حرامزادگی

۲ - مردم ببا حسن عقیده خواهند داشت.

کسی یوس - پس کنارش بگذارید.

کسکا - الحق که او مناسب نیست.

دی سی یوس - آیا هیچ کس دیگری جز قیصر ضربت نخواهد خورد؟

کسی یوس - خوب گفتم ای دی سی یوس. بگمان من صلاح نیست که «مارک انتونی» که چنین محبوب قیصر است، بعد از قیصر زنده بماند. وی را توطئه گری مودی خواهیم یافت و شما میدانید که او اگر وسائلی را که دارد بکاربرد، ممکنست چندان دامنه پیدا کند که ماهمه را زیان برساند. برای ممانعتش انتونی و قیصر باهم از پا درآیند.

برو توس - عمل ما بسیار خونین خواهد نمود، ای کایوس کسی یوس، که سر را ببریم و بعد اعضا را قطعه قطعه کنیم، و این بدان خواهد ماند که در کشتنش خشم و پس از آن کین بوده است. چه انتونی جز عضوی از قیصر نیست. قربانی کننده باشیم نه قصاب، ای کایوس. ما همه بمخالفت با روح قیصر برمی خیزیم و در روح آدمی خون نیست. پس ای کاش میتوانستیم به روح قیصر دست بیاییم و قیصر را قطعه قطعه نکنیم. اما دریغ که در عوض، خون قیصر باید جاری شود. ای دوستان شریف، او را شجاعانه بکشیم نه از سر غضب، بدن او را مثل غذائی شایسته خدایان ببریم، نه آنکه مانند لاشه ای در خورد سگان قطعه قطعه اش بکنیم، قلبهای ما مثل اربابان زیرک، خدمتگاران^۱ خود را برانگیزند تا از سر

۱- کنایه از دستهای ایشانست.

غضب کاری کنند و پس از آن بظاهر ایشان را ملامت نمایند. این روش چنان خواهد نمود که عمل ما از ضرورت بوده است نه از کینه و نفرت، و چون در نظر عام چنین نمایان شود، ما را مطهر خواهند خواند نه قاتل. و در خصوص مارک انتونی، از او اندیشه مدارید زیرا که وقتی که قیصر را سر نباشد از او بیش از بازوی قیصر کاری بر نخواهد آمد.

کسی یوس - با اینهمه از او ترس دارم، زیرا در محبت او بقیصر که با وجودش پیوند دارد...

برو توس - افسوس! ای کسی یوس خوب، از او اندیشه مدار. اگر او قیصر را دوست میدارد فقط میتواند بزیان خود کاری بکند، غصه بخورد و برای قیصر بمیرد، ولی این هم از عهده او بیرونست، زیرا که وی اسیر تفریح است و عیاشی و معاشران بسیار.

تربو نیوس - از او ترسی^۱ نیست، نکشیمش، زیرا که او زنده خواهد ماند و بعد باینها همه خواهد خندید.^۲ (ساعت میزند)

برو توس - خاموش! ساعت را بشمارید.

۱- تربو نیوس دوست انتونی بود و میخواست او را از مرگ نجات دهد و هنگام قتل قیصر باعث شد که انتونی حاضر نباشد.

۲- پیش گوئی تربو نیوس بوضع جز آنچه مقصود وی بود صورت حقیقت پذیرفت. بی شک انتونی که مقدر بود انتقام قیصر را بگیرد، بسفاقت توطئه گران که هنگامیکه میتوانستند او را نکشتند خندید.

کسی یوس - ساعت سه بار زده است.

ترو نیوس - وقتست که ازهم جدا شویم.

کسی یوس - ولی هنوز شك هست که آیا قیصر امروز بیرون می آید یا نه زیرا که وی اخیراً موهوم پرست شده است، درست بخلاف عقاید کلی که یکوقت درباب الهامات و خوابها و تفالان داشت. ممکنست که این حوادثی که خارق عادت مینماید و وحشت غیر عادی امشب و اصرار فالگیرانش، او را امروز از رفتن به کاپی تول بازدارد.

دی سی یوس - هیچ نترسید. اگر عزمش بر این باشد من میتوانم منصرفش کنم، زیرا او دوست میدارد بشنود که با درخت^۲ میتوان اسب شاخدار^۳ را گرفتار کرد و با آینه^۴ خرس را، و با حفره^۵ فیل را، و با دام

۱- رومیان قدیم حساب وقت را بوسیله شاخص و ساعت آبی نگاه میداشتند این نیز از همان اشتباهات است که سابقاً بآنها اشاره شد.

۲- اسپنسر شاعر معروف انگلیسی شرح میدهد که چگونه اسب شاخدار بشیری که در مقابل درختی ایستاده است حمله می کند و هنگام حمله چنان شاخص در تنه درخت فرو میرود و چنان جایگزین می شود که اسب از بیرون آوردنش عاجز میماند و باین طریق گرفتار دشمن میشود.

۳- حیوانیست افسانه ای، شبیه اسب، که يك شاخ راست در وسط پیشانی دارد.

(۵ و ۴) ساعر ویل در کتاب «شکار» شرح میدهد که چگونه فیل را با کندن حفره و پلنگ و ببر را بوسیله آینه صید میکردند. صیادان آینه بر سر راه خرس میگذارند و خرس بدیدن عکس خود در آینه چندان متحیر میشد که از صیاد

شیر را، و با تملق مرد را. اما وقتی که باو میگویم که وی از متملقان متنفر است، میگوید که متنفر است و در همان لحظه بیش از هر وقت دیگری تملق می پذیرد. این کار با من، چون من میتوانم هوس او را براهی که باید متمایل کنم، من او را بکاپی تول خواهم آورد.

کسی یوس - نه، همه با نجا خواهیم رفت که او را بیاوریم.

برو توس - ساعت هشت، آیا این حداکثر باشد؟

سینا - این حداکثر باشد، مبادا که در آن وقت نیائید!

متهلوس سیمبر - کایوس لی گاریوس با قیصر کینه دارد، زیرا که او را برای ستودن پمپی سخت توبیخ کرده است. من در عجبم که چرا هیچیک از شما در فکر او نبوده اید.

برو توس - حال ای متهلوس برو و از در خانه اش عبور کن، او ما بسیار دوست میدارد و من موجب شده ام که مرا دوست داشته باشد. فقط او را باینجا بفرستید، من او را موافق خواهم ساخت.

کسی یوس - صبح بما روی می آورد. ما ترا ترك می کنیم ای برو توس. ای دوستان متفرق شوید ولی همه آنچه را گفته اید یاد داشته باشید و خود را رومی حقیقی جلوه گر کنید.

→ غافل می ماند و صیاد میتواند از نزدیک حیوان را هدف تیر خود قرار دهد. برای شکار فیل حفره هائی میکنند و روی آنها را می پوشانند و فیل را بوسیله طعمه جلب میکردند تا بدرون حفره بیفتد و چون فیلهای دیگر برای نجاتش میشتافتند خود همه بدرون حفره میافتادند و گرفتار میشدند.

بروتوس - ای آزادگان، تازه وشاد بنمائید. نگذاریم که سیمای ما نماینده مقاصد ما گردد، بلکه رفتار ما مانند بازیگران رومی ما باشد، با روح خستگی ناپذیر وقار و متانت. حال صبح یکایک شما بخیر. (همه بیرون میروند بجز بروتوس)

آهای پسر! لوسیوس! بخواب سنگین فرو رفته‌ای! اهمیت ندارد از شبنم با عسل آمیخته خواب لذت ببر. تو با آن صور خیالی و اشباحی که اندوه فعال در مغز مردمان نقش میکند آشنا نیستی و هم باین علت است که چنین خوش خفته‌ای.

(پرشیبا داخل میشود)

پرشیبا - بروتوس، خداوندگار من!

بروتوس - پرشیبا مقصود چیست؟ چرا حالا برخاسته‌ای؟ برای صحت جسم تو خوب نیست که مزاج ضعیف خود را باین وضع در معرض سرمای مرطوب صبح قرار دهی.

پرشیبا - برای صحت تو هم خوب نیست. تو ای بروتوس، از سر بی‌مهری از رختخواب من گریختی و دیشب هنگام شام خوردن ناگهان برخاستی و دست بسینه قدم می‌زدی و فکر میکردی و آه میکشیدی. وقتی که از تو پرسیدم که چه شده است، با نگاه بی‌مهری خیره بمن نگریستی. من بیشتر اصرار کردم. آنگاه تو سر خارا ندی و با تنگ حوصلگی بیش از حد یا بزمن کوفتی. من باز اصرار کردم و تو باز جواب ندادی، ولی بخشم با حرکت دست بمن اشاره نمودی که از نزد تو بروم و من

رفتم، از ترس آنکه مبادا غیظ ترا که بنظر می‌آمد سخت برانگیخته شده است شدیدتر کنم، و با اینهمه امیدم آن بود که این چیزی نباشد جز اثر حالتی که گاهی بهر مردی عارض میشود. این حالت نمیگذارد که تو غذا بخوری، یا حرف بزنی، یا بخوابی، و اگر میتوانست در شکل تو همان تأثیر را بنماید که در حال تو کرده است، من ای بروتوس ترا نمیشناختم. ای سرور عزیز من، مرا از علت اندوه خود آگاه کن.

بروتوس - حال خوب نیست و همین است و بس.

پرشیبا - بروتوس عاقلست و اگر تندرست نبود وسائل تحصیل سلامت را اختیار میکرد.

بروتوس - عجب، همین کار را میکنم. ای پرشیبا خوب من، بیستر برو.

پرشیبا - آیا بروتوس بیمار است، آیا با پیرهن گشوده راه رفتن و بخارات صبح نمناک را فرو بردن برای صحت خوبست؟ عجب، آیا بروتوس بیمار است و از بستر عافیت خود میگریزد، تا امراض بدمسری شب را برانگیزد و هوای ناپاک زکام‌آور را بر آن دارد که بر مرضش بیفزاید؟ نه، بروتوس من، تو مرضی داری که در درون روح تو است و بواسطه حقی که بعلت مقام خود دارم باید از آن آگاه باشم، و بزانو در افتاده ترا قسم میدهم بجمال خود که زمانی آن را میستودند، و بهمه پیمانهای عشق تو، و آن میثاق بزرگی که ما را بهم آمیخت و یکی ساخت، بر من که خود تو و نیمی از تو هستم آشکارا کن که چرا از غم افسرده‌ای و

چه کسانی امشب بنزد تو آمده‌اند، چون شش یا هفت تن باینجا آمدند که سیمای خود را از تاریکی هم پوشانده بودند.

بروتوس - ای پرشیای مهربان این چنین بزانو درنیفت.

پرشیایا - من محتاج این نمی‌بودم ای بروتوس، اگر تو مهربان بودی. بمن بگو ای بروتوس، آیا در پیمان زناشویی ما شرط شده است که من با سراری که مربوط بمو است هیچ واقف نباشم؟ آیا من فقط بنوعی یا تا حدی تو هستم که هنگام غذا خوردن همسفره تو و در بستر مایه آسایش تو باشم و گاهی با تو سخن بگویم؟ آیا من فقط در حاشیه محبت تو ساکنم؟ اگر بیش از این نباشد پرشیایا روسبی بروتوس است نه زن او.

بروتوس - تو زن صدیق و شریف منی، تو مانند قطرات سرخی که بقلب اندوه‌گین من میرسد در نزد من عزیزی.

پرشیایا - اگر این راست باشد پس من باید این سر را بدانم. من تصدیق می‌کنم که زنم، ولی با اینهمه زنی که بروتوس^۲ بزنی گرفت. من تصدیق می‌کنم که زنم، ولیکن با اینهمه زنی به نیک نامی شهره و دختر

۱- زن و شوهر از هم جدا نیستند.

۲- اشاره ایست باین مطلب که زنان بدکار در حوال و حوش شهر لندن زندگی می‌کردند.

(۳) در اصل: حضرت بروتوس Lord Brutus

«کی تو»^۱. خیال میکنی که من از هم‌نوع خود قوی‌تر نیستم، منکه پدری چنان و شوهری چنین دارم؟ اسرار خود را بمن بگو و من آنها را فاش نخواهم کرد. من برای اثبات پایداری خود دلیل قوی آورده‌ام، چرا که خود بعمداً باینجای ران خویش زخمی زده‌ام. آیا من میتوانم این را با بردباری تحمل کنم و نمیتوانم اسرار شوهرم را نگاهدارم؟

بروتوس - ای خدایان مرا شایسته این زن بلندهمت بگردانید.

(در میزنند)

گوش کن! گوش کن! یکی در میزنند. ای پرشیایا لحظه‌ای بدزون خانه برو و عنقریب سینه تو شریک اسرار دل من خواهد شد. تمام نقشه‌هایم و تمام علائم اندوه را که بر پیشانی منست برای تو شرح خواهم داد. بشتاب از پیش من برو (پرشیایا بیرون میرود). لوسیوس، کیست که در میزند؟

(لوسیوس دوباره وارد اطاق میشود با لی‌گاریوس)

لوسیوس - مردیست بیمار که میخواهد با شما حرف بزند.

بروتوس - همان کایوس لی‌گاریوس است که مثله لوس از او سخن

می‌گفت. پسر کنار برو! کایوس لی‌گاریوس در چه حالی؟

لی‌گاریوس - لطفاً سلام صبح را از زبانی ضعیف بپذیر.

۱- مارکوس کی‌تو که سخت با اقدامات قیصر مخالف بود، و در سال ۴۶

ق. م. انتحار کرد تا بدست قیصر گرفتار نشود.

بروتوس - ای کایوس شجاع چه وقتی را برای دستمال بر بستن انتخاب کرده‌ای! کاش بیمار نبودی.

لی گاریوس - اگر در دست بروتوس کاری خطیر باشد لایق نام شرف، من بیمار نیستم.

بروتوس - ای لی گاریوس، اگر تو گوش سالم از برای شنیدن داشته باشی من چنین کار خطیری در دست دارم.

لی گاریوس - بهمه خدایانی که رومیان در مقابل آنها تعظیم میکنند سوگند، که من درهمین جا بیماری خود را بدور می اندازم.^۱ ای روح روم! ای فرزند دلاور که از صلیبی شریف بیرون آمده‌ای، تو مانند افسونگری که ارواح پلید را دور میکند، روح مرده مرا برانگیخته‌ای. هم اکنون بمن فرمان بده که بدوم و من با محالات جنگ خواهم کرد، آری، و بر آنها غالب خواهم شد. کاری که باید کرد چیست؟

بروتوس - کاریست که بیماران را شفا خواهد داد.

لی گاریوس - ولیکن آیا کسانی که سالمند و ما باید بیمارشان کنیم؟

۱- در زمان شکسپر عادت بر آن بود که بیماران دستمالی بر بپندند.

۲- در نسخه‌ای از تراژدی قیصر نوشته شده است که بگفتن این مطلب لی گاریوس دستمال را از سر بر میدارد و باین طریق علامت بیماری را از خود دور میکند.

بروتوس - این کار را هم باید بکنیم. ای کایوس من، هنگام رفتن بسوی آن کس که این کار باید درباره او انجام بشود، من بتو خواهم گفت که آن کار چیست.

لی گاریوس - پای خود را پیش بگذار و من با قلبی که از نو مشتعل شده بدنبال تو می‌آیم تا آن کنم که نمیدانم چیست. اما همین بس که بروتوس راهنمای منست.

بروتوس - پس بدنبال من بیا (خارج میشوند)

صحنه دوم: خانه قیصر در روم
رعد و برق. قیصر وارد میشود در لباس خود

قیصر - امشب نه آسمان آرام بوده است و نه زمین. کلپورنیا سه بار در خواب فریاد بر آورده است «ای وای، مدد کنید، قیصر را میکشند!» اینجا کیست؟ (نوکر داخل میشود)

نوکر - خداوندگار من!

قیصر - برو بکاهنان بگو که فوراً قربانی کنند و برایم خبر بیاور که بعقیده ایشان نتیجه چیست.

نوکر - اطاعت می‌کنم، خداوندگار من. (خارج میشود)
(کلپورنیا داخل میشود)

کلپورنیا - مقصود تو چیست ای قیصر؟ آیا خیال بیرون رفتن داری؟ امروز تو نباید از خانه خود قدم بیرون بگذاری.

قیصر - قیصر بیرون خواهد رفت. چیزهایی که مرا تهدید

می کرده اند، هرگز جز پشت مرا ندیده اند. وقتی که روی قیصر را ببینند ناپدیدند.

کلپورنیا - ای قیصر، من هرگز بتفألان اعتنائی نداشتم، با این همه اکنون از آنها ترسانم. کسی درون خانه هست که گذشته از آنچه ما شنیده و دیده ایم، منظره های بسیار هولناکی را شرح می دهد که پاسبانان دیده اند. ماده شیری در کوچه ها زائیده است و قبرها دهان گشوده و مرده هارا بیرون افکنده اند. جنگجویان خشمگین آتشین صف بسته و دسته دسته، آماده نبرد، بر روی دیوارها می جنگند، و بر روی کاپی تول خون باریده است، غوغای جنگ در هوا طنین انداخته است، اسبها شیهه کشیده و مردانی که در حال تزع بوده اند نالیده اند، و ارواح در کوچه ها فریادگوش خراش دردناک بر آورده اند. ای قیصر، اینها همه بکلی خارق عادتست و من از آنها سخت می ترسم.

قیصر - چه چیز است که عاقبت آن را خدایان قادر اراده کرده اند و از آن حذر توان کرد؟ باین همه قیصر بیرون خواهد رفت، زیرا این علائمی که از حوادث آینده خبر میدهد هم برای قیصر است و هم برای همه عالمیان.

کلپورنیا - وقتی که گدایان می میرند ستارگان دنباله دار نمایان نمی شود، مرگ شاهزادگان را آسمانها خود بعلائم آتشین می نمایند. قیصر - مردان خائف پیش از مرگ خود چندین بار می میرند، و دلاوران ملعم مرگ را جز يك بار نمی چشند. از تمام عجایبی که من

تاکنون شنیده ام، عجیب تر بنظر من آنست که مرد بترسد با آنکه می بیند که مرگ، این سرانجام حذر ناپذیر، هر وقت که بخواهد بیاید خواهد آمد، (نوکر دوباره داخل میشود)

فالگیران چه می گویند؟

نوکر - عقیده ندارند که تو امروز قدم از خانه بیرون بگذاری؛ وقتی که اندرون يك حیوان قربانی را کنند، نتوانستند قلبی در آن حیوان بیابند.

قیصر - خدایان چنین می کنند تا ترس را خجل سازند. اگر قیصر امروز از ترس در خانه بماند حیوانی است که دل ندارد. نه، قیصر در خانه نخواهد ماند. خطر خوب می داند که قیصر از او خطرناکتر است. ما دوشیریم که در يك روز دنیا آمده ایم و من بزرگتر و هول انگیزترم. قیصر بیرون خواهد رفت.

کلپورنیا - دریغ خداوندگار من! اطمینان خاطر عقل ترا خورده است. امروز بیرون نرو. بگو که ترس منست که ترا در خانه نگاه داشته است و نه ترس تو. مارك آنتونی را بسنا خواهیم فرستاد و او خواهد گفت که امروز حال تو خوب نیست، بگذار که بزانو در اقامت و در این باب رأی من غالب باشد.

قیصر - مارك آنتونی بگوید که حال من خوب نیست و برای خاطر تو من در خانه خواهم ماند.

(دی سی یوس داخل میشود)

این است «دی‌سی‌یوس بروتوس»، وی نیز بایشان چنین خواهد گفت.

دی‌سی‌یوس - سلام بر قیصر! روز بخیر ای قیصر گرانمایه. من آمده‌ام که ترا بمجلس سنا ببرم.

قیصر - و تو بسیار به وقت آمده‌ای که سلام مرا بسناتوران برسانی و بایشان بگویی که نمی‌خواهم امروز بیایم. بگویم «نمی‌توانم» دروغست و «من جرأت ندارم» دروغتر. من نمی‌خواهم امروز بیایم. ای دی‌سی‌یوس بایشان چنین بگو.

کلیپورنیا - بگو که بیمار است.

قیصر - آیا قیصر پیغامی دروغ بفرستد؟ آیا من در کشورگشائی دست باین دوری دراز کرده‌ام که بترسم بریش سفیدان حقیقت را بگویم؟ ای دی‌سی‌یوس، برو بایشان بگو که قیصر نخواهد آمد.

دی‌سی‌یوس - ای قیصر بسیار توانا، علتی بگو که بدانم، مبادا وقتی که بایشان چنین بگویم بر من بخندند.

قیصر - علت دراراده منست، من نمی‌خواهم بیایم و این کافی است که سنا را قانع کند. اما برای اقناع شخص تو، چونکه ترا دوست می‌دارم ترا آگاه می‌کنم: زن من کلیپورنیا که اینجاست مرا در خانه نگاهداشته. وی دیشب مجسمه مرا در خواب دیده که مثل فواره‌ای صد دهان، از آن خون خالص جاری بوده است و بسیاری از رومیان نیرومند، تبسم‌کنان، می‌آمدند و دستهای خود را در آن می‌شستند، و این همه در نظر او علائم

آفات و حوادثی است که بزودی روی می‌کند، و بزانو در افتاده از من به التماس خواسته است که امروز در خانه بمانم.

دی‌سی‌یوس - این خواب بکلی برخلاف تعبیر شده، رؤیائی بوده است خوب و مبارک، مجسمه تو که از آن خون بصورت چندین لوله فوران می‌کرد، و اینهمه رومی که تبسم‌کنان در آن دست می‌شستند، یعنی روم بزرگ از شما خوئی می‌مکد که دوباره زنده‌اش می‌کند، و مردان بزرگ برای رنگ و علامت و یادگار و نشان ازدحام می‌کنند. اینست معنی خواب کلیپورنیا.

قیصر - تو باین طریق خواب را خوب تعبیر میکنی.

دی‌سی‌یوس - آری، علی‌الخصوص^۱ وقتی که آنچه گفتنی دارم بشنوی، و اکنون بدان که اعضاء سنا عزم کرده‌اند که امروز قیصر توانا تاجی بدهند. اگر برای ایشان پیغام بفرستی که نخواهی آمد ممکنست که قصد ایشان تغییر کند. گذشته از این شاید که یکی بطعن بگوید: «سنارا تعطیل کنید تا وقتی دیگر که زن قیصر خوابهایی بهتر ببیند». اگر قیصر خود را پنهان کند آیا بنحوی نخواهند گفت «هان قیصر می‌ترسد؟» ای قیصر مرا عفو کن، زیرا دل‌بستگی بسیارشید من بطریق می‌خواهی

۱- رومیان ازدحام می‌کنند که دستمال خود را بخون قیصر رنگین کنند و بیادگار نگاه دارند، همچنانکه آثار شهداء را بشکریم و تعظیم نگاه میدارند یا از امرا و پادشاهان نشان و علامت افتخار میگیرند.

۲- آری خوب تعبیر کرده‌ام علی‌الخصوص....

اختیار کنی مرا بر آن می‌دارد که این را بتو بگویم، وحزم و تدبیر تابع^۱ محبت منست.

قیصر - ای کلبورنیا، ترس و هراس تو اکنون چه بچه گانه مینماید، من خجلم که تسلیم آنها شدم. جامه مرا بده، چون که من خواهم رفت. (پوبلیوس، بروتوس، لی گاریوس، متلوس، کسکا، تربونیوس و سینا وارد میشوند)

بین اینهم پوبلیوس که آمده است مرا ببرد.

پوبلیوس - روز بخیر ای قیصر.

قیصر - خوش آمدی پوبلیوس. عجب، بروتوس تو هم باین زودی جنبیده‌ای؟ روز بخیر کسکا، ای گاریوس لی گاریوس قیصر هرگز بقدر آن شبی که ترا چنین نحیف کرده دشمن تو نبوده است. چه ساعتیست؟

بروتوس - قیصر، ساعت هشت زده است.

قیصر - از زحمت و ملاحظت تو متشکرم.

(انتونی داخل میشود)

بینید انتونی هم با آنکه شبها تادیر گاهان بعیش و نوش می‌گذراند برخاسته است. روز بخیر انتونی.

انتونی - روز قیصر بسیار شریف هم بخیر.

قیصر - دستور بدهید که در اندرون چیزی تهیه کنند. تقصیر از

۱ - از فردا محبت بخلاف میل تو سخن میگویم و این موافق حزم و تدبیر نیست.

منست که همه را چنین منتظر گذاشتم. این توئی سینا، این توئی متلوس، عجب! تربونیوس، یک ساعت صحبت برای تو ذخیره دارم. به یاد داشته باش که امروز بامن صحبت بکنی. نزدیک من باش تا ترا بخاطر بیاورم.

تربونیوس - قیصر چنین خواهم کرد، و چنان نزدیک خواهم بود که بهترین دوستان تو آرزو کنند که کاش دورتر می‌بودم.

قیصر - دوستان عزیز بدرون بیایید و شرابی با من بنوشید و ما دوست وار بی درنگ باهم خواهیم رفت.

بروتوس - (رو بسوی دیگر می‌گرداند و آهسته می‌گوید) هر آن چیزی که شبیه چیز دیگریست^۲ عین آن چیز نیست، ای قیصر! دل بروتوس در این اندیشه خون می‌خورد. (خارج میشوند)

صحنه سوم: کوچه‌ای نزدیک کاپی تول در روم

آرتی می‌دوروس داخل میشود و مشغول خواندن نامه‌ایست

ای قیصر، از بروتوس بر حذر باش، مراقب کاسیوس باش، نزدیک کسکامیا، از سینا چشم بر مگیر، به تربونیوس اعتماد مکن، متلوس سیمبر را خوب مواظب باش، دی‌سی‌یوس بروتوس ترا دوست نمی‌دارد، تو به

۱ - قیصر مهمانان خود را میشناسد و با ادبی شاهانه يك يك ایشان را به اسم میخواند.

۲ - مقصود بروتوس آنست که کسانی که دوست مینمایند همه دوست نیستند و اشاره است بسخن قیصر که «ما دوست وار باهم خواهیم رفت»

لی گاریوس بدکرده‌ای، اینها همه يك فكر دارند و آن بخصوصت با قیصر می‌گراید. اگر تو لایزال نیستی مراقب خود باش، بی‌باکی راه را برای توطئه باز می‌گذارد. خدایان قادر ترا حفظ کنند دوستدار تو آر تی می‌دروس من اینجا خواهم ایستاد تا قیصر بگذرد و مانند دادخواهی این نامه را باو خواهم داد. قلب من سخت ماتم زده است که چرا تقوی نمی‌تواند از آسیب دندان حسادت در امان باشد. اگر تو این را بخوانی ای قیصر، ممکنست که زنده بمانی و گرنه تقدیر با خیانت‌گران سازش می‌کند.

(بیرون میرود)

صحنه چهارم: قسمت دیگری از همان کوچه در روم

مقابل خانه بروتوس

(پرشیا و لوسیوس وارد میشوند)

پرشیا - پسر خواهش می‌کنم بدو برو بمجلس سنا، بایست که بمن جواب بدهی؟ بدو، برو، چرا معطلی؟

لوسیوس - می‌خواهم بدانم فرمان شما چیست، خانم.

پرشیا - دلم می‌خواست که پیش از آنکه من بفرم بگویم که آنجا چه باید بکنی تو رفته و دوباره برگشته بودی. ای قدرت نفس، سخت با من بیای و کوهی عظیم در میان دل و زبان من قرار بده. من فکر مرد دارم اما توان زن. نگاه داشتن راز برای زنان چه مشکلت! تو هنوز اینجا می‌جائی؟

لوسیوس - خانم چه کنم؟ بدوم بکاپی تول و دیگر هیچ، و بنزد

۱- چنانکه از گفته پرشیا ظاهر میشود بروتوس راز خود را بروی آشکار کرده است، ولی معلوم نیست که در چه وقتی.

شما برگردم و دیگر هیچ؟

پرشیا - آری پسر، برایم خبر بیاور که حال اربابت خوب است یا نه، زیرا که بیمار بود و از خانه رفت، و خوب ببین که قیصر چه می‌کند و کدام دادخواهان براو هجوم می‌آورند. گوش کن پسر، این چه صدائی است؟ لوسیوس - من هیچ صدائی نمی‌شنوم خانم.

پرشیا - خواهش می‌کنم درست گوش بده، من غوغائی شنیدم شبیه زد و خورد و باد آن را از جانب کاپی تول می‌آورد.

لوسیوس - خانم قسم بحق من هیچ نمی‌شنوم.
(غیب‌گو داخل میشود)

پرشیا - مردك بیا اینجا، از کدام طرف آمده‌ای؟

غیب‌گو - از خانه خودم، ای خانم خوب.

پرشیا - چه ساعتیست؟

غیب‌گو - تقریباً ساعت نه خانم.

پرشیا - آیا قیصر هنوز بکاپی تول نرسیده است؟

غیب‌گو - نه هنوز خانم، من می‌روم که جا بگیرم تا ببینمش که بکاپی تول می‌رود.

پرشیا - عریضه‌ای برای قیصر داری. چنین نیست؟

غیب‌گو - عریضه‌ای دارم ای خانم، اگر قیصر از سر لطف چندان

خیر قیصر را بنخواهد که سخن مرا بشنود، من از او تمنا خواهم کرد که خود دوست خویشتم باشد.

پرشیا - چرا ، مگر می دانی که قصد آزار او را دارند؟

غیب گو - از آزاری که حتماً برسد هیچ خبر ندارم اما چه بسا آزارها که می ترسم که روی آورد. روزشما بخیر. اینجا کوچه تنگ است، جمع کثیر سنا توران و قاضیان و متظلمان که بدنبال قیصر پشت پای او راه می روند مردی ضعیف را از فشار تقریباً خواهند کشت. من خود را بمحل خالی تری می رسانم و در آنجا بقیصر کبیر ، همچنانکه می آید ، سخن می گویم.

پرشیا - من باید بدون خانه بروم، وای بر من! چه ضعیف چیزی است قلب زن. ای بروتوس ، خدایان ترا درمهمی که داری مددکنند (روبطرفی می گرداند و آهسته می گوید) شك نیست که پسر ك شنید. بروتوس حاجتی دارد که قیصر بر نمی آورد، (روبطرفی می گرداند و آهسته می گوید) وای ضعف می کنم. لوسیوس بدو برو و سلام مرا بخداوندگارم برسان و باو بگو که من خوشحالم. دوباره بنزد من بیا و برایم خبر بیاور که بتو چه گفته است (يك يك بیرون می روند).

ناشر نسخه الکترونیک

Ketabnak.com

پرده سوم

صحنه اول : روم، مقابل کاپی تول

جلسه سنا در بالا تشکیل یافته است

جمع کثیری از مردم منجمله آرتی می دوروس و غیب گو. آواز شیپور. قیصر، بروتوس، کسی یوس، کسکا، دی سی یوس، متهلوس، تربونیوس، سینا، اتنونی، لپی دوس، پوپ لیوس، پوب لیوس و دیگران داخل میشوند.

قیصر - (خطاب به غیب گو) روز پانزدهم مارس آمده است.

غیب گو - آری ای قیصر اما نرفته است.

آرتی می دوروس - درود بر قیصر! این نوشته را بخوانید.

دی سی یوس - تربونیوس از شما تمنا می کند که هنگام فرصت

این عریضه عاجزانه او را بخوانید.

آرتی می دوروس - ای قیصر، از آن مرا اول بخوانید، زیرا که

عریضه من باقیصر بیشتر رابطه دارد، آنرا بخوانید ای قیصر بزرگ.

قیصر - آنچه رابطه اش باخود ماست، بعد از همه بآن رسیدگی

خواهد شد.

آرتی می دوروس - ای قیصر تأخیر نکنید، آنرا فوراً بخوانید،
قیصر - عجب! آیا مردك دیوانه است؟

پوبلیوس - مردك جا بده!

کسی یوس - عجب! عریضه‌های خود را در کوچه تقدیم می کنید؟
بکاپی تول بیائید.

(قیصر بیالا بعمارت سنا می رود و دیگران بدنبال او می روند. سناتوران همه برمیخیزند)

پوپلی لیوس - امیدوارم که کار شما امروز پیشرفت کند.

کسی یوس - چه کاری، ای پوپلی لیوس؟

پوپلی لیوس - خدا حافظ شما. (بجانب قیصر می رود)

بروتوس - پوپلی لیوس لی نا چه گفت؟

کسی یوس - آرزو می کرد که کار ما امروز پیشرفت کند. می ترسم که مقصود ما فاش شده باشد.

بروتوس - نگاه کنید چگونه بجانب قیصر می رود، او را بدقت بنگرید.

کسی یوس - کسک شتاب کنید چون که ازمانع می ترسیم. ای بروتوس چه باید کرد؟ اگر این معلوم شود یا کسی یوس هرگز بر نخواهد گشت یا قیصر، چرا که من خود را خواهم کشت.

بروتوس - کسی یوس آرام باش، پوپلی لیوس لی نا از مقصود ما

۱- از کاپی تول

سخن نمی گوید چون که، ببینید، وی تپسی می کند و سیمای قیصر تغییر نمی یابد.

کسی یوس - ترونیوس وقت کار خود را می داند، زیرا نگاه کن ای بروتوس، وی مارک انتونی را از سر راه بیرون می برد.
(انتونی و ترونیوس خارج میشوند. قیصر و سناتوران در جای خود می نشینند)

دیسی یوس - متهلوس سیمبر کجاست؟ برود و عرض حال خود را فوراً بقیصر تقدیم کند.

بروتوس - وی مهیاست، نزدیک برویم و حمایتش کنیم.

سینا - ای کسکا آن که اول دست بر آورد توئی.

قیصر - آیا ما همه آماده ایم؟ اکنون چه خطائی رفته است که قیصر و سنا او باید بر رفع آن بپردازند؟

متهلوس سیمبر - ای قیصر بسیار عالی مقام، بسیار قادر، بسیار توانا، متهلوس سیمبر قلبی خاضع پیش کرسی می افکند...
(بزانو در می افتد)

قیصر - ای سیمبر، من باید ترا از این کار بازدارم. این خضوع و خشوع و این عاجزانه بزانو در افتادن ممکن است در خون مردم عادی شرر زند و حکم صادر شده و رأی اول را بصورت قوانین بجه گانده در آورد ساده نباش و خیال نکن که در قیصر خونی چندان سرکش هست که آنچه ابلهان را نرم و سست می کند خاصیت اصلی آن را تغییر دهد. مقصودم

سخنان شیرینست وزانو خم کردن و مثل سگ پستی چاپلوسی نمودن. برادر تو بموجب فرمان تبعید می‌شود. اگر تو برای او کدر خم‌مینمائی و التماس می‌کنی و تملق می‌گوئی، مثل سگ ترا بلگد از سر راه خود بخود می‌رانم. بدان که قیصر ظلم نمی‌کند و بی‌موجبی خاطرش راضی نمی‌شود.

منته‌لوس سیمبر - آیا صدائی لایق‌تر از صدای من نیست که برای بازخواندن برادرم از تبعید بگوش قیصر کبیر خوشتر آید؟

بروتوس - ای قیصر، من دست ترا می‌بوسم اما نه بتملق، و خواهش از تو اینست که پوپ لیوس سیمبر فوراً از تبعید بازخوانده شود. قیصر - عجب، بروتوس!

کسی یوس - ببخش ای قیصر، ای قیصر ببخش، کسی یوس بیای توهم می‌افند که آزادی پوپ لیوس سیمبر را از تو بالتماس بخواهد.

قیصر - اگر من مثل شما می‌بودم ممکن بود متأثر بشوم، اگر من می‌توانستم بالتماس، دیگران را متأثر کنم التماس و درخواست، مرا متأثر می‌ساخت. اما من مثل ستاره قطبی پایدارم، همان ستاره‌ای که در خاصیت ثبات و پایداری درگنبد افلاک نظیر ندارد. آسمانها بستارگان بسیار منقش است، آنها همه آتشند و هریک می‌درخشند. اما در میان همه آنها فقط یکی است که جای خود را نگاه می‌دارد. در دنیا نیز چنین است دنیا پر است از مردم، و مردم گوشتند و خون و صاحب فراست. با اینهمه در این گروه، من تنها یکی را می‌شناسم که مقام خود را بی‌تزلزل حفظ

می‌کند و قائم می‌ماند، و آن یکی منم. بگذارید هم در اینکار اندکی از پایداری خود را نشان دهم. من در این عزم ثابت بودم که سیمبر تبعید شود و اکنون هم بر این ثابتم که در تبعید نگاهش دارم.

سینا - ای قیصر...

قیصر - عقب برو! آیا می‌خواهی که المپ^۱ را برکتی؟

دی‌سی یوس - ای قیصر بزرگ...

قیصر - مگر نه بروتوس بیهوده بزانو در آمده است؟

کسکا - ای دستها بجای من سخن بگوئید!

(کسکا بکردن قیصر ضربتی می‌زند، قیصر بازوی او را می‌گیرد، آنگاه توطئه‌گران دیگر بر او ضربت می‌زنند و آخرین ضربت را مارکوس بروتوس می‌زند)

قیصر - توهم ای بروتوس! پس از پای در آی ای قیصر! (می‌میرد)

سینا - آزادی! نجات! بیدادگری مرد! بدوید، از اینجا بروید، این را اعلام کنید و در کوچه‌ها بفریاد بگوئید.

کسی یوس - بعضی نیز بر روی منابر^۲ عمومی بروید و فریاد کنید آزادی، نجات، رهائی!

۱- در اساطیر یونانی نام کوهیست که مقر خدایان است. هم می‌گوید که خدایان قصرهایی بر فراز قله المپ دارند.

۲- در متن انگلیسی نمایشنامه این عبارت بلاتینی Et tu Brute است و نشان حیرت قیصر از غدر دوستی چون بروتوس است، و اکنون مثل سائر گردیده

۳- سکوهائی که در میدان Forum ساخته بودند.

بروتوس - ای مردم وای سنا توران، ترسان نباشید، فرار نکنید، آرام بایستید. حق جاه طلبی ادا شده است.

کسکا - بروتوس برو بسوی منبر.

دیسی یوس - کسی یوس هم برود.

بروتوس - پوبلیوس کجاست؟

سینا - اینجا است. از این غوغا و آشوب بکلی مبهوت است.

متیوس سیمبر - با هم یابرجا بایستیم مبادا دوستی از دوستان قیصر اتفاقاً...

بروتوس - از ایستادن^۱ سخن نگوئید. پوبلیوس دل قوی دار. قصد آزاری بوجود تو و بهیچ رومی دیگر نیست. ای پوبلیوس به آنان بگوئید.

کسی یوس - ای پوبلیوس ما را بگذار و برو مبادا که مردم هنگام حمله بما بتو که پیری آسیبی رسانند.

بروتوس - آری چنین کنید، هیچ کس مسئول این عمل نباشد جز ما که عامل آنیم.

(تربونیوس دوباره داخل میشود)

کسی یوس - انتونی کجاست؟

تربونیوس - حیرت زده بخانه خود فرار کرد. مرد وزن و بچه خیر، خیره می نگرند و فریاد می کنند و می دوند، گوئی روز محشر است.

۱ - بروتوس از مقاومتی که برای دفاع باشد عار دار.

بروتوس - ای تقدیر، هوسهای ترا خواهیم دانست. ما می دانیم که خواهیم مرد. آنچه مردم اهمیتش می دهند، فقط زمان آنست^۱ و تطویل ایام.

کسکا - پس آن کس که بیست سال از عمر را قطع می کند، بقدر همین مدت ترس از مرگ را نیز قطع می کند.

بروتوس - قبول دارم و از این روی مرگ منفعتی است. پس ما دوستان قیصریم که مدت ترس او را از مرگ کوتاه کرده ایم. خم شویم، ای رومیان، خم شویم و دستهای خود را تا آرنج بخون قیصر بشوئیم و شمشیرهای خود را بیالائیم و آنگاه روان شویم و تا میدان برویم و در آن حال که سلاح خونین خود را بالای سر خویش بحرکت می آوریم همه فریاد کنیم: «آرامش، نجات، آزادی!»

کسی یوس - پس خم بشویم و دست بشوئیم. چه قرنهای از این پس که این صحنه عالی ما را، در کشورهایی که بوجود نیامده و زبانهایی که هنوز ناشناخته است، بکرات نمایش بدهند.

بروتوس - چه بسا که خون قیصر بیازی^۲ ریخته شود، قیصری که اکنون در پای مجسمه پمپی افتاده است و بیش از خاک قدر ندارد.

کسی یوس - هر چند بار که این اتفاق افتد، گروه ما را مردانی خواهند نامید که بمملکت خود آزادی دادند.

۱ - مرگ

۲ - در تئاتر و نه بحقیقت

دی‌سی یوس - خوب، آیا برویم؟

کسی یوس - بلی همه برویم. بروتوس رهبری خواهد کرد و ما جسورترین و عالی‌ترین قلوب روم را زینت قدمش خواهیم کرد.

(نوکر می‌آید و می‌شود)

بروتوس - آرام! که اینجا می‌آید؟ یکی از دوستان انتونی.

نوکر - بروتوس، ارباب من بمن امر کرده است که اینچنین بزانو درافتیم. مارک انتونی بمن امر کرده که اینچنین بی‌قتم و پس از آنکه

بخاک افتادم، بمن دستور داده که چنین بگو:

بروتوس نجیب است و دانا و دلیر و شریف. قیصر توانا بود و بی باک و کریم و مهربان. بگو من بروتوس را دوست و محترم میدانم. بگو از قیصر می‌ترسیدم و او را دوست و محترم می‌داشتم. اگر بروتوس از راه لطف بگذارد که انتونی درامان بنزد او بیاید، و بداند که چگونه سزای قیصر این شده که بی‌جان بیفتد، مارک انتونی قیصر مرده را بقدر بروتوس زنده دوست نخواهد داشت، بلکه با کمال خلوص عقیدت، در تمام خطرات این طریق ناپیموده، تابع مقررات و امور بروتوس شریف خواهد بود.

ارباب من انتونی چنین می‌گوید.

بروتوس - ارباب تو رومی دانا و دلیر است، من هرگز او را کم از این ندانسته‌ام. باو بگو اگر میلش بر اینست باین مکان بیاید، او متقاعد

۱ - عملاً نشان میدهد که اربابش چه باو امر کرده است.

خواهد شد و قسم بشرفتم که صحیح و سالم از اینجا خواهد رفت.

نوکر - فوراً می‌روم و او را می‌آورم.

بروتوس - من می‌دانم که یقین دوست ما خواهد بود.

کسی یوس - کاش چنین باشد. اما با اینهمه خاطر من از او بس

بی‌مناکست و ظن من غالباً با واقع مطابق می‌افتد.

(انتونی دوباره داخل میشود)

بروتوس - اما این انتونی است که می‌آید. خوش آمدی ای

مارک انتونی.

انتونی - ای قیصر توانا! این نوئی که چنین پست افتاده‌ای؟ آیا فتوحات و افتخارات و پیروزیها و غنائم تو همه باین مقدار اندک نقصان پذیرفته است؟ بدرود باش! من نمی‌دانم، ای آقایان، نیت شما چیست. از چه کسی دیگر باید خون گرفت. و چه کسی دیگر هست که بیش از حد رشد کرده: اگر منم، هیچ ساعتی مناسبتر از ساعت مرگ قیصر نیست، و هیچ آلتی نصف ارزش این شمشیرهای شما را ندارد، که بشریفترین خون همه این عالم قدر و قیمت یافته است. من از شما بالتماس می‌خواهم که اگر بمن خصومت دارید حالا، هم اکنون که از دستهای سرخ‌قام شما دود و بخار برمی‌خیزد، میل خود را انجام دهید. اگر هزار سال زندگی کنم، هرگز باین اندازه آماده مردن نخواهم بود. هیچ جایی و هیچ وسیله مردنی، مرا از این خوشتر نمی‌آید که در اینجا، در کنار قیصر، بدست شما مردان بلند فکر و برگزیده این عصر کشته شوم.

بروتوس - ای انتونی، مرگ خود را از ما نخواه. هر چند ما اکنون باید خونخوار و ظالم در نظر آئیم و چنانکه از دستهای ما و این عمل کنونی ما هویدا است می بینی که ما چنین می نمائیم، باینهمه تو فقط دستهای ما را و کار خونینی را که آنها کرده اند مشاهده می کنی. دلهای ما را تو نمی بینی که متأثر است، و تأثر برای ستم عام رومست که این کار را با قیصر کرده - همچنانکه آتش، آتش را بیرون می - راند تأثر هم تأثر را. اما آنچه مربوط بتو است، ای مارك انتونی، نوك شمشیرهای ما برای تو از سر بست، بازوان ما که از کینه قویست و دلهای ما که دارای احساسات برادرانه است ترا با کمال مهر و محبت و حسن نیت و احترام و عزت در آغوش می پذیرد.

کسی یوس - رأی تو در اعطای مناسب جدید، در قوت، مثل رأی دیگران خواهد بود.

بروتوس - فقط صبر کن تا جماعت را که از ترس دیوانه شده است آرام کنیم، آنگاه برای تو علت را بیان خواهیم کرد که چرا من که هنگام ضربت زدن بقیصر هم او را دوست می داشتم باین طریق عمل کرده ام.

انتونی - من در خردمندی تو شک ندارم، هر يك دست خونین خود را بمن بدهید. اول ای ماركوس بروتوس بتو دست می دهم، بعد کایوس کسی یوس، دست ترا می گیرم. اکنون دیسی یوس بروتوس دست تو، اکنون دست تو ای متهلوس، دست تو ای سینا وای کسکای دلیر من دست تو، و بعد از همه تربونیوس عزیز، دست ترا می گیرم، هر چند محبتم بتو

کمتر از محبت من بدیگران نیست. همه مخدوم و سرور، دریغ! چه بگویم؟ اکنون اعتبار من بر زمینه ای چندان لغزنده استوار است که شما باید خیال کنید که یکی از این دو بدی درمنست که یا خائفم و یا متملق. این که من ترا الحق دوست می داشتم ای قیصر راستست. پس اگر هم اکنون روح تو بر ما نظر افکند، بر تو از مرگ تو گرا تر نیاید که بینی انتونی تو صلح می کند و انگشتان خونین دشمنان ترا، ای بزرگوار، در حضور جسد تو می فشارد. اگر چندان که تو زخم داری من چشم می داشتم، و از چشمهایم بهمان سرعت خون جاری بود که زخمهای تو خون ترا می - فشاند، بر من براننده تر بود از آنکه با دشمنان تو پیمان دوستی ببندم. مرا ببخش ای جولیس، تو در اینجا گرفتار آمدی ای گوزن دلاور، تو در اینجا از پا درآمدی و در اینجا صیادان تو ایستاده اند که از تاراج تو نشان دارند و از جوی خونت رنگ ارغوانی گرفته اند. ای دنیا! تو بیشه این گوزن^۱ بودی و این براستی ای دنیا قلب^۲ تو بود. مثل گوزنی که شاه - زادگان بسیار بتیرش زده باشند چگونه تو اینجا افتاده ای!

کسی یوس - مارك انتونی...

انتونی - مرا ببخش ای کایوس کسی یوس، چون دشمنان قیصر هم اینرا خواهند گفت، پس از جانب يك دوست این چنین گفتار چندان تعجب آور نیست.

۱ و ۲ - دولفت گوزن (Hart) و قلب (Heart) به انگلیسی هم تلفظ

است. - جاس

کسی یوس - من ترا ملامت نمی کنم که چرا قیصر را چنین می ستائی اما باما چه پیمانی می خواهی داشته باشی؟ آیا می خواهی در شمار دوستان ما باشی، یا اینکه ما برویم و بتو مستظهر نباشیم.

انتونی - هم برای این بود که دستهای شمارا گرفتم. اما حقیقت آنست که چون بقیصر نظر افکندم در این موضوع دودل شدم. باشما همه من رفیقم و شما همرا دوست می دارم، باین امید که بدلائل بامن بگوئید که چرا و در چه چیز قیصر خطرناک بود.

بروتوس - وگرنه این منظره ای وحشیانه می بود. دلائل ماچنان محکمست که ای انتونی اگر تو پسر قیصر می بودی متقاعد می شدی.

انتونی - من نیز همین را می خواهم و نیز خواهشمندم اجازه دهید جسدش را بمیدان ببرم و از منبر، چنانکه دوستی را شاید، در مراسم تشییع جنازه اش سخن بگویم.

بروتوس - سخن بگو ای مارك انتونی.

کسی یوس - بروتوس باتو حرفی دارم (درکناری به بروتوس می گوید) تو نمی دانی که چه می کنی، مبادا رضا دهی که انتونی در هنگام تشییع جنازه او سخن بگوید. آیا هیچ می دانی تا چه اندازه ممکنست مردم از آنچه او بر زبان بیاورد متأثر شوند؟

بروتوس - با اجازه تو من خود اول بمنبر خواهم رفت، دلیل مرگ قیصر مان را نشان خواهم داد و اعلام خواهم کرد که آنچه انتونی بگوید با اجازه و رخصت می گوید و ما رضا داده ایم تمام رسوم واجب و

و تشریفات قانونی در حق قیصر اجرا شود. نفع این برای ما بیش از زیان است.

کسی یوس - من نمی دانم که چه پیش خواهد آمد، من اینرا دوست نمی دارم.

بروتوس - بیا ای مارك انتونی، جسد قیصر را بردار. در نطق خود هنگام تشییع جنازه ما را نباید ملامت کنی، ولی هر خوبی را که می توانی در حق قیصر بیایی بر زبان آور، و بگو که این کار را با اجازه ما می کنی، وگرنه در تشییع جنازه او هیچ سهمی نخواهی داشت. و تو از همان منبری که من بجانب آن روانم بعد از تمام شدن نطق من سخن خواهی گفت.

انتونی - چنین باشد، من بیش ازین نمیخواهم.

بروتوس - پس جسد را آماده کن و بدنبال ما بیا (همه بیرون میروند بجز انتونی).

انتونی - مرا ببخش تو ای قطعه خاک خونبار، که با قصابان نرمی و تواضع می کنم. توئی ویرانه وجود شریف ترین مردی که در دوران روزگار زندگی کرده است. لعنت بر آن دستی که این خون گرانبها را ریخت! در مقابل زخمهای تو که مثل دهانهای لال، لبهای یاقوت رنگ خود را گشوده اند و آهنگ و الفاظ زبان مرا بالتماس میخوانند، اکنون پیش گوئی می کنم که بالائی بر اعضا بدن مردم نازل خواهد شد، خشم و وکین خانوادگی و جنگ شدید داخلی همه نواحی ایتالیا را آشفته و

پریشان خواهد کرد. خونریزی و هلاک چندان رائج و امور هول انگیز چندان عادی خواهد شد که مادران چون مشاهده کنند که اطفالشان بدست جنگ کشته شده اند فقط تبسم نمایند. روح اعمال هول انگیز، ترحم را بکلی خفه خواهد کرد و روح قیصر بی قرار در طلب انتقام با آتیه^۱ که در کنار اوست و سوزان از جهنم آمده^۲، با هنگی شاهوار در این حدود فریاد خواهد کرد: «امان ندهید»، و سگان جنگ را رها خواهد کرد تا بوی این عمل شنیع با بوی اجساد فاسد مردگان، که به ناله دفن خود را میخواستند، بر فراز زمین شنیده شود. (نوکری داخل میشود).

تو در نزد اکتاوئوس^۳ قیصر خدمت می کنی، چنین نیست؟

نوکر - بلی مارک انتونی.

انتونی - قیصر باو نوشت که بروم بیاید.

نوکر - نامه هایش بوی رسید و می آید و بمن امر کرد که بزبان به شما بگویم... (بدیدن جسد قیصر میگوید) ای وای قیصر!

انتونی - دلت پر است، بکناری برو و گریه کن. می بینم که غصه مسری است، چرا که چشمان من بدیدن قطرات اندوه در دیدگان تو تر

۱- A16 نام الهه شرارت است که در اشعار هم مکرر اذوا یاد شده.

۲- جهنمی که در تورا ذکر شده سوزانست، لذا این مطلب نیز ناشی از اشتباه و عدم تطبیق عقاید با زمان و مکان آنهاست.

۳- تلفظ فرانسوی اسم اختیار شده که معمول تر است.

شد. آیا مخدوم تو می آید؟

نوکر - وی امشب در هفت فرسخی روم بسر می برد.

انتونی - بشتاب مراجعت کن و باو بگوی که چه روی داده است،

این رومی است عزادار، رومی خطرناک، رومی که هنوز برای اکتاوئوس ایمن نیست. از اینجا تند برو و اینرا باو بگو. اما نه! لحظه ای بمان، مراجعت نکن تا وقتی که من این جسد را بمیدان ببرم. در آنجا با خطابه ام می آزمایم که مردم در باب عمل ظالمانه این مردان خونخوار، چگونه حکمیت میکنند و بمقتضای آن تو وضع امور را برای اکتاوئوس جوان شرح خواهی داد. بامن مساعدت کن (باجسد قیصر خارج می شوند)

صحنه دوم. میدان عمومی

بروتوس و کسی یوس و جمعی از اهل شهر داخل میشوند

مردم - ما دلیل این کار را می خواهیم. دلیل این کار را باید

بدانیم.

بروتوس - پس ای دوستان بدنبال من بیائید و بمن گوش بدهید.

کسی یوس تو بکوچه دیگر برو و مردم را قسمت کن. کسانی که میخواهند

بسخن من گوش بدهند اینجا بمانند، کسانی که میخواهند بدنبال

کسی یوس باشند با او بروند. علل عمومی^۱ مرگ قیصر بیان خواهد شد.

شخص اول - من می خواهم بسخن بروتوس گوش بدهم.

شخص دوم - من به کسی یوس گوش خواهم داد و چون جدا جدا

۱- عللی که مربوط به عامه مردمست.

دلائل ایشان را شنیدیم آنها را مقایسه خواهیم کرد.

(کسی یوس و بعضی از مردم خارج میشوند. بروتوس بمنبر میرود)

شخص سوم - بروتوس شریف بالا رفته است، خاموش!

بروتوس - تا آخر صبر کنید:

رومیان، هموطنان، رفیقان! سخن مرا بشنوید برای مدعی من، و خاموش باشید، تا بشنوید. بیاس شرفم سخن مرا باور کنید، و شرفم را محترم بدارید تا سخنم را باور کنید. بعقل خود در حق من قضاوت کنید و قوه ادراک خود را بیدار کنید تا بهتر داوری کنید. اگر در این جمع کسی باشد، دوستی عزیز از دوستان قیصر، من باو میگویم که محبت بروتوس به قیصر کمتر از محبت او نبود. پس اگر آن دوست پیرسد چرا بروتوس بمخالفت قیصر برخاست، اینست جواب من: نه از آن رو که قیصر را کمتر دوست می داشتم، بل از آن رو که روم را بیشتر دوست می داشتم. آیا شما را خوشتر می آمد که قیصر زنده باشد و همه بنده بمیرید، یا آنکه قیصر مرده باشد و همه آزاد زندگی کنید؟ چون قیصر مرا دوست می داشت برای او گریه میکنم، چون خوشبخت بود من بر آن شادی میکنم، چون دلیر بود من محترمش می دارم، اما چون جاه طلب بود من او را کشتم. اشک برای محبت اوست، شادی برای سعادت او، احترام برای دلیری او و مرگ برای جاه طلبی او. در اینجا کدام کس چندان پست است که بخواهد بنده باشد؟ اگر کسی هست سخن بگوید، زیرا که من او را آزردهام. کدام کس در اینجا چندان خشن است که نخواهد که رومی

باشد؟ اگر کسی هست سخن بگوید، زیرا که من او را آزردهام. کیست در اینجا چندان فرومایه که مملکتش را دوست نداشته باشد؟ اگر کسی هست سخن بگوید، زیرا که من او را آزردهام. برای جواب تأمل میکنم. مردم - هیچکس، بروتوس، هیچکس.

بروتوس - پس من هیچکس را نیاز ندارم. من در حق قیصر کاری نکردهام بیش از آنچه شما در حق بروتوس خواهید کرد. موضوع مرگ او در کاپی تول ثبت است. نه جلال او، که وی سزاوار آن بود، نقصان یافته و نه خطایای او، که وی بعزت آنها کشته شد، تشدید گشته است. (انتونی و دیگران با نعش قیصر وارد میشوند)

این نعش اوست که می آورند و مارک انتونی عزادار اوست، که هر چند در قتل او دست نداشت بهره مرگ او را خواهد برد، و آن منصبی است در کشور؛ و کدام يك از شما بهره نخواهد برد؟ اینرا هم بگویم و بروم: همچنانکه من بهترین محب خود را برای خیر روم کشتم، همان خنجر را، وقتی که مملکت من از سر لطف مرگ مرا بخواهد، برای خویشتن دارم.

مردم - بروتوس زنده بماند! زنده بماند! زنده بماند!

شخص اول - او را فاتحانه بخانه اش ببریم.

شخص دوم - پهلوی مجسمه های اجدادش برای او مجسمه ای

بسازیم.

شخص سوم - وی قیصر^۱ شود.

شخص چهارم - صفات خوب قیصر در وجود بروتوس بتاج کمال آراسته خواهد شد.

شخص اول - ما او را با همه واهله و خانواده اش خواهیم برد.
بروتوس - هموطنان من!

شخص دوم - آرام! خاموش! بروتوس سخن میگوید.

شخص اول - هان! آرام باشید.

بروتوس - هموطنان مهربان، بگذارید تنها بروم و برای خاطر من اینجا با انتونی بمانید. بنعش قیصر احترام کنید و بنطقی که مارک انتونی در باب مفاخر قیصر بر خست ما میکند احترام گذارید. من از شما تمنا میکنم که تا انتونی سخن نگفته است غیر از من تنها هیچکس نرود.
شخص اول - هان توقف کنید و سخن مارک انتونی را بشنویم.
شخص سوم - بگذارید بر فراز منبر عمومی برود، سخن او را میشنویم. ای انتونی شریف بالا برو.

انتونی - از مرحمت بروتوس است که من ممنون^۲ شما شده‌ام.
(بمنبر میرود)

۱ - مردمی که ازدحام کرده اند چندان بی شعورند که نمیفهمند بروتوس بچه دلیل طالب مرگ قیصر بوده است و باو تکلیف میکنند که خود بجای قیصر شاه شود و مانند او مطلق العنان باشد.

۲ - ممنون شده‌ام زیرا که بمن رخصت سخن گفتن داده‌اید.

شخص چهارم - وی از بروتوس چه میگوید؟

شخص سوم - وی میگوید که از مرحمت بروتوس خود را ممنون همه ما می‌بیند.

شخص چهارم - بهتر است که اینجا از بروتوس هیچ بد نگوید.
شخص اول - این قیصر مردی ظالم بود.

شخص سوم - آری یقین چنین است و ما سعادت مندیم که روم از او خلاص یافت.

شخص دوم - آرام! بگذارید بشنویم انتونی چه میتواند بگوید.
انتونی - شما ای رومیان شریف!

مردم - هان! خاموش، باو گوش بدهیم!

انتونی - دوستان، رومیان، هموطنان، بمن گوش بدهید، من آمده‌ام که قیصر را بخاک بسپارم، نه آنکه او را بستایم. کار بدی که مردمان میکنند بعد از مرگشان باقی می‌ماند و عمل نیک غالباً با استخوان ایشان مدفون می‌شود. بگذارید که با قیصر نیز چنین شود. بروتوس شریف بشما گفته است که قیصر جاه طلب بود، اگر چنین باشد جرمی بوده است سخت، و قیصر بسختی کفاره آن را داده است. در این جا با اجازه بروتوس و دیگران - زیرا بروتوس مردیست شریف و ایشان همه چنینند، همه مردانی شریف - آمده‌ام که در مراسم تدفین قیصر سخن بگویم. وی دوست من بود و با من صادق و وفادار، اما بروتوس میگوید که او جاه طلب بود، و بروتوس مردیست شریف. وی اسیران

بسیار باین کشور، بروم، آورده است که فدیة ایشان خزانه عمومی را پر کرده. آیا این قیصر را جاه طلب جلوه می داد؟ و قتیکه بیچارگان می-گریستند قیصر اشک میریخت؛ جاه طلبی باید از عنصری سخت تر از این ساخته شده باشد. با اینهمه بروتوس میگوید که او جاه طلب بود، و بروتوس مردیست شریف. شما همه دیدید که در جشن «لوپر کال» من سه بار تاج شاهی بقیصر تقدیم کردم و او سه بار رد کرد. آیا این جاه طلبی بود؟ با اینهمه بروتوس میگوید که او جاه طلب بود، و یقین وی مردیست شریف. من در رد آنچه بروتوس گفت سخن نمیگویم، بلکه در اینجا برای آنم که آنچه می دانم بگویم. شما همه وقتی او را دوست میداشتید بی سببی نبود. پس چه موجبی شمارا از عزاداری برای او باز می دارد؟ ای شعور، تو بنزد حیوانات بی مشعر گریخته ای و آدمیان عقل خود را از دست داده اند. بامن مدارا کنید، قلب من آنجا، در تابوت، با قیصر است و باید لب فرو بندم تا بنزد من باز آید.

شخص اول- بنظر من در گفته هایش منطق بسیار است.

شخص دوم- اگر تو در این مطلب درست تأمل کنی قیصر جرم بزرگ داشته است.

شخص سوم- آقایان راستی داشته است؟ می ترسم که از او بدتری بجایش بیاید.

شخص چهارم- بکلماتش^۱ توجه کردید؟ او تاج را نمیگرفت

۱- کلمات انتونی

پس یقین است که جاه طلب نبود.

شخص اول- اگر این مطلب کشف شود برای بعضی گران تمام خواهد شد.

شخص دوم- بیچاره! چشمانش از گریه مثل آتش سرخ شده است.

شخص سوم- در روم مردی شریفتر از انتونی نیست.

شخص چهارم- حال باو توجه کنید، باز سخن گفتن آغاز کرده است.

انتونی - همین دیروز کلام قیصر ممکن بود که با دنیائی مقابله کند. اکنون وی در اینجا افتاده است و بیچاره ای هم نیست که باو تعظیم و تکریم نماید. ای آقایان، اگر مایل بودم که قلب و روح شمارا برانگیزم تا به خشم و شورش در آیند، به بروتوس ظلم می کردم و به کسی یوس ظلم می کردم که شما همه می دانید مردانی شریفند. من بایشان ظلم نخواهم کرد و دوستتر دارم که بمردگان و بخودم و بشما ظلم کنم، تا بمردانی چنین شریف. این نوشته ایست بر پوست، با مهر قیصر، که در اطاقش یافته ام. این وصیت نامه اوست. اگر مردم این وصیت نامه را بشنوند، که ببخشید - من قصد خواندنش را ندارم، میروند و زخمهای قیصر مرده را می بوسند و دستمالهای خود را در خون مقدسش فرو میبرند. آری يك تار از موی سرش را برای یادگار بالتماس می خواهند و هنگام مردن در وصیت نامه خود از آن یاد میکنند، و آن را چون میرائی گران بها با عقاب

خویش میبخشند.

شخص چهارم - ما میخواهیم وصیت نامه را بشنویم. آن را بخوانید مارک انتونی.

مردم - وصیت نامه! وصیت نامه! ما میخواهیم وصیت قیصر را بشنویم.

انتونی - صبور باشید ای دوستان مهربان. من نباید آنرا بخوانم. شایسته نیست که بدانید که قیصر چقدر شما را دوست می داشت شما خوب نیستید، شما سنگ نیستید، بلکه انسانید، و چون انسانید شنیدن وصیت نامه قیصر شما را مشتعل خواهد کرد، شما را دیوانه خواهد کرد. خوبست که ندانید که شما وارث اوئید، زیرا اگر بدانید وای! چدها از آن بیار آید.

شخص چهارم - وصیت را بخوانید، ما میخواهیم آن را بشنویم ای انتونی، شما باید وصیت را بخوانید، وصیت قیصر را.

انتونی - آیا صبر خواهید کرد؟ آیا لحظه ای خواهید ماند؟ من از هدف خود تجاوز کردم که این موضوع را باشما گفتم و میترسم که در حق آن مردان شریفی که خنجرشان بر قیصر ضربت زد بد کرده باشم. من واقعاً میترسم.

شخص چهارم - ایشان خائن بودند، مردان شریف!

مردم - وصیت نامه! وصیت!

۱ - بلعن تمسخر و تحقیر.

شخص دوم - ایشان فرومایه بودند، قاتل بودند. وصیت نامه! وصیت نامه را بخوانید!

انتونی - پس میخواهید مرا ناچار کنید که وصیت نامه را بخوانم؟ پس بدور جنازه قیصر حلقه بزنید و بگذارید کسی را که وصیت کرده است بشما نشان بدهم. پائین بیایم؟ آیا بمن اجازت می دهید؟ مردم - پائین بیا.

شخص دوم - فرود آ. (انتونی پائین می آید)

شخص سوم - تو اجازه داری.

شخص چهارم - حلقه بزنید، دایره وار بایستید.

شخص اول - دور از تابوت بایستید، دور از جنازه بایستید.

شخص دوم - بانتونی جا بدهید، انتونی بسیار شریف.

انتونی - نه! چنین بر من فشار نیاورید، دور بایستید.

مردم - عقب بروید! جا بدهید! عقب بروید!

انتونی - اگر اشك دارید اکنون خود را مهبای اشك ریختن کنید. شما همه این جبه را می شناسید. نخستین بار که قیصر آنرا پوشید دریاد من است: شبی بود در تابستان درخیمه اش، آن روز که بر قبیله نروی^۱ غالب آمد. نگاه کنید! خنجر کسی یوس در اینجا فروشد.

بینید کسکای بدخواه چگونه آنرا دریده است. برو توس محبوب

۱ - Nervii طایفه ای در ناحیه دکل، که پس از جنگی شدید در سال

۵۷ ق.م. مغلوب و مسخر قیصر شدند. انتونی در این جنگ حضور نداشت.

از اینجا خنجر زد و هنگامی که وی فولاد ملمون خود را بیرون آورد مشاهده کنید که چگونه خون قیصر بدنبال آن جاری شد، چنانکه گوئی بشتاب از در بیرون آمد تا بیقین بداند که آیا بروتوس از سر نامهربانی چنین ضربت زده یا نه. زیرا چنانکه می دانید، بروتوس عزیز قیصر بود. ای خدایان، شما حکم کنید که قیصر چقدر او را دوست و عزیز می داشت. این ظالمانه ترین زخمها بود، چون وقتی که قیصر شریف او را دید که ضربت میزند حق ناشناسی، که از بازوی خائنان قویتر است، وی را بکلی درهم شکست، آنگاه بود که دل توانای او از هم شکافت و همچنانکه روی خود را در جبهه خویش پنهان کرده بود هم در پای مجسمه پمپی که همواره خون از آن جاری بود، قیصر بزرگ افتاد. ای وای چه افتادنی بود ای هموطنان من! در آن هنگام که خیانت خون آشام بر ما پیروز شد من و شما همه ما افتادیم. ها! اکنون گریه میکنید و من می بینم که شما از شدت تأثر ترحم و شفقت را احساس میکنید. اینها قطراتیست مقدس. ای مردم مهربان، عجب! آیا فقط بمشاهده جامه چاک چاک قیصر ما گریه میکنید؟ باینجا نگاه کنید. این خود او است در اینجا. چنانکه می بینید خائن پاره پاره اش کرده اند.

شخص اول- چه منظره رقت انگیزی.

شخص دوم- ای قیصر شریف!

شخص سوم- ای روز پرمصیبت!

۱- در متن انگلیسی Knock است که هم در زدن است و هم ضربت زدن.

شخص چهارم- ای خائنان! ای فرومایگان!

شخص اول- وای چه سخت خونین منظره ای!

شخص دوم- ما انتقام خود را خواهیم گرفت!

مردم- انتقام بگیریم! بهر سو برویم! جستجو کنیم! بسوزانیم!

آتش بزنیم! بکشیم! بقتل برسانیم! نگذاریم که خائنی زنده بماند.

انتونی- هموطنان درنگ کنید!

شخص اول- آرام! بانتونی شریف گوش دهید.

شخص دوم- باو گوش خواهیم داد، از او پیروی خواهیم کرد، با

او خواهیم مرد.

انتونی- دوستان خوب! دوستان عزیز! در شما سیل ناگهانی

شورش را چنین بر نیانگیزم. کسانی که این کار را کرده اند شریفند. چه

رنجشهای خصوصی داشته اند که ایشان را برای این کار گماشته است، افسوس

من نمی دانم. ایشان عاقلند و شریف و شك نیست که با دلائل بشما جواب

خواهند داد. دوستان، من نیامده ام که دلهای شما را بر بایم. من مانند

بروتوس خطیب نیستم، اما چنانکه همه مرا میشناسید مردی ساده و

صریح گفتارم که دوستم را دوست می دارم و کسانی که بمن اجازه دادند

که در جمع مردم از او سخن بگویم این را بخوبی می دانند، زیرا که من

نه زیرکی دارم، نه بیان، نه شایستگی، نه حرکات متناسب با نطق، نه لطف

۱- نطق انتونی چنان مردم را برانگیخته است، که بیش از تمام شدن

سخنش میخواهند بانتقام برخیزند.

کلام و نه قدرت سخنوری که خون مردم را بجوش آورم. من فقط پی در پی سخن میگویم و بشما آن میگویم که خود می دانید. زخمهای قیصر عزیزگرمی را بشما نشان میدهم، آن لبان خاموش بیچاره بیچاره را، و از آنها میخواهم که بجای من سخن بگویند. اما اگر من بروتوس بودم و بروتوس انتونی می بود، آن انتونی روح شما را می شوراند و در هر زخم قیصر زبانی میگذاشت که سنگهای روم را برانگیزد، تاقیام نمایند و شورش کنند.

مردم - ما شورش خواهیم کرد.

شخص اول - ما خانه بروتوس را خواهیم سوخت.

شخص سوم - پس براه بیفتیم! بیائیم و توطئه گران را بیایم.

انتونی - باز هم بمن گوش بدهید ای هموطنان!، باز هم بسخن من گوش بدهید.

مردم - آرام! بانتونی گوش بدهیم، انتونی بسیار شریف.

انتونی - عجبای ای دوستان! شما میروید آن کنید که نمی دانید چیست. بچه علت قیصر چنین مستحق محبتهای شما شده است؟ دریغ! شما نمی دانید، پس من باید آن را بشما بگویم. وصیت نامه را که من از آن باشما سخن گفتم فراموش کرده اید.

مردم - بسیار صحیح است. وصیت نامه! بمانیم و وصیت نامه را بشنویم.

۱ - نطق انتونی دوباره چنان مردم را برانگیخته است که پیش از تمام شدن سخنش میخواهند با انتقام برخیزند.

انتونی - این وصیت نامه است و بمهر قیصر است. وی به هر رومی، به هر يك از افراد، هفتاد و پنج درهم می دهد.

شخص دوم - قیصر بسیار شریف! ما انتقام مرگ او را خواهیم کشید.

شخص سوم - ای قیصر عالیقدر شاهوار.

انتونی - با حوصله بمن گوش بدهید.

مردم - هان! آرام!

انتونی - گذشته از این وی تمام گردشگاههای خود و آلاچیق-های خصوصی خود و بستانهای نوکاشته اش را در این طرف رود تیبر برای شما بارث گذاشته است، وی آنها را برای شما و وراث شما الی الابد به ارث گذاشته است. تفرجگاههای عمومی که در آنها راه بروید و تفریح کنید. قیصر این بود. دیگری مثل او کی خواهد آمد؟

شخص اول - هرگز! هرگز! بیائید، برویم! بدنش را در مکان مقدس خواهیم سوزاند و خانه های خائنین را با مشعل آتش خواهیم زد. جسد را بردارید.

شخص دوم - بروید آتش بیاورید.

شخص سوم - نیمکتها را از جا بکنید.

شخص چهارم - تختها را از جا بکنید، پنجره ها را، همه چیز را. (مردم با جسد خارج میشوند)

انتونی - بگذار که (آنچه گفته ام) کار خود را بکند. ای فتنه تو

اکنون بپا خاسته‌ای، هر طریقی که می‌خواهی برگزین.

(نوگری داخل میشود)

چه خبر است مردك؟

نوگر - آفا اکتاویوس اکنون بروم آمده است.

انتونی - کجاست؟

نوگر - او ولپی دوس در خانه قیصرند.

انتونی - منهم مستقیم بآنجا میروم که بینمش. وقتی رسیده است که درست موافق آرزوست. طالع سرخوشت و در اینحال همه چیز بما خواهد داد.

نوگر - شنیدم که وی میگفت که پروتوس و کسی یوس مثل دیوانگان از دروازه‌های شهر روم سواره بیرون میرفتند.

انتونی - محتملست که از وضع مردم خبری یافته‌اند و می‌دانند که من چگونه ایشان را برانگیخته‌ام. مرا بنزد اکتاویوس ببر.
(خارج میشوند)

صحنه سوم: کوچه‌ای در روم

سینای شاعر وارد میشود

سینا - دیشب خواب دیدم که باقیصر غذا میخورد و بار چیزهای نامیمون بر خاطر من سنگینی میکند. هیچ میل ندارم که از خانه بیرون بروم، با اینهمه چیزی مرا بیرون میکشاند.
(مردم داخل میشوند)

شخص اول - اسم تو چیست؟

شخص دوم - کجا میروی؟

شخص سوم - کجا مسکن داری؟

شخص چهارم - آیا زن داری یا بی‌زنی؟

شخص دوم - بهر يك مستقیماً جواب بده.

شخص اول - آری، و باختصار.

شخص چهارم - آری، و عاقلانه.

شخص سوم - آری، و برآستی. برای تو بهتر است.

سینا - اسم من چیست؟ کجا میروم؟ کجا مسکن دارم؟ آیا زن دارم یا بی‌زنم؟ پس برای آنکه بهر يك مستقیماً و باختصار، عاقلانه و برآستی جواب بدهم، عاقلانه میگویم که من بی‌زنم.

شخص دوم - این بمنزله آنست که بگویند کسانی که زن می‌گیرند ابله‌بند. می‌ترسم که از این بابت از من مشتق بخوری. باقی مطلب را بگو، مستقیماً.

سینا - مستقیماً، من به تشییع جنازه قیصر میروم.

شخص اول - چون دوست یا چون دشمن؟

سینا - چون دوست.

۱ و ۲ - «مستقیماً» و «عاقلانه» بعداً چنان استعمال شده که معنی آنها مبهم باشد. معلوم نیست که اگر کسی یوس زن نکیرد عاقلست، یا آنکه جواب گوینده از روی تعقل است. همین ابهام در مستقیماً نیز موجود است.

شخص دوم- بمطلب مستقیماً جواب داده شد.
 شخص چهارم- راجع بمسکن خود بگو، باختصار.
 سینا- باختصار آنکه نزدیک کاپی تول مسکن دارم.
 شخص سوم- اسم تو؟ آ، براستی سخن بگو.
 سینا- براستی اسم من سیناست.
 شخص اول- پاره پاره‌اش کنید. وی توطئه‌گر است.
 سینا- من سینای شاعرم، من سینای شاعرم.
 شخص چهارم- برای اشعار بدش پاره‌پاره‌اش کنید، برای اشعار
 بدش پاره‌پاره‌اش کنید.

سینا- من سینای توطئه‌گر نیستم.
 شخص دوم- فرق نمیکند اسمش سیناست، فقط اسمش را از
 قلبش بکنیم و روانه‌اش کنیم.
 نفر سوم- پاره پاره‌اش کنیم، پاره پاره‌اش کنیم! بیائید، مشعل
 بیاورید، مشعلهای آتشین! بخانه بروتوس برویم؟ بخانه کسی یوس برویم،
 همه را بسوزانیم. بعضی بخانه دی‌سی یوس برویم و بعضی بخانه کسکا و
 بعضی دیگر بخانه لی گاریوس. برویم! برویم!
 (خارج میشوند)

پرده چهارم

صحنه اول: اطاقی در خانه انتونی در روم

انتونی و اکتاویوس و لپی دوس وارد می‌شوند
 انتونی - پس این اشخاص باید بمیرند. نام ایشان بعلامتی معین
 شده است.
 اکتاویوس- برادر شما هم باید بمیرد، آیا رضا می‌دهی ای
 لپی دوس؟
 لپی دوس- من رضا می‌دهم.
 اکتاویوس- مقابل اسمش علامت بگذار ای انتونی.
 لپی دوس- بشرط آنکه پوبلیوس خواهرزاده توهم زنده نماند
 ای مارك انتونی.
 انتونی - اوهم زنده نخواهد ماند. نگاه کن. با علامتی او را
 محکوم میکنم. اما لپی دوس تو برو بخانه قیصر، وصیت نامه را اینجا

بیاور و ما معین خواهیم کرد چگونه از آنچه وی بموجب وصیت بخشیده است قدری بکاهیم.

لپی دوس - خوب، آیا ترا در اینجا خواهم یافت؟

اکتاو یوس - یا در اینجا یا در کاپی تول. (لپی دوس بیرون میرود)
انتونی - او مرد بی ارزش ناقابل است، تنها لایق فرمان و پیغام بردن است. آیا سزا است که اگر دنیا بسه قسمت شود وی یکی از سه تن باشد که در آن شریکند؟

اکتاو یوس - تو او را چنین می پنداشتی و در احکام اعدام و تبعید که صادر می کردیم از او رأی می گرفتی که چه کسانی باید بمیرند.

انتونی - ای اکتاو یوس من بیش از تو عمر کرده ام، و هر چند ما این افتخارات را بر این مرد بار می کنیم تا خود را از بارهای اتهامات ننگین گوناگون فارغ کنیم، وی فقط آنهارا حمل میکند، چنانکه خر طالارا، تا در زیر بار بنالد و عرق بریزد و بهر جانی که ما اشاره کنیم به آنجا برده یا رانده شود و چون گنج خورا با آنجا برسانیم که می خواهیم آن وقت بارش را بر می گیریم و او را رها می کنیم، تا مثل خر بی بار گوش هایش را بجنباند و در مراتع عمومی بچرد.

اکتاو یوس - تو آنچه می خواهی بکن اما وی سر بازی آزموده و دلاور است.

انتونی - اسب من نیز چنین است ای اکتاو یوس، و هم باین سبب

۱ - انتونی میخواست مقداری از پول را اختلاس و خود مصرف کند.

است که من برای او علوفه معین میکنم. او حیوانیست که من با جنگیدن و چرخیدن و توقف کردن و راست پیش دویدن میآموزم و حرکت جسمانی او تابع روح منست. از بعضی جهات لپی دوس هم جز این نیست. او را باید تعلیم بدهند و تربیت کنند و دستورش دهند که به پیش برود. مردی عقیم فکر، کسی که از اشیاء و فنون و چیزهای تقلیدی تغذیه می کند، چیزهایی که چون از رواج افتاد و دیگران آنها را کهنه کردند، برای او تازه رونق می یابد؛ از او سخن مگوئید مگر بطریقی که از آلتی سخن میگویند. حال ای اکتاو یوس، مطالب مهم را بشنو: برو توس و کسی یوس سپاه فراهم میکنند، ما نیز باید فوراً مقابلہ کنیم. پس بهم پیوندیم و دوستان بسیار مفید بدست آوریم و بهترین وسائل خود را بکار بریم و بعد برویم و بمشورت بنشینیم تا چیزهای نهفته را چگونه میتوان بهترین وجهی آشکار کرد و با خطرهای واضح چگونه میتوان یقین مقابلہ نمود.

اکتاو یوس - چنین کنیم، زیرا که ما را بسته اند و دشمنان بسیار از هر جانب بما میغزند و بعضی که لبخند میزنند میترسم که هزاران هزار فتنه در قلبشان باشد. (بیرون میروند)

صحنه دوم: اردوئی نزدیک ساردیس

مقابل خیمه برو توس

(آهنگ طبل. برو توس، لوسی لیوس، لوسیوس و سربازان داخل)

میشوند. تی تی نیوس و پینداروس باستقبال ایشان میروند)

بروتوس - هان! ایست!

لوسی لیوس - اسم شبدا بگو، و ایست!

بروتوس - خوب لوسی لیوس، آیا کسی یوس نزدیکست؟

لوسی لیوس - نزدیکست و پینداروس آمده است که از جانب سرورش بشما سلام برساند.

بروتوس - سلام رساندنش بموقعست. سرور شما ای پینداروس یا بعلت تغییر خودش یا بواسطه صاحبمنصبان بدش باعث آمده است که من آرزو کنم که کاش کارهائی که شده است نشده بود. اما اگر وی نزدیک باشد از او توضیح خواهم خواست.

پینداروس - شك ندارم که سرور شریف من، همچنانکه هست خویشان را صاحب حزم و احترام خواهد نمود.

بروتوس - در او شکی نیست. راستی لوسی لیوس بگو بدانم که ترا چگونه پذیرفت.

لوسی لیوس - با ادب و احترام کافی، امانه با آن تعارفات دوستانه و صحبت بی تکلف مجبانه که پیش از این بکار میبرد.

بروتوس - اینکه میگوئی وصف دوستی با حرارت است که محبتش در کار سرد شدن است. همیشه متوجه باش ای لوسی لیوس که وقتی محبت رنجور شدن و فاسد گشتن آغاز میکند تعارفات اجباری بکار میبرد. در محبت صاف و ساده مکر و حیل نیست، اما مردم دغل مثل اسبان سرکشی که لگامشان دردست باشد جلوه گری میکنند و نوید اصالت ذات میدهند

اما وقتی که باید تحمل مهمیز خونریز را بکنند کبر و غرورشان فرو می نشیند و مثل اسبان پیر محال در امتحان فرو می مانند. آیا لشکرش می آید؟

لوسی لیوس - می خواهند امشب در ساردیس منزل کنند. قسمت اعظم لشکر، سواران همه با کسی یوس آمده اند (آهنگ خفیف قدم سربازان شنیده میشود)

بروتوس - گوش کن، وارد شد! آهسته باستقبالش برویم.
(کسی یوس و سربازان داخل میشوند)

کسی یوس - ایست، هان!

بروتوس - ایست، هان! این کلمه را سراسر تکرار کنید.

سرباز اول - ایست!

سرباز دوم - ایست!

سرباز سوم - ایست!

کسی یوس - ای برادر بسیار شریف تو در حق من بد کرده ای. بروتوس - ای خدایان شما درباره من حکم کنید. آیا من در حق دشمنانم بد میکنم؟ و اگر نمیکنم پس چگونه در حق برادری بد میکنم؟

کسی یوس - ای بروتوس این حالت سکون و آرامی تو، بدیها را پنهان میکند، و وقتی که بدی می کنی...

بروتوس - ای کسی یوس خویشان دار باش، شکایتهای خود را

بنرمی بیان کن، من ترا خوب میشناسم. اینجا درپیش چشم دو لشکر خویش، که نباید درمیان ما دو تن بجز محبت چیزی ببینند، باهم نزاع نکنیم فرمان بده که دور بشوند و آنگاه ای کسی یوس، در خیمه من شکایات خود را بتفصیل بیان کن و من بتو گوش خواهم داد.

کسی یوس - پینداروس، بفرماندهان ما دستور دهید که افواج خود را کمی از این مکان دور کنند.

بروتوس - لوسیوس تو نیز چنین کن، و تا گفتگوی مائتمام نشده است نگذار هیچ کس بخیمه ما بیاید. لوسی لئوس و تی تی نیوس، پشت در خیمه مراقب باشید. (بیرون میروند)

صحنه سوم: درون خیمه بروتوس

بروتوس و کسی یوس داخل میشوند

کسی یوس - بد کردن تو در حق من در این آشکار می شود که لوسیوس پلارا محکوم کرده ای و براو داغ بد نامی زده ای که در اینجا از مردم ساردیس رشوه گرفته است. نامه های من هم باین سبب بود که از او شفاعت کنم. زیرا که می دانستم که این مرد باهافت از خدمت رانده شده است.

بروتوس - تو در حق خود بد کردی که در چنین موردی نامه نوشتی.

کسی یوس - در ایامی چنین روا نیست که در هر تفصیر جزئی بدقت تفحص شود.

بروتوس - این راهم بتوبگویم ای کسی یوس که تو خود بسیار مقصری که کف دست می خارد و مناصبی را که در اختیار تو است معامله میکنی و آنها را در مقابل طلا به نالایقان میفروشی.

کسی یوس - من و دستی که بخارد! تو می دانی که بروتوسی و این را میگوئی، و گرنه بحق خدایان این آخرین نطق تو میبود.

بروتوس - نام کسی یوس این فساد را محترم میکند و از این رو مجازات سر خود را پنهان میسازد.

کسی یوس - مجازات!

بروتوس - ماه مارس را بیاد داشته باش. نیمه ماه مارس را بیاد داشته باش. آیا خون جولئوس کبیر برای عدالت ریخته نشد؟ کیست آن نابکاری که بر بدنش دست یازید و خنجر زد اما علتی جز عدالت داشت؟ آیا ممکنست يك تن از ماکه بزرگترین مرد دنیا را فقط برای حمایتش از غارتگران کشته ایم اکنون انگشتان خود را بر شوه های پست بیالاید و خطه عظیم مناصب^۱ بزرگ خود را بمبلغی فلز ناچیز بفروشد، که چنین^۲ میتوان در مشت گرفت؟ در نزد من سگ بودن و بهام پارس

۱ بروتوس بطور کلی از فساد رائج سخن میگوید و شکایت میکند که چون کسی یوس خود سر مشق دیگرانست و بعلمت جاهش نمیتوان مجازاتش کرد تبه کادان دیگر نیز بمجازات که سزای ایشانست نمیرسند.

۲ مناصبی که اعطاء آنها بدیگران درید قدرت بروتوس و کسی یوس بود
۳ در اینجا بروتوس باید مشت خود را ببندد چنانکه گوئی پول در کف دارد و باین طریق مقصود خود را بنمایاند.

کردن بهتر از آنست که چنین رومیانی باشم.

کسی یوس - ای برو توس مرا آزار مده. من تحمل نخواهم کرد تو حد خود را فراموش می کنی که مرا محدود^۱ میکنی. من سر بازم، من در خدمت قدیمتر و در تعیین^۲ شرایط از تو لایقترم.

برو توس - بس است، تو چنین نیستی ای کسی یوس.

کسی یوس - من هستم.

برو توس - من میگویم که نیستی.

کسی یوس - مرا بیش از این بر نیانگیز، اختیار از دستم خواهد رفت، مراقب جان خود باش و مرا بیش از این مورد آزمایش قرار مده.

برو توس - برو ای مرد حقیر.

کسی یوس - آیا ممکنست ؟

برو توس - بمن گوش بده زیرا که میخواهم سخن بگویم. آیا من باید بغضب شدید تو تسلیم شوم و بآن میدان بدهم ؟ آیا وقتی که مردی دیوانه خیره خیره نگاه میکند باید از او بترسم ؟

کسی یوس - ای خدایان! ای خدایان! آیا این همه را من باید تحمل کنم ؟

برو توس - این همه را آری، و بیش از این را نیز. خون بخور تا این دل پر از کبر تو درهم شکند. برو و به بردگان خود نشان بده که

۱- مانع آزادی عمل من میشوی.

۲- تعیین شرایط در انتصاب اشخاص بمشاغل عمومی دولتی.

تند خوئی و بندگان خود را بلرزان، آیا من باید تسلیم بشوم ؟ آیا من باید رعایت حال ترا بکنم ؟ آیا من باید در جای خود بمانم و در مقابل بد خوئی تو بخاک^۱ درافتم ؟ قسم بخدایان زهر بد خوئی خود را خود خواهی خورد هر چند که ترا بترکاند، زیرا که از امروز ببعد وقتی که تندخو باشی مایه خنده و تفریح من خواهی بود.

کسی یوس - آیا کار باینجا کشیده است ؟

برو توس - تو میگوئی که سر باز بهتری هستی، بگذار این نکته ثابت شود. لاف گزاف خود را ثابت کن و مرا از آن بسیار خوش خواهد آمد. من بسهم خود بسیار خوشحال خواهم شد که از مردان شریف درس بیاموزم.

کسی یوس - تو از هر جهت بمن تهمت میزنی، تو بمن تهمت میزنی ای برو توس. من گفتم سرگز بازی قدیمتر نه بهتر. آیا من گفتم «بهتر» ؟

برو توس - اگر گفته باشی من اعتنائی ندارم.

کسی یوس - وقتی که قیصر زنده بود وی جرأت نمیکرد مرا چنین برانگیزد.

برو توس - آرام! آرام! تو جرأت نمیکردی او را چنین بر سر خشم آوری.

کسی یوس - من جرأت نمی کردم ؟

برو توس - آری.

کسی یوس - عجبا؟ من جرأت نمی‌کردم او را برا‌نگیزم؟

بروتوس - از ترس جان خود جرأت نمی‌کردی.

کسی یوس - از محبت من بیش از آنچه باید توقع نداشته باش.

ممکنست کاری کنم که از آن پشیمان شوم.

بروتوس - تو آنچه باید از آن پشیمان شوی کرده‌ای. از تهدید

های تو ای کسی یوس وحشتی نیست، زیرا من چنان بقوت تقوی مسلح

که تهدیدهای تو مانند باد بی‌هوده که من بدان التفاتی ندارم از کنار من

می‌گذرد. من کسی را نزد تو فرستادم و مبلغی طلا خواستم و تو از من

مضایقه کردی، زیرا که من نمی‌توانم بوسائل ننگین پول بدست آورم.

قسم بخدا که دوستتر دارم که قلبم را سکه بزنم و خونم را بجای درهم

قطره قطره فرو ریزم تا آنکه از دست خشن دهقانان پیشیز ناچیز ایشان

را از طریق ناصواب بزور بیرون بیاورم. من بنزد تو کس فرستادم و طلا

خواستم تا آنرا بلشکریانم بپردازم و تو از من مضایقه کردی. آیا این

کار معمول کسی یوس بوده است؟ آیا من بکایوس کسی یوس چنین جواب

می‌دادم؟ وقتی که مارکوس بروتوس چندان حریص شود که چنین قطعات

فازری پست را از دوستان خود دریغ بدارد، ای خدایان، با همه رعد و

برق خود آماده باشید و او را قطعه قطعه کنید.

کسی یوس - من از تو مضایقه نکردم.

بروتوس - چرا کردی.

کسی یوس - من نکردم، آن کس که جواب مرا آورد دیوانه

بود بروتوس قلب مرا پاره پاره کرده است. دوست باید ضعفهای دوست

خود را تحمل کند، ولیکن بروتوس ضعفهای مرا از آنچه هست بزرگتر

می‌کند.

بروتوس - نمی‌کنم مگر وقتی که آنها را در حق من بکار ببرید.

کسی یوس - تو مرا دوست نمی‌داری.

بروتوس - من عیوب ترا دوست نمی‌دارم.

کسی یوس - چشمی که بدوستی مینگرد هرگز نمی‌تواند چنین

عیبها را ببیند.

بروتوس - چشم متملق است که نمی‌خواهد چیزی را ببیند، هر

چند آن چیز بیزرگی المپ بلند بنظر آید.

کسی یوس - بیا ای انتونی، ای اکتاویوس جوان، بیا اید و انتقام

خود را از کسی یوس تنها بگیرید، زیرا کسی یوس از دنیا بسی خسته است

و منفور کسی است که وی دوستش می‌دارد. برادرش او را بجنونک می‌طلبد

و مثل غلامی تو بیخش می‌کند. خطاهایش همه را می‌بیند و در دفتری

درج می‌کند و می‌آموزد و بتکرار از بر می‌کند تا آنها را در روی من بگوید.

ای وای! جای آنست که از چشمان خود جان جاری کنم. این خنجر من

و این سینه عریان من. در درون دلی است قیمتی تر از معادن پلوتوس^۱ و

گرا نبهاتر از زر، اگر تو رومی هستی آنرا بیرون بیاور، منی که از تو

طلا دریغ داشتم قلبم را می‌دهم. بزن چنان که قیصر را زدی، چون که

من می دانم در آن هنگام که با وی از هر وقت دیگر دشمن تر بودی باز هم بیش از آنچه هرگز کسی یوس را دوست داشته‌ای او را دوست میداشتی. برو توس - خنجر خود را غلاف کن. هر وقت می خواهی خشمگین شوی خشم ترا میدان خواهد بود. هر چه می خواهی بکن. توهین تو از روی هوی و هوس خواهد بود. ای کسی یوس تو با بره‌ای هم عنانی که غضب در وجودش مثل آتشست در سنگ آتش زنه، که چون آنرا سخت بجیزی بزنند جرقه تندی نشان می دهد و فوراً باز سرد میشود.

کسی یوس - آیا کسی یوس زنده مانده است که هر وقت اندوه و بد خلقی او را بیازارد فقط مایه خنده و تفریح برو توس خود بشود؟

برو توس - وقتی که آنرا گفتم من هم بد خلق بودم.

کسی یوس - آیا تا این حد را معترفی؟ دست خود را بمن بده!

برو توس - دلم را نیز می دهی.

کسی یوس - ای برو توس.

برو توس - مطلب چیست؟

کسی یوس - آیا تو چندان محبت نداری که وقتی که من آن خوی تند که از مادر دارم مرا بی اختیار میکند با من مدارا کنی؟

برو توس - چرا کسی یوس، و از این بعد وقتی که تو با برو توس

خود سخن سخت بگوئی وی چنان خواهد پنداشت که مادر توس که پر خاش میکند او را بحال خود خواهد گذاشت. (صدائی از درون شنیده میشود)

شاعر - (درون خیمه) بگذارید بدرون بروم و سرداران را ببینم در میانشان اختلافیست، شایسته نیست که تنها باشند.

لوسی لیوس - (درون خیمه) ترا بنزد ایشان راه نیست.

شاعر - (درون خیمه) هیچ چیز جز مرگ مانع نخواهد شد.

(شاعر داخل میشود و لوسی لیوس و تی تی نیوس

و لوسیوس بدنبال او می آیند)

کسی یوس - عجیب! چیست؟

شاعر - خجالت بیرید شما ای سرداران! مقصودتان چیست؟

محبت بورزید و با هم دوست باشید، چنانکه شایسته داور مثل شماست چون من یقین دارم که بیش از شما عمر کرده‌ام.

کسی یوس - ها! ها! این مردك عیبجوی خشن چه بد قافیه^۱ میسازد.

برو توس - مردك از اینجا برو، مردك بی حیا برو!

کسی یوس - با او مدارا کن ای برو توس، رسمش اینست.

برو توس - خلق و خوی او را هنگامی مراعات خواهم کرد که او وقت شناس باشد. این سفهای قافیه باف را با جنگ چه کار؟ رفیق از اینجا برو!

۱- تراژدی قیصر همه بنظم بی قافیه است که با انگلیسی Blank Verse میگویند، با استثنای چند قسمت که به نثر است و چند بیت که مقفی است، منجمله این قسمت که در آن شاعری به برو توس و کسی یوس نصیحت میکند که با هم دوست باشند و محبت بورزند مقفی است.

کسی یوس - برو! برو! گم شو. (شاعر خارج میشود)

برو توس - لوسی لیوس و تی تی نیوس، سرداران را دستور دهید که آماده آن باشند که فوج های خود را امشب اینجا منزل دهند.

کسی یوس - و شما خود بیائید و مسالا را فوراً با خود نزد ما بیاورید. (لوسی لیوس و تی تی نیوس خارج میشوند)

برو توس - لوسیوس، يك جام شراب! (لوسیوس بیرون میرود)

کسی یوس - من خیال نمی کردم که تو ممکنست چنین خشمگین

شوی.

برو توس - ای کسی یوس من از چندین غصه رنجورم.

کسی یوس - تو اگر بیلیات اتفاقی تسلیم شوی فلسفه خود را بکار

نمیبری.

برو توس - هیچ مردی غصه را بهتر تحمل نمیکند. پرشیا مرده

است.

کسی یوس - ها! پرشیا!

برو توس - او مرده است.

کسی یوس - چگونه از کشته شدن رستم^۲ وقتی که با تو چنین

۱ - چون برو توس دارای افکار فیلسوفانه است نباید از بلائی که اتفاق افتاده متأثر بشود.

۲ - بعثت اندوهی که برو توس در قلب خود داشت مخالفت کسی یوس ممکن بود او را چنان برانگیزد که قصد جان کسی یوس کند.

مخالفت کردم؟ وه، چه ضایعه تحمل ناپذیر تأثر آوری! بچه مرضی؟

برو توس - از بی تابی بواسطه غیبت من و از این غصه که

اکتاویوس جوان و مارک انتونی خود را چنین قوی کرده اند زیرا که خبر

مرگ او و این خبر باهم رسید. بشنیدن این ماجری وی پریشان حواس

شد و درغیاب خدمتگاران^۱ش آتش بلعید.

کسی یوس - و باین طریق مرد؟

برو توس - درست بهمین طریق.

کسی یوس - شما ای خدایان جاویدان!

(لوسیوس دوباره با شمع و شراب داخل میشود)

برو توس - دیگر از او سخن مگوئید، کاسه شرابی بمن بده.

من همه بی مهریها را در آن غرق میکنیم ای کسی یوس.

کسی یوس - قلب من تشنه آن پیمان شریف است. لوسیوس جام

را پر کن تا از شراب لبریز شود. از شراب محبت برو توس هر قدر بنوشم

کم است.

برو توس - تی تی نیوس، بدرون بیا. (لوسیوس بیرون میرود)

تی تی نیوس و مسالا دوباره داخل میشوند)

خوش آمدی ای مسالای خوب. حالا همه بدور این شمع نزدیک

بهم بنشینیم و ببینیم احتیاجاتمان چیست.

کسی یوس - ای پرشیا آیا تو از میان رفته ای؟

برو توس - بس است، از تو تمنا میکنم. مسالا این نامه هائیت

که بمن رسیده که اکتاویوس جوان و مارک انتونی با قوای عظیم بر ما فرود می آیند و بجانب «فیلیپای» روانند.

مسالا - من خود نامه‌هایی دارم بهمین مضمون.

بروتوس - در آنها چه مطلب دیگر است؟

مسالا - مطلب دیگر آنکه از طریق سلب مصونیت قانونی و اعلام اسم یاغیان، اکتاویوس و انتونی و لپی دوس صد سناتور را بهلاک رسانده‌اند.

بروتوس - نامه‌های ما در این باب باهم توافق کامل ندارد. در نامه‌های من سخن از هفتاد سناتور است که از طریق سلب مصونیت کشته شده‌اند، از آن جمله سیسرو.

کسی یوس - از آن جمله سیسرو!

مسالا - سیسرو مرده است، بموجب همان فرمان سلب مصونیت سرور من! آیا از زنت نامه‌هایی بتو رسیده است؟

بروتوس - نه! مسالا.

مسالا - در نامه‌هایی که بتو رسیده است از او چیزی ننوشته‌اند؟

بروتوس - هیچ چیز، مسالا.

مسالا - بنظر من این عجیب است.

بروتوس - چرا می‌پرسی؟ آیا در نامه‌های تو در باب او چیزی

هست.

مسالا - نه سرور من.

بروتوس - حالا چون تو رومی هستی بمن راست بگو.

مسالا - پس مثل يك رومی حقیقتی را که می‌گویم تحمل کن.

بی‌یقین وی مرده است و بوضعی عجیب مرده است.

بروتوس - خوب، خدا حافظ ای پرشیا، مسالا ما باید بمیریم،

و چون فکر می‌کردم که وی عاقبت باید بمیرد، اکنون تاب تحملش را دارم.

مسالا - بزرگان مصائب بزرگ را باید چنین تحمل کنند.

کسی یوس - من نیز بقدر شما این عقیده را دارم: با اینهمه طبع

من نمیتواند این را چنین تحمل کند.

بروتوس - خوب بپردازیم بکار فعلی خود، در باب آنکه فوراً

با لشکر به فیلیپای برویم چه عقیده دارید؟

کسی یوس - بعقیده من خوب نیست.

بروتوس - دلیل شما؟

کسی یوس - دلیل اینست: بهتر آن است که دشمن در جستجوی

ما باشد، باین طریق وسائلش را تلف و سر بازش را خسته میکند و بخود

لطمه میزند، و ما که ساکن مانده‌ایم کاملاً آسوده و آماده برای دفاع و

چابکیم.

بروتوس - دلائل خوب باید بناچار تسلیم دلائل بهتر شود.

محبتی که مردم بین فیلیپای و این ناحیه بما دارند جز از سر اجبار نیست،

۱ - غلبه بر احساسات و خویشن داری که لازمه هر فیلسوفست. یعنی

عقیده‌ام اینست که مصیبت را باید تحمل کرد ولیکن طبعم نمیکند که تحمل کنم

زیرا از مدد کردن بما دریغ داشته‌اند و دشمن که از میانشان بگذرد جمعی از ایشان بدو خواهد پیوست. بنابراین دشمن آسوده و افزایش یافته و جرأت یافته بما روی خواهد آورد. اگر در فیلیپای بادشمنی مقابل شویم و این مردم در پشت ما باشند، او را از این مزیت محروم میکنیم.

کسی یوس - بمن گوش بده ای برادر عزیز.

برو تووس - با اجازه شما^۱ - گذشته از این باید متوجه باشید که ما هر چه میتوانستیم از دوستان خود مدد گرفته‌ایم. افواج ما کامل است و هنگام عمل رسیده. دشمن هر روز افزون میشود و ما در اوج ایم و آماده نزول. جزر و مدی در کارهای مردمان هست که چون هنگام مد از آن استفاده کنند بسعادت رهبری میشوند و اگر از مد غفلت شود همه سفر زندگی ایشان در آبهای کم عمق و در بدبختی میگردد. ما اکنون بر روی چنین دریای پر آبی در حرکتیم و باید هر وقت جریان آب بکار آید آنرا اختیار کنیم، و یا کالای خود را از دست بدهیم.

کسی یوس - پس شما بدخواه خود روان شوید. ما خواهیم رفت و ایشانرا در فیلیپای ملاقات خواهیم کرد.

برو تووس - تیرگی شب صحبت ما را آهسته آهسته فرا گرفته و طبیعت باید مطیع ضرورت^۲ باشد و ما بامساک طبیعت را اندکی آسایش

۱- اجازه بدهید مطلب را تمام کنم.

۲- سفر زندگی آنها با مصائب توامست مانند کشتی که دائم بگل بنشیند

۳- کنایه از خواب و استراحت.

می‌دهیم. آیا مطلب دیگری نیست؟

کسی یوس - نه مطلب دیگری نیست. شب بخیر. فردا صبح زود برمیخیزیم و از اینجا می‌رویم.

برو تووس - لوسیوس! (لوسیوس دوباره داخل میشود) جامه خواب! (لوسیوس بیرون میرود)

خدا حافظ ای مسالای خوب. شب بخیر تی تی نیوس. ای کسی یوس شریف شریف، شب بخیر، خوش بیا امید.

کسی یوس - ای برادر عزیز من! بد آغاز شبی بود امشب، هرگز چنین افتراقی میان روح ما نیفتد. مگذار که چنین شود ای برو تووس.

برو تووس - همه چیز رو بخیر دارد.

کسی یوس - شب بخیر ای سرور من.

برو تووس - شب بخیر ای برادر عزیز.

تی تی نیوس و مسالا - شب بخیر حضرت برو تووس.

برو تووس - خدا حافظ همه! (کسی یوس و تی تی نیوس و مسالا بیرون می‌روند. لوسیوس با جامه خواب دوباره داخل میشود)

جامه خواب را بمن بده. سازت کجاست؟

لوسیوس - اینجا درخیمه است.

برو تووس - عجب! خواب آلوده سخن می‌گوئی؟ بیچاره پسر، ترا

ملاحت نمیکنم. بیخوابی بسیار ترا فرسوده است. کلودیوس و بعضی دیگر

از ملتزمان مرا بخوان. می‌خواهم که بر روی بالش درخیمه من بخوابند.

لوسیوس - وارو! کلودیوس! (وارو و کلودیوس داخل میشوند)

وارو - آیا خداوندگارم مرا میخواند؟

بروتوس - آقایان خواهش میکنم درخیمه من دراز بکشید و بخوابید. ممکنست که عنقریب شمارا بیدارکنم و برای کاری بنزد برادرم کسی یوس بفرستم.

وارو - اگر رخصت باشد می‌ایستیم و گوش بفرمائیم.

بروتوس - نمیخواهم که چنین کنید آقایان عزیزم، دراز بکشید ممکنست که رأیم را تغییردهم. نگاه کن لوسیوس، اینست کتابی که اینطور در جستجویش بودم، آنرا درجیب جامه خوابم گذاشته بودم.

وارو و کلودیوس دراز میکنند

لوسیوس - من بیقین می‌دانستم که حضرتعالی آنرا بمن نداده بودید.

بروتوس - بامن بساز ای پسر خوب! من بسیار فراموشکارم. آیا نمیتوانی لحظه‌ای چشمان سنگینت را باز نگاهداری و یکی دو نغمه با سازت بنوازی؟

لوسیوس - چرا خدارندگارم، اگر شمارا خوش آید.

بروتوس - مرا خوش می‌آید پسرم. من بتو زحمت بسیار می‌دهم اما تو خود مایل بخدعتی.

۱- لباس رومیان قدیم جیب نداشته است. این نیز از همان اشتباهات است که سابقاً با آنها اشاره شد.

لوسیوس - قربان وظیفه منست.

بروتوس - من نباید بیش از توانائیت بتو تکلیف کنم، می‌دانم که جوانان مترصد وقتی برای آسایشند.

لوسیوس - من پیش از این خوابیده‌ام، خداوندگارم.

بروتوس - خوب کرده‌ای و بازهم خواهی خوابی، ترا مدتی دراز نگاه نخواهم داشت. اگر زنده بمانم بتو خوبها خواهم کرد.

(آهنگ موسیقی و آواز) این نغمه است خواب آور. ای خواب‌کشنده آیا تو گرز سربی خود را بر این پسرک من میزنی که برای تو ساز می‌نوازد؟ پسرک خوب، شب بخیر. چنین ظلمی بر تو روا نخواهم داشت که بیدارت کنم. اگر چرت بزنی سازت خواهد شکست، آنرا از تو میگیرم. پسرک خوبم شب بخیر. بینم، مگر ورق کتاب^۱ را تا آنجا که خوانده بودم برنگرداندم. چرا گمان میکنیم اینجاست.

(روح قیصر داخل میشود)

این شمع چه بد میسوزد! ها! که اینجا می‌آید؟ گمان میکنم ضعف چشمان منست که این شبخ هولناک را میسازد. بسوی من می‌آید. آیا تو چیزی هستی؟ آیا تو خدائی، ملکی، یا شیطانی که خونم را سرد و مویم را راست می‌کنی؟ بامن بگو که تو چیستی.

شبخ - روح خبیث تو، ای بروتوس

۱- کتاب در ایام قدیم بصورت طومار بوده و ورق نداشته است تا برگردانند.

برو تئوس - چرا آمده‌ای؟

شبح - تا باتو بگویم که مرا در فیلیپای خواهی دید.

برو تئوس - خوب، پس ترا دوباره خواهیم دید؟

شبح - آری در فیلیپای.

برو تئوس - بسیار خوب پس ترا در فیلیپای خواهم دید (شبح

ناپدید میشود). حال که تو ناپدید شده‌ای دوباره جرأت یافته‌ام. ای

روح پلید دلم میخواست که باتو سخن بیشتر گفته باشم. پسر! لوسیوس!

وارو! کلودیوس! آقایان بیدار شوید! کلودیوس!

لوسیوس - تارهای ساز درست نیست، خداوندگارم.

برو تئوس - او خیال میکند که هنوز سازش را درست دارد!

لوسیوس بیدار شو!

لوسیوس - خداوندگار من!

برو تئوس - ای لوسیوس مگر خواب دیدی که چنین فریاد بر

آوردی؟

لوسیوس - خداوندگارم، من نمی دانستم که فریاد کشیده‌ام.

برو تئوس - چرا! تو فریاد کشیدی. آیا چیزی دیدی؟

لوسیوس - هیچ چیز، خداوندگار من.

برو تئوس - دوباره بخواب لوسیوس. جناب آقا! کلودیوس! (به

وارو) تو مردك بیدار شو!

وارو - خداوندگار من!

کلودیوس - خداوندگار من!

برو تئوس - آقایان چرا در خواب چنین فریاد بر آوردید؟

وارو - کلودیوس - آیا ما فریاد بر آوردیم آقا؟

برو تئوس - آری، آیا چیزی دیدید؟

وارو - نه خداوندگارا، من چیزی ندیدم.

کلودیوس - من هم ندیدم خداوندگارم.

برو تئوس - بروید و سلام مرا برادرم کسی یوس برسانید بگوئید

که بهنگام بالشکریانش پیش از ما برود و ما بدنبالش خواهیم رفت.

وارو - کلودیوس - اطاعت میشود، خداوندگارا (بیرون میروند)

ما می‌آید و علم خونین نبرد را برافراشته است. بی‌درنگ باید کاری کرد
انتونی - اکتاویوس، تو افواج خود را با آرامی بسمت چپ دشت
هموار هدایت کن.

اکتاویوس - من در سمت راست میمانم. تو در سمت چپ باش.
انتونی - چرا در این وقت ضرورت بامن مخالفت میکنی؟
اکتاویوس - من باتو مخالفت نمیکنم، اما چنین^۱ خواهم کرد.
(حرکت لشکریان)

آواز طبل. بروتوس و کسی یوس و لشکر ایشان با لوسی لئوس،
تی تی نیوس، مسالا و دیگران داخل میشوند.
بروتوس - توقف کرده‌اند و میخواهند باما گفتگو کنند.
کسی یوس - تی تی نیوس توقف کن، ما باید از صف خارج شویم
و سخن بگوئیم.

اکتاویوس - مارک انتونی، آیا اعلام جنگ بکنیم؟
انتونی - نه ای قیصر، ما بحمله ایشان جواب خواهیم داد. پیش
بروید، سرداران میخواهند مذاکره کنند.
اکتاویوس - پیش از علامت شروع جنگ هیچ حرکت نکنید.
بروتوس - مذاکره پیش از محاربه، چنین نیست ای هموطنان؟

۱- گفتار اکتاویوس مبهم است. بعضی از مفسرین معتقدند که این عبارت
باید آهسته گفته شود، چنانکه کوئی متکلم با خود سخن میگوید و مقصودش این
است که تا حصول پیروزی باتو مخالفت نخواهم کرد اما بعد مخالفت خواهد کرد

پرده پنجم

صحنه اول: دشت فلیپای

اکتاویوس و انتونی با لشکریان خود داخل میشوند

اکتاویوس - اکنون انتونی امیدهای ما برآورده شده است. تو
میگفتی که دشمن پائین نمی‌آید و بر فراز تپه‌ها و نواحی مرتفع میماند
ثابت شد که چنین نیست. افواج ایشان نزدیکست و میخواهند که ما را
در فلیپای، در اینجا، بجنگ بخوانند و پیش از آنکه ما ایشانرا بجنگ
بطلبیم دعوت ما را قبول کنند.

انتونی - به! من با سرار دل ایشان واقفم و می‌دانم که چرا چنین
کرده‌اند. ایشانرا خوشتر می‌آمد که بنواحی دیگر بروند، و با ابراز
شجاعتی هول‌انگیز پائین می‌آیند بخیال آنکه اگر چنین نمایان شوند
در فکر ما رسوخ میکنند که ایشان شجاع‌اند! ولی چنین نیست. (قاصدی
داخل میشود)

قاصد - ای سرداران، آماده شوید. دشمن با کوبه جنگ بسوی

اکتاویوس - نه آنکه مثل شما ما حرف‌ها بیشتر دوست بداریم. برو توس - کلمات خوب بهتر است از ضربات بد، ای اکتاویوس. انتونی - برو توس، تو هنگام ضربات بد کلمات خوب ادا میکنی. شاهد آنکه چون قلب قیصر را سوراخ کردی فریادکنان گفتی «زنده باد قیصر! سلام بر قیصر».

کسی یوس - انتونی، وضع ضربت زدن هنوز نامعلومست. اما کلام تو شاهد زنبورهای «هایبلا» را^۱ بتاراج میبرد و آنها را بی‌عسل میگذارد.

انتونی - اما نه بی‌نیش؟

برو توس - چرا، بی‌صدا هم میکند. زیرا که تو ای انتونی وزوز آنها را دزدیده‌ای و بسیار عاقلانه پیش از نیش زدن تهدید میکنی. انتونی - ای فرومایگان، شما چنین هم نکردید در آن هنگام که خنجرهای پلید شما در دوپهلوی قیصر یکدیگر رسید. شما بوزینه‌وار نیش‌خند میزدید و مثل سگ تملق می‌گفتید و مانند بندگان تعظیم می‌کردید و پای قیصر را می‌بوسیدید، آنگاه کسای ملعون مثل سگی پست از پشت سر برگردن قیصر ضربت زد. شما، ای متملقان!

کسی یوس - متملقان! خوب، ای برو توس، تقصیر از خود توست. اگر رأی کسی یوس حاکم شده بود این زبان^۲ امروز ما را چنین آزار نمیکرد.

۱ - Hybla شهری در سیسیل که عسلش معروف است.

۲ - زبان انتونی.

اکتاویوس - خوب، خوب، بکار بپردازیم^۱. اگر بحث وجدل عرق از ما جاری کند اثبات مبحث آن قطرات را سرختر خواهد کرد. ببینید من بروی توطئه‌گران شمشیر میکشم. خیال میکنید که این شمشیر دوباره کی بغلاف خواهد رفت؟ هرگز تا آنکه انتقام سی‌وسه زخم قیصر هر چه خوب‌تر گرفته شود، یا تا وقتی که قیصری^۲ دیگر کشته شمشیر خیانتگران گردد.

برو توس - ای قیصر، تو بدست خائن^۳ نیمیری مگر آنکه ایشان را با خود بیاوری.

اکتاویوس - امیدوارم که چنین باشد. من دنیا نیامدم که بشمشیر برو توس بمیرم.

برو توس - ای جوان، اگر تو بزرگوارترین شخص دودمان خود بودی نمیتوانستی بمرگی شریفتر از این بمیری.

کسی یوس - طفل دبستانی^۴ خود سری که لایق چنین افتخاری نیست و با تقلیدی خوش گذران پیوسته است.

انتونی - هنوز همان کسی یوس است که بود.

اکتاویوس - بیا انتونی برویم! خیانتگران، ما شما را بجنگ

۱ - بجنگیم و حرف نز نیم.

۲ - کنایه از خود اوست.

۳ - یعنی در جمع ماکه مخالفیم خائنی نیست.

۴ - اکتاویوس در این وقت ۲۱ ساله بود و بعقیده کسی یوس لایق مردن به

دست برو توس نبود.

ملی طلبیم. اگر امروز جرأت جنگ کردن دارید بمیدان بیایید و گرنه هر وقت که دل شما بخواهد.

(اکتاویوس و انتونی و لشکریانشان خارج میشوند)

کسی یوس - اکنون ای باد وزیدن گیر، ای موج برخیز وای کشتی شناوری کن! طوفان برخاسته و همه چیز در دست قضاست.

بروتوس - هان لوسی لیوس! گوش کن، باتو سخنی دارم.

لوسی لیوس - خداوندگار من! (بروتوس و لوسی لیوس دور از دیگران باهم سخن میگویند)

کسی یوس - مسالا!

مسالا - سردار من چه می گوید؟

کسی یوس - مسالا، امروز روز ولادت منست، در همین روز کسی یوس بدنیا آمده. دستت را بمن بده مسالا، تو شاهد من باش که بخلاف اراده ام مثل پمپی مجبورم که همه آزادیهای خودمانرا بر سر یک نبرد بگذارم. تو میدانی که من به اپیکور^۱ و عقیده اش سخت ایمان داشتم اکنون عقیده خود را تغییر میدهم و چیزهایی را که از آینده خبر می دهد تا حدی معتبر میشمارم. وقتی که از ساردیس می آمدمیم دو عقاب عظیم بروی درفش طلایه لشکر ما افتادند و بر آن نشستند و از دست سر بازان ما غذا خوردند و شکم خود آکنده و تا فلیپای، اینجا، با ما همراه بودند،

۱- پروان اپیکور معتقد نبودند که حوادث آینده را قبل از ظهور آثار و

علامت است.

امروز صبح پرواز کرده و رفته اند و بجای ایشان کلاغ و زاغ و زغن بر فراز سر ما میپزند و از بالا بما مینگرند، چنانکه گوئی شکاری ضعیفیم سایه آنها به سایه بانی بس مهلك میماند که لشکر ما در زیر آن قرار دارد و آماده جان سپردن است.

مسالا - چنین عقیده نداشته باشید.

کسی یوس - من فقط تاحدی بآن عقیده دارم، زیرا که تازه روحم و مصمم که با همه مخاطرات با عزم و اراده مقابل شوم.

بروتوس - چنین است^۱ لوسی لیوس.

کسی یوس - اکنون بروتوس بسیار شریف، امروز کاش خدایان موافق بمانند تا ما بصلح و دوستی ایام خود را بپیری برسانیم. ولیکن از آنجا که کارهای مردمان هنوز نامعین است بیایید تا در باره بدترین چیزی که ممکن است اتفاق افتد بحث کنیم، اگر ما در این نبرد مغلوب شویم آنوقت این آخرین بار است، آخرین بار، که باهم سخن میگوئیم. پس عزم شما بر چه کار است؟

بروتوس - بر حسب اصول فلسفه ای^۲ که بموجب آن «کی تو» را ملامت کردم که چرا خود را کشته است، نمی دانم چرا، اما در نظر من

۱- در وقتی که کسی یوس با مسالا مشغول سخن گفتن بود بروتوس به لوسی لیوس آهسته او امری میداد و تمام شدن مذاکرات کسی یوس و مسالا بلحن عادی بالوسی لیوس سخن میگوید.

۲- فلسفه افلاطونی انتحار را مذموم میشمارد.

اینکه از ترس آنچه ممکن است اتفاق افتد دوران عمر را کوتاه کنند کاری است پست و از سر جبن. پس خود را بانتظار مشیت خدایان قادری که در این پائین بر ما حکومت میکنند بصبر مسلح کنیم.

کسی یوس - پس اگر در این نبرد مغلوب شویم آیا راضی میشوی که فاتحان ترا در کوچه‌های روم بگردانند؟

بروتوس - نه، ای کسی یوس، نه، گمان مبر تو ای رومی شریف که بروتوس^۱ هرگز اسیر و در بند بروم برود. وی را طبعی است منیع تر از این، اما هم امروز کاری که در پانزدهم ماه مارس شروع شد پایان برسد، و من نمی دانم که آیا دوباره یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد یا نه. پس وداع ابدی کنیم. تا ابد الوداع، ای کسی یوس، تا ابد! اگر دوباره یکدیگر را ملاقات کنیم، خوب تبسم خواهیم کرد، وگرنه این نیک وداعی بوده است.

کسی یوس - تا ابد الوداع ای بروتوس، تا ابد! اگر دوباره ملاقات کردیم واقعاً تبسم خواهیم کرد وگرنه راست است این خوب وداعی بوده.

بروتوس - پس بسیار خوب، بییش برویم. وه! کاش انسان

۱ - قصد بروتوس خودکشی نیست، وی تصور میکند که با درجنگ کشته میشود یا غالب میگردد و اینکه عاقبت چاره‌ای جز انتحار نمی بیند در حقیقت مجازات اوست برای شرکت در قتل قیصر، زیرا که بتقیده او خودکشی کاری مذموم بود.

عاقبت کار امروز را پیش از فرارسیدنش می دانست. اما همین خود بس که روز بسر خواهد رسید و آنگاه عاقبت کار معلوم است. هان بیائید، برویم! (بیرون میروند)

صحنه دوم: میدان جنگ در دشت فیلپای
شیپور جنگ. بروتوس و مسالا داخل میشوند

بروتوس - سواره برو، سواره برو ای مسالا، سواره برو و این دستور نامه‌ها را بفوجهای^۱ که در طرف دیگرند بده (شیپور حاضر باش جنگ بصدای بلند) تا ایشان فوراً حرکت کنند، زیرا که در جناح اکتاویوس جز سستی نمی بینم و حمله‌ای ناگهانی ایشان را شکست می دهد. سواره برو، سواره برو مسالا، بگو همگی حمله کنند.

صحنه سوم: میدان جنگ در دشت فیلپای
شیپور جنگ. کسی یوس و تی تی نیوس داخل میشوند

کسی یوس - آه ای تی تی نیوس ببین، ببین او باش فرار میکنند، من خود با کسان خویشتن دشمن شده‌ام، این علمدار من که اینجاست می خواست فرار کند، من این مرد جبان را کشتم و علم را از او گرفتم.

تی تی نیوس - ای وای کسی یوس! بروتوس زودتر از وقتی که باید، فرمان داد و چون اندکی براکتاویوس غلبه کرد این غلبه بیش از آنچه باید بر سر شوقش آورد، سر بازاش بغارتگری افتادند، در حالی که انتونی همه ما را محاصره کرده است.

۱ - افواج جناح چپ که تحت فرمان کسی یوس است.

(پینداروس داخل میشود)

پینداروس - خداوندگار من ، دورتر فرارکن ، دورتر فرارکن ،
مارك انتونی درخیمه گاه توست ، ای سرور من ! پس ای کسی یوس شریف
فرارکن ، بجائی دورتر فرارکن .

کسی یوس - این تپه بقدری که باید دور است . نگاه کن ، نگاه
کن تی تی نیوس ، آیا آنجا که آتش می بینم خیمه گاه من است ؟
تی تی نیوس - آری خداوندگارم .

کسی یوس - تی تی نیوس اگر تو مرا دوست می داری براسب من
سوار شو و مهمیزت را در او فرو کن تا ترا به لشکریان آن طرف برساند
و باینجا بازگرداند تا من مطمئن شوم که سربازانی که در آن طرفند
دوستند یا دشمن .

تی تی نیوس - من به سرعت خیال باینجا باز خواهم گشت .
(بیرون میرود)

کسی یوس - برو ای پینداروس ، بر فراز آن تپه بالاتر شو ، دید
من همیشه بد بوده است ، خوب نگاه کن تی تی نیوس و بمن بگو که میدان
جنگ را چگونه می بینی : (پینداروس از تپه بالا میرود) در این روز
بود که من اول بار دم زدم . زمان دور خود را طی کرده است و هم در آنجا
که آغاز کردم تمام میکنم . عمر من دور خود را پیموده است . مرد ، خبر
چیست ؟

پینداروس - (از بالای تپه) آه خداوندگار من !

کسی یوس - خبر چیست ؟

پینداروس - تی تی نیوس را از هر طرف سوارانی محاصره کرده اند
که بجانب او میتازند ؛ با اینهمه او میتازد ، اکنون تقریباً بر او دست
یافته اند . الان تی تی نیوس ! الان بعضی پیاده میشوند ، وای ! او نیز پیاده
میشود ، او را گرفتند ! (فریاد) گوش کنید از خوشحالی فریاد میکنند .

کسی یوس - پائین بیا ، بیش از این نگاه مکن . وای چه جهانم
من که اینقدر زنده بمانم که بینم بهترین دوستم را در مقابل من گرفتار
کرده اند . (پینداروس پائین می آید) مردك بیا اینجا ، من ترا در پارت
باسیری گرفتم و آنگاه ترا بر آن داشتم که سوگند بخوری که اگر
جانت را نگیرم و آنچه بتو فرمان دهم که بکنی تو آن کنی . پس بیا
به سوگند خود عمل کن ، اکنون تو آزاد^۱ شو ، با این شمشیر خوب که در
دل قیصر فرو رفت این سینه را بشکاف ، برای جواب دادن نایست ، بیا قبضه
را بگیر و وقتی که چهره ام پوشیده شد ، چنانکه الان پوشیده است ، تو
شمشیر را فرو کن (پینداروس با وضربت میزند) ای قیصر ، با همان شمشیری
که ترا کشت . انتقام تو گرفته شد (می میرد)

پینداروس - پس من آزادم ! با اینهمه اگر جرأت داشتم که به

۱- پینداروس چندان بنجات تی تی نیوس علاقه دارد که فریاد میکند
الان وقت فرار است ، ولی البته صدای او از مسافتی بعید . بکوش تی تی نیوس
نمیرسد .

۲- بکشتن من از بندگی آزاد میشوی .

رای خود عمل کنم آزاد نمی‌بودم ای کسی یوس! پینداروس از این کشور دور خواهد گریخت، بجائی که هرگز هیچ رومی از او نشانی^۱ نگیرد. (بیرون میرود)

(تی تی نیوس و مسالا دوباره داخل میشوند)

مسالا - این بعوض آن، ای تی تی نیوس، زیرا سپاه بروتوس شریف اکتاو یوس را شکست داده است، همچنانکه انتونی فوجهای کسی یوس را **تی تی نیوس** - این مژده کسی یوس را بسیار تسلی خواهد داد. **مسالا** - کجا از او جدا شدی؟

تی تی نیوس - بر روی این تپه، بکلی نومید و پریشان، باغلامش پینداروس.

مسالا - آیا این که بر زمین افتاده او نیست؟

تی تی نیوس - خوابیدنش به زنده شبیه نیست. وای بردل من!

مسالا - آیا او این نیست؟

تی تی نیوس - نه، این او بود ای مسالا، اما دیگر کسی یوس نیست. ای خورشید غارب^۲، همچنانکه تو آغشته باشی سرخ فام خود در تاریکی شب فرو میروی روز کسی یوس هم در خون گلگونش غروب میکند. آفتاب

۱- پس از آن پینداروس دیگر دیده نشد و باین علت بعضی گفتند که مخدومش را کشت بی آنکه خود امر کرده باشد.

۲- خطاب بخورشید غارب با گفتار بروتوس در آخر همین صحنه بکلی مفایر است. بنا بقول بروتوس ساعت سه بعد از ظهر بوده است.

روم غروب کرده است، ایام ما بسر رسیده، ابر و شبنم خطر همه آمده و کارما شده است. نامطمئن بودن از نتیجه کار من باعث این عمل شد.

مسالا - نامطمئن بودن از نتیجه خوب باعث این عمل شده است.

ای خطای منفور، ای فرزند غصه و اندوه، تو چرا بفکر نقش پذیرا انسان چیزهائی مینمائی که وجود ندارد؟ ای خطا که نطفهات پیش از وقت بسته شده. تو هرگز بخوشی دنیا نمی آئی مگر آنکه مادری را که موجب هستی توست بکشی.

تی تی نیوس - هان پینداروس! پینداروس کجائی؟

مسالا - تی تی نیوس، تو در جستجوی او باش تا من بروم بملاقات بروتوس شریف و این خبر را در گوش او فرو کنم. میتوانم گفت «فرو کردن» زیرا فولاد سوراخ کننده و تیر زهر آلود در گوش بروتوس همان قدر خوش آیند خواهد بود که خبر این منظره.

تی تی نیوس - بشتاب ای مسالا، و من در این مدت در جستجوی

پینداروس خواهم بود. (مسالا بیرون میرود) چرا تو مرا پیش فرستادی ای کسی یوس شجاع؟ مگر نه من دوستان ترا ملاقات کردم؟ و مگر نه ایشان این تاج ظفر را بر سر من گذاشتند و مرا مأمور کردند که آن را بتو بدهم؟ آیا تو فریاد ایشان را نشنیدی؟ دریغ که تو همه چیز را بد تعبیر کرده ای اما بگیر، این تاج گل را بر پیشانی خود بگذار، بروتوس تو بمن امر کرد که آن را بتو بدهم و من بفرمان او عمل میکنم. ای بروتوس بشتاب بیا و بین که من کایوس کسی یوس را چگونه محترم داشتم. بر خست شما ای

خدایان^۱، این تکلیف يك رومی است، بیا ای شمشیر کسی یوس و قلب
تی تی نیوس را بجوی (خودش را میکشد)

(شیپور جنگ. مسالا دوباره داخل میشود بایروتوس و کی تو و
استراتور و والوم نیوس ولوسی لیوس)

بروتوس - ای مسالا بدنش افتاده است؟ کجا؟

مسالا - ببینید در آنجا، وتی تی نیوس درمانم اوست.

بروتوس - روی تی تی نیوس بآسمان است.

کی تو - وی کشته شده است.

بروتوس - ای جولوس قیصر، تو هنوز قادری، روح تو در این

عالم سیر میکند و شمشیرهای ما را بجانب احشاء خود ما بر میگردداند
(آواز خفیف شیپور جنگ)

کی تو - ای تی تی نیوس شجاع، نگاه کن!

بروتوس - آیا هنوز دو رومی دیگر مانند اینان هست؟ ای خاتم

همه رومیان، الوداع! محال است که روم هرگز نظیر ترا پیرورد. ای

دوستان، اشکی که من باین مرده مدیونم بیشتر از آن است که ادا کردنش

را مشاهده خواهید کرد. وقت خواهم یافت ای کسی یوس، وقت خواهم

یافت. پس بیایید و جسدش را به «تی ساس» بفرستید. مراسم دفنش در

اردوگاه ما نخواهد بود، مبادا که مارا دلسرد کند. لوسی لیوس بیا، و ای

۱ - بر حسب اصول فلسفه افلاطونی خود کشی مذهب است وتی تی نیوس به
کنایه میگوید که بی اجازه خدایان نمیتواند بمیل خود دست از زندگی بشوید.

کی تو ی جوان تو بیا برویم بمیدان جنگ. ای لی ییو و ای فلی ویوس،
لشکریان مارا عازم حرکت کنید. ساعت سه است وای رومیان باز پیش
از شب بخت خود را در يك جنگ دیگر خواهیم آزمود. (خارج میشوند)

صحنه چهارم: قسمتی دیگر از میدان جنگ

شیپور جنگ. سربازان هر دو لشکر جنگ کنار وارد صحنه میشوند و بعد
بروتوس و کی تو ولوسی لیوس و دیگران وارد میشوند.

بروتوس - ای هموطنان، هنوز، آری هنوز، مایوس نباشید.

کی تو - کدام حرامزاده است که مایوس باشد؟ که بامن می آید؟

من نام خود را در سراسر میدان جنگ اعلام میکنم. منم پسر مارکوس

کی تو، هان! دشمن ظالمان و دوست وطنم، منم پسر مارکوس کی تو، هان!

لوسی لیوس - و من بروتوسم، مارکوس بروتوس منم، بروتوس

دوست وطنم، مرا بروتوس بدانید. ای کی تو ی جوان شریف! آیا از پا

در آمده ای؟ آه اکنون تو هم مثل تی تی نیوس دلیرانه جان می دهی و چون

فرزند کی توئی باید محترم باشی.

سرباز اول - تسلیم شو یا بمیر!

لوسی لیوس - برای مردن تسلیم میشوم و بس. این مبلغ هم هست

(باو پول می دهد) که مرا فوراً بکشی، بروتوس را بکش و بکشتنش

مقتخر باش.

۱ - لوسی لیوس رجز میخواند و خود را بروتوس مینامد برای آنکه بجای

او گرفتارش کنند و بروتوس زنده بدست دشمن نیفتد. این مطلب از آخرین

گفتار او در جواب اتونی در صحنه چهارم بخوبی هویدا است.

سرباز اول- ما نباید بکشیم. اسیری شریف!

سرباز دوم- هان، جا بدهید! به انتونی بگوئید که بروتوس گرفتار شده است.

سرباز اول- خبر را من خواهم داد. این خود سردار است که می آید. (انتونی وارد میشود)

بروتوس گرفتار شده، بروتوس گرفتار شده است، خداوندگار من! انتونی - وی کجاست؟

لوسی لیوس- صحیح و سالم ای انتونی، بروتوس کاملاً صحیح و سالم است. بجزرات بتو اطمینان می دهم که هیچ دشمنی هرگز بروتوس شریف را زنده نخواهد گرفت. خدایان او را از تنگی چنین بزرگ حفظ کنند. هر وقت که او را بیابید، چه زنده چه مرده، وی را مثل بروتوس^۱ خواهید یافت، مثل خودش.

انتونی - رفیق این بروتوس نیست. اما بشما اطمینان می دهم که غنیمتی است که ارزش آن کمتر نیست. این مرد را صحیح و سالم نگاه دارید و با او همه نوع مهربانی کنید. من خوشتر دارم که چنین مردانی دوستم باشند تا دشمن. بروید و ببینید که آیا بروتوس زنده است یا مرده و برای ما درخیمه اکتاویوس خبر بیاورید که کارها بر چگونگی است (بیرون میروند)

۱- یعنی من بروتوس نیستم.

صحنه پنجم: قسمتی از میدان جنگ

بروتوس و داردانیوس و کلیتوس و استراتو و والومنیوس داخل میشوند.

بروتوس - بیائید ای بقیه قلیل دوستان بر روی این صخره بیاریم

کلیتوس- استاتی لیوس نور مشعل را نشان داد، اما ای خداوندگار

من وی باز نگشت. او را یا گرفته اند یا کشته اند.

بروتوس - بنشین ای کلیتوس، لغتش همان کشتن است و این

کاری است رائج. گوش کن کلیتوس (بنجوی سخن میگوید)

کلیتوس - چه؟ من! خداوندگارم؟ نه اگر همه دنیا را بمن بدهند

بروتوس - پس خموش، هیچ نگو.

کلیتوس- مرا خوشتر آن است که خود را بکشم.

بروتوس - گوش کن داردانیوس (بنجوی سخن میگوید)

داردانیوس- آیا من چنین کاری بکنم؟

کلیتوس- داردانیوس!

داردانیوس - ای کلیتوس!

کلیتوس- بروتوس چه خواهش شومی از تو کرد؟

داردانیوس- که او را بکشم ای کلیتوس. نگاه کن وی در اندیشه

است.

کلیتوس- اکنون این ظرف^۱ شریف چنان مالا مال غم است که

هم از چشمانش لبریز میشود.

۱- کنایه از انسان، و شکسپیر این استعاره را مکرر بکار برده است.

بروتوس - اینجا بیا ای والوم نیوس مهربان ویک کلمه بشنو.
والوم نیوس - خداوندگار من چه میگوید؟
بروتوس - ای والوم نیوس این مطلب را میگوید که روح قیصر دوبار در شب بر من نمایان شد. یکبار در ساردیس و همین دیشب اینجا در میدان جنگ فیلیپای. من می دانم که ساعت مرگم رسیده است.
والوم نیوس - چنین نیست خداوندگارم.

بروتوس - نه یقین دارم که چنین است والوم نیوس، تو اوضاع را می بینی که بچه سان میگذرد. ای والوم نیوس دشمنان ما مارا شکست داده و بگودال هلاک کشانده اند. (آهنگ خفیف شیپور جنگ) شایسته تر آن است که ما خود در آن بجهیم تا آنکه تأمل کنیم و ایشان ما را بدرون بیندازند. ای والوم نیوس مهربان تو می دانی که ما دوتن باهم بمدرسه رفتیم، بحق همان محبت قدیم از تو تمنا میکنم که قبضه شمشیر مرا بگیر تا خود را ازدمش بگذرانم.

والوم نیوس - این کار دوست نیست وای خداوندگار من. (هنوز آهنگ نبرد بگوش می رسد).

کلیتوس - فرار کن، خداوندگارم، فرار کن! اینجا جای قرار نیست بروتوس - خدا حافظ تو، و تو، و تو ای والوم نیوس، استراتو، تمام این مدت تو در خواب بوده ای، خدا حافظ تو نیز ای استراتو. هم وطنان دلم شاد است که تاکنون در همه عمر کسی نیافته ام که با من صدیق نباشد. افتخاری که از شکست این روز نصیب من خواهد شد بیش از

افتخاری است که اکتاویوس ومارک انتونی از این نوع فتح ننگین بآن خواهند رسید. پس یکبار خدا حافظ شما همه، زیرا زبان بروتوس داستان حیات او را تقریباً بیایان رسانیده است. شب بر چشم من سنگینی میکند استخوانهایم که زحمت نیل باین لحظه را کشیده اند میخواهند بیاسایند (آهنگ نبرد. فریادی از درون میگوید «فرار، فرار»)

کلیتوس - فرار کن، خداوندگارم، فرار کن!

بروتوس - بروید من هم به دنبال شما می آیم (کلیتوس، داردانیوس و والوم نیوس بیرون میروند) ای استراتو از تو خواهش میکنم که مددکار خداوندگار خود باشی. تو مردی صاحب قدری، در زندگیت رایحه ای از شرف بوده است. پس شمشیر مرا نگاه دار و روی خود را بگردان تا من خود را ازدمش بگذرانم. چنین میکنی ای استراتو؟

استراتو - اول دست خود را بمن بده. الوداع ای سرور من!

بروتوس - الوداع ای استراتوی مهربان. ای قیصر، اکنون آرام گیر^۱ من ترا بانصف این میل و علاقه هم نکشتم^۲.

(خود را ازدم شمشیر میگذراند و می میرد)

(آهنگ نبرد. عقب نشینی. اکتاویوس و انتونی و ساللا و لوسی لپوس و لشکریان شان داخل میشوند.)

اکتاویوس - این مرد کیست؟

۱ - بروتوس کمان میکند که بامردن او روح قیصر آرام میگیرد.

۲ - اشاره به تردید او در کشتن قیصر است و اکراهش از این کار.

مسالا- نوکر ارباب من است. استراتو اربابت کجاست؟
 استراتو - آزاد ازبندی که تو در آئی ای مسالا. فاتحان جز
 اینکه اورا بسوزانند کاری نمیتوانند، زیرا که بروتوس درخوشتن غالب
 آمد و افتخار مرگ او از آن هیچ کس دیگر نیست.
 لوسی لیوس - بروتوس هم باید چنین باشد. من ازتوسپاسگزارم
 که صدق گفتار لوسی لیوس را ثابت کردی!

اکتاو یوس - همه کسانی که خدمت بروتوس را کرده اند در خدمت
 من پذیرفته خواهند شد. مردك آیا میخواهی که ایامت را با من بگذرانی؟
 استراتو - آری، اگر مسالا مرا بتو بسپارد.

اکتاو یوس - چنین کن ای مسالای مهربان.

مسالا - ای استراتو، سرور من چگونه مرد؟

استراتو - من شمشیر را نگاه داشتم و او خود را از دمش گذرانید
 مسالا - ای اکتاو یوس پس او را بملازمت اختیار کن که آخرین
 خدمت را به سرور من کرده است.

انتونی - این در میان ایشان شریفترین رومیان بود. همه توطئه
 گران، الا او تنها، آنچه را که کردند از حسد قیصر بزرگ کردند. او
 تنها از سر صدق بخیراندیشی همه برای مصلحت عام یکی از ایشان شد.
 زندگیش شریف بود و عناصر در وجودش چنان بهم آمیخته بود که

۱- اشاره به آخرین گفتار لوسی لیوس در صحنه چهارم که «هیچ دشمنی
 هرگز بروتوس شریف را زنده نخواهد گرفت.»

طبیعت بتواند برپا بایستد و بهمه دنیا بگوید «این مرد بود!».
 اکتاو یوس - بر حسب فضیلتش با او رفتار کنیم. با احترام تمام
 مراسم تدفین بجا آوریم. جسدش امشب درخیمه من قرار خواهد گرفت،
 مثل سر بازی که در لباس شرافت خود باشد. پس سر بازان را به استراحت
 بخوانید و ما برویم و افتخارات این روز خوش را قسمت کنیم. (خارج
 میشوند)

پایان

نمایشنامه «جولیوس قیصر» در زمان حیات شکسپیر
چاپ اول نمایشنامه انتشار نیافت، بلکه برای اولین بار جزو مجموعه آثار
جولیوس قیصر شکسپیر، که بنام «قطع رحلی» ۱۶۲۳، خوانده میشود
و با دقت فراوان به چاپ رسیده منتشر گردید. اشکالاتی
که در نمایشنامه‌های شکسپیر در نتیجه مغلوط بودن چاپ اصلی بوجود آمده در
این نمایشنامه کمتر است.

مجموعه مزبور در نوامبر ۱۶۳۳، یعنی سه ماه بعد از فوت «آن»^۲ زن
شکسپیر، توسط اتحادیه‌ای که بوسیله «جاگارد»^۳ و «ادوارد بلاونت»^۴ و «داسمیت»^۵
و «داسپلی»^۶ اداره میشد تقریباً در یک هزار صفحه به چاپ رسید. این کتاب برای
دو نفر از هواخواهان صمیمی و همکاران شکسپیر در هنر پیشگی بنام «هنری کندل»^۷
و «جان همینگ»^۸ بطبع رسید و مشتمل بر سی و شش نمایشنامه بود ولی قطعات
شعری شکسپیر را دربر نداشت.

تاریخ نگارش
جولیوس قیصر
قرائنی که تاریخ نگارش هر يك از نمایشنامه‌های
شکسپیر را تعیین می‌کند بر دو نوع است: قرائن خارجی
و قرائن داخلی.

- | | | |
|-----------------|--------------|-------------------|
| W. Jaggard - ۳ | Anne - ۲ | Folio of 1623 - ۱ |
| W. Aspley - ۶ | I. Smith - ۵ | Edward Blount - ۴ |
| John Hemyng - ۸ | | Henry Condell - ۷ |

مسئولیت هر گونه اشتباهی در این ضمائم بمعهده بنگاه است

معمولاً قرائن خارجی قطعی‌تر و نتیجه بخش‌تر است. قرائن قرائن خارجی مزبور را، چنانکه از اسمش پیداست، باید در خارج از خود نمایشنامه جستجو کرد. از جمله این قرائن میتوان بنکات ذیل توجه کرد:

- ۱- قطع نمایشنامه در چاپ نخستین.
 - ۲- سوابق موجود در دفاتر مؤسسه چاپ کتاب.
 - ۳- اشاراتی که در نشریات دیگر که همزمان با نمایشنامه بوده و تاریخ انتشار آنها معلوم است وجود دارد.
- بطور کلی قرائن داخلی دوره انتشار نمایشنامه را به نحو قرائن داخلی تقریب معین میکند و گاهی هم تاریخ دقیق بدست میدهد. از این جمله میتوان بنکات ذیل توجه کرد:
- ۱- اشاراتی در نمایشنامه به وقایعی که تاریخ وقوع آنها معلوم است.
 - ۲- شیوه پرداختن بموضوع و نحوه فکر و خصایص کلی نمایشنامه.
 - ۳- نکات مربوط به سبک از قبیل: وزن و قافیه، کثرت و قلت تمثیلات شاعرانه، عده اشارات و کنایات با سامی داستانهای یونان و رم قدیم.
- تاریخ احتمالی تاریخ نگارش نمایشنامه جولیس قیصر بدقت معلوم نیست، ولی بدلائل ذیل حدس قریب یقین این است که نمایشنامه مزبور سال ۱۶۰۰ نگاشته شده است:
- نام جولیس قیصر جزء صورتی که توسط «میر»^۱ از نمایشنامه قرائن خارجی های شکسپیر تهیه شده و در سال ۱۵۹۸ منتشر گردیده است نیست، بنابراین می‌توان گفت که نمایشنامه مزبور بعد از سال ۱۵۹۸ نگاشته شده است.

بعضی عبارات کتاب «سرمشق شهیدان»^۲ تألیف «ویور»^۳ که سال ۱۶۰۱

Mere - ۱ Mirror of Martyrs - ۲ Weever - ۳

منتشر گردیده اشاره به نمایشنامه شکسپیر دارد، مثلاً این عبارت: «گفتار بروتوس در گروه مردم مؤثر افتاد و چنین پنداشتند که قیصر مردی جاه طلب بود، ولی هنگامی که مارک انتونی لب به سخن گشود و از نیکی‌های وی یاد کرد آنگاه بروتوس شخصی بد سرشت جلوه کرد»

از این اشاره به «جولیس قیصر» معلوم میشود که نمایشنامه مزبور بایستی قبل از سال ۱۶۰۱ نگاشته شده باشد.

در نمایشنامه «هملت» که سال ۱۶۰۲-۱۶۰۱ نوشته شده چندین جمله هست که در آنها شاعر ظاهراً به نمایشنامه جولیس قیصر اشاره می‌کند. مثلاً «پولونیوس»^۱ در صحنه دوم از پرده سوم می‌گوید: «من نقش جولیس قیصر را ایفا کردم. من در کاپی تول کشته شدم؛ بروتوس مرا بقتل رسانید».

این قرائن با قرائن داخلی که از خود نمایشنامه برمی‌آید مفسرین جدید آثار شکسپیر را معتقد نموده که جولیس قیصر در سال ۱۶۰۰ نوشته شده است.

از جمله این قرائن این است که سبک و طرز فکر و جمله بندی قرائن داخلی جولیس قیصر بسیار به هملت و نمایشنامه‌های دیگر همان دوره شبیه است.

ایندو از نظر ماجرای داستان و از نظر سبب و روحیه قهرمانان تراژدی قیصر بهم شباهت فراوان دارند:

و تراژدی هملت^۱ - تراژدی بودن هر دو نمایشنامه بیشتر مبتنی بر سبب و طرز فکر اشخاص داستان است تا بر وقایع و پیش آمدهای داستان.

۲- در این نمایشنامه‌ها سخن از فاجعه و سرنوشت غم‌انگیز دو مرد است که می‌بینند باید وظیفه بزرگی را انجام دهند و بانجام دادن این وظیفه نیز

بسیار مشتاقند، ولی خود را قادر با اجرای آن نمی‌یابند. این دومرد «بروتوس» و «هملت» اند که هر دو دچار شکست می‌شوند. افکار بروتوس بیشتر متمایل به کمال مطلوب و حقوق معنوی است، و هملت نیز که مردی حساس و صاحب نظر است به وظایف معنوی نظر دارد. هیچیک از تردید باطنی برکنار نیستند.

۳- وقایع داستان در هر دو داستان بر مدار «قتل» قرار دارد. چنانکه در تراژدی هملت پدر هملت و در تراژدی قیصر جولیس قیصر کشته میشوند و در هر دو داستان روح یا شیخ شخص مقتول سهم نسبتاً مهمی در نمایشنامه دارد. ۴- بنظر می‌رسد که در هر دو نمایشنامه مسئله مرگ و زندگی، انتقام، سرنوشت، خرافات مذهبی شکسپیر را بخود مشغول داشته‌است.

نمایشنامه «قصاص» با اینکه از نوع «کمدی» است مملو از مقایسه نمایشنامه افکار جدی و نگرانی و اضطراب است و نکات اخلاقی بسیار جولیس قیصر دارد. بعضی از قسمت‌های آن یادآور قطعاتی از تراژدی هملت با هملت و نمایشنامه است.

«قصاص»^۱ مثلاً خطابه «دوک» در نمایشنامه «قصاص» حاوی نکاتی است که قطعه معروف «بودن یا نبودن» را در تراژدی هملت بخاطر می‌آورد. همچنین است گفته «کلادیو»^۲ که با عبارت «و اما مردن و بجائی نامعلوم رفتن» شروع می‌شود.

با این همه «مالون»^۳ عقیده دارد که نمایشنامه جولیس قیصر فرضیه دیگر در سال ۱۶۰۷ نگاشته شده. بعضی محققین دیگر از «قبیل» در باره تاریخ «دریک»^۴ و «اسکناو»^۵ و «فلی»^۶ و «نایت»^۷ نیز از این عقیده نگارش نمایشنامه پیروی کرده‌اند.

مهمترین دلیلی که این دسته از محققین اقامه می‌کنند این است که نمایشنامه جولیس قیصر باید با دو نمایشنامه دیگر که مربوط به

۱- Measure for Measure ۲- Clavio ۳- Malone

۴- Drake ۵- Skottowe ۶- Fleay ۷- Knight

تاریخ روم است و در پی این نمایشنامه می‌آید، یمتی «انتونیتی و کلئوپاترا»^۱ و «کریولانوس»^۲ تقریباً هم‌زمان باشد و چون دو نمایشنامه اخیر در سالهای ۱۶۰۷-۸ نوشته شده محتمل است که نمایشنامه جولیس قیصر نیز اندکی قبل از آنها تألیف یافته باشد.

با اینهمه بنظر می‌رسد که سبک تحریر و تنظیم این نمایشنامه‌ها حاکی از فاصله طولانی است.

جشن «لوپر کالیا» اتفاق میافتد، درحالیکه بموجب تاریخ پیروزی قیصر تقریباً شش ماه زودتر از جشن مزبور روی داده است.

همچنین در نمایشنامه شکسپیر قیصر در کاپی تول بقتل میرسد، در صورتیکه طبق تاریخ پلوتارک قیصر در مجلس سنا کشته شد.

باز در نمایشنامه، قتل قیصر و خطابه‌هایی که در روز تشییع ایراد شده و نیز ورود اکتاویوس به روم در یک روز اتفاق می‌افتد، در صورتی که در تاریخ پلوتارک خطابه بروتوس روز بعد از قتل قیصر و خطابه آنتونی دو روز بعد ایراد شده. البته علت اینکه شکسپیر این وقایع را که در حقیقت با فواصل بیشتر اتفاق افتاده در یک روز جمع کرده این است که شاعر نامدار انگلیس کوشیده است از رسم و شیوه بعضی درام نویسان که وقایع را در فواصل زمانی طولانی قرار میدهند احتراز جوید. با محدود کردن فواصل زمانی طبعاً تنظیم محل وقوع حوادث آسانتر میشود. مثلاً حوادث نمایشنامه در سه شهر «روم» و «ساردیس» و «فیلیپای» اتفاق می‌افتد و اگر «بولونیا» هم بر آن اضافه میکردید نه تنها چیزی بر نمایشنامه افزوده نمیشد بلکه وحدت هنری آن نیز فدای این تفصیل می‌گردید. شکسپیر کوشیده است تا فقط لازم‌ترین و اساسی‌ترین جنبه‌های وقایع ذکر شود.

۱- شکسپیر در پروراندن سنجیه جولیس قیصر، از تغییرات در شخصیت تاریخ که وی را «بزرگترین سرباز و بزرگترین اشخاص نمایشنامه سیاستمدار دنیا» قلمداد می‌کند پیروی نکرده، بلکه او را تاحدی خودبین و لاف‌زن و تملق‌پسند و در عین حال خرافاتی و علیل‌المزاج معرفی می‌کند.

۲- بروتوس در تراژدی قیصر، دوستی نزدیکتر از آنچه به قیصر بود معرفی شده.

۳- کسی‌یوس و آنتونی در نمایشنامه شکسپیر نجیب‌تر از آنچه پلوتارک آنها را وصف میکند قلمداد شده‌اند.

شکسپیر مطالب نمایشنامه جولیس قیصر را روش شکسپیر در نگارش اصولاً از کتاب «زندگی مردان شهیر» اثر تراژدی قیصر پلوتارک، ترجمه «سرتامس نرت»، اقتباس کرده است که چاپ دوم آن در ۱۵۹۵ انتشار یافت.

گذشته از شرح زندگانی قیصر و بروتوس، در این کتاب نکاتی چند از شرح زندگی مارکوس آنتونیوس و سبسون نیز مورد استفاده شکسپیر قرار گرفته است.

نمایشنامه جولیس قیصر نمونه درخشانی از استعداد شکسپیر در تبدیل وقایع تاریخ به «درام» و تغییر نثر به نظم است، بدون اینکه داستان از صورت اصلی خود خارج شود. شکسپیر در نگارش نمایشنامه خود از وقایعی که پلوتارک ذکر نموده پیروی کرده و آنرا بجای شمر آراسته است.

در بعضی قسمتها شکسپیر ناچار شده برخی تغییرات در وقایع تاریخی که پلوتارک ذکر نموده بدهد، ولی این تصرفات آنقدر نیست که اصول وقایع را تغییر دهد. مثلاً بنابر نمایشنامه، پیروزی قیصر در صحنه اول در همان روز

علت اینکه شکسپیر این تغییرات را جائز دانسته این است که اگر عظمت حقیقی قیصر توصیف شده بود حسن شفت ما از رهبران جمهورخواه یکباره سلب میگردد. شکسپیر با بهتر جلوه دادن سجنه توطئه گران و بزرگ نشان دادن معایب قیصر بر گیرندگی این تراژدی افزوده است.

همچنین با معرفی پروتوس بعنوان دوست قیصر، با صمیمیتی بیش از آنکه در تاریخ پلوتارک توصیف گردید، جنبه معنوی شخصیت پروتوس بزرگتر جلوه گرمیشود.

برخی از مفسرین می گویند عنوان نمایشنامه شکسپیر در باره عنوان
حقاً می بایست « پروتوس » انتخاب شده باشد نه
نمایشنامه « جولیس قیصر » زیرا قهرمان واقعی داستان در
حقیقت پروتوس است. قیصر فقط در سه مورد ظاهر
می شود و در هیچیک از موارد کار مهمی انجام نمی دهد و فقط کلمات پرطمطراقی
ادا میکند.

ولی ایراد فوق چندان بجا نیست، زیرا درست است که قیصر به آن معنی که پروتوس قهرمان داستان محسوب می شود نیست، ولی در حقیقت روح محرک داستان و موضوع درام بشمار می آید.

همچنین با اینکه قیصر در صحنه اول از پرده سوم بقتل می رسد نفوذ او تا آخر نمایش ادامه می یابد و جریسان داستان بر اساس قدرت معنوی او قرارداد.

از طرف دیگر اصولاً نمایشنامه جولیس قیصر پیروزی راه و رسم قیصر را بر روش جمهورخواهان نشان میدهد. درست است که جمهورخواهان قیصر را کشتند ولی روح او را هرگز نتوانستند نابود سازند، چنانکه در پرده پنجم پروتوس نیز در این جملات بقوت تأثیر روح قیصر اقرار می کند: «ای قیصر، تو هنوز قادری...»، ولی رویهم رفته ایراد باینکه چرا نام نمایشنامه بجای جولیس قیصر « پروتوس » انتخاب نشده مثل این است که به «میلتون» ایراد کنند

چرا اثر جلاویدان خود «بهشت گمشده» را بنام قهرمان داستان که «شیطان» است نامگذاری نکرده است.

نمایشنامه جولیس قیصر باید از دو نظر مورد توجه حکمت نمایشنامه قرار گیرد.

اولاً بعنوان «نمایشنامه سیاسی» و ثانیاً بعنوان «تراژدی سجاایه»^۱. مضمون سیاسی نمایشنامه قیصر انحطاط رژیم جمهوری در روم و آغاز رژیم استبداد قیصری است، چنانکه در صحنه اول نمایشنامه روح سلطنت خواهی مردم بخوبی جلوه گر می شود. همچنین در پرده سوم، مردم که از سخن پروتوس بهیجان آمده اند طالب شاهی می شوند و فریاد می زنند «وی قیصر شود...». صفات خوب قیصر در وجود پروتوس بتاج کمال آراسته خواهد شد.

ملت خواهان رهبری است که معتمد او باشد و این رهبر همانا خود جولیس قیصر است. جولیس قیصر بنیان گذار امپراطوری روم بود که برادر زاده او «اگوستوس»^۲ با تأسیس سلطنت استبدادی بآن صورت قطعی بخشید.

حکمت اخلاقی نمایشنامه که از سجاای بازیکنان آن سرچشمه میگیرد اینست که هرگز نیکی از بدی نمیزاید و خیر از شر پدید نمی آید. پروتوس خردمند و شجاع و پاک سرشت بود، ولی زندگی خود را با اشتباهی بزرگ تباه ساخت. وی جنایتی مرتکب شد تا بکمان خود از جنایتی بزرگتر احتراز کند ولی نتیجه عمل او این بود که بدبختی بزرگتری گریبانگیر او و کشورش شد.

همانطور که هر عمل کاملی دارای آغاز و سیر صعودی ساختمان نمایشنامه و اوج و سیر نزولی و نتیجه است، در درام کامل هم پنج مرحله می توان تشخیص داد. گاه نیز پیش از آغاز داستان اصلی مقدمه ای است که بیننده را برای شروع داستان آماده می کند.

در نمایشنامه جولیس قیصر صحنه اول در حکم مقدمه است که بیننده را بسوی داستان می‌کشاند. در این مقدمه شکسپیر در حقیقت ماجرای داستان را پی‌ریزی می‌کند.

آغاز درام در این نمایشنامه در صحنه دوم از پرده اول هنگام ملاقات بروتوس و کسی‌یوس است.

در این نمایشنامه عبارت از فراهم آمدن توطئه و اقدامات توطئه‌گران و همچنین توصیف رفتار و سنجیه قیصر است. *rising action*
سیر صعودی

مرگ قیصر است که در حقیقت درام را به منتهای قوت خود می‌رساند. *climax*
اوج

شامل کلیه وقایع بین جشن پسانزدهم مارس و جنگ فیلیپای است. در اینجا است که درام نویس باید توجه بیننده را که در سیر صعودی داستان جلب شده همچنان نگهدارد و مراقبت کند که این توجه زائل نشود. *turning point*
سیر نزولی

نتیجه سیر و تحولی است که در طی داستان پرورانده می‌شود، مثلاً جنگ فیلیپای نتیجه قتل قیصر است و شکست بروتوس و کسی‌یوس و خودکشی ناگهانی آنها در نتیجه تحولی است که در جریان داستان در روحیاتشان پدید می‌آید.

داستان جولیس قیصر همواره موضوع جالب توجهی برای درام نویسان بوده است. در ۱۵۷۸ یک تراژدی فرانسوی در این باره در پاریس منتشر گردیده بود. نمایشنامه‌هایی که نویسندگان معاصر شکسپیر در موضوع «استیفن گسن»^۱ در سال ۱۵۷۹ از نمایشنامه‌ای نام جولیس قیصر می‌برد که تحت عنوان «تاریخ قیصر و پمپی» منتشر شده بود. در سال ۱۵۸۲ نمایشنامه‌ای بزبان لاتین نگارش نوشته‌اند «دکتر ریچارد ایدز»^۲ در موضوع قتل قیصر در دانشکاه اکسفورد به معرض نمایش گذارده شد.

در ۱۶۰۲ شعرائی بنام «ماندی»^۱ و «دریتون»^۲ و «وبستر»^۳ و «میدلتن»^۴ نمایشنامه‌ای بنام «سقوط قیصر» نگاشتند، و در ۱۶۰۷ «الکساندر»^۵ اربل آف استرلین، نمایشنامه جولیس قیصر خود را منتشر ساخت.

توجه بقواعد پرورش سنجیه در درام نویسی دارای پرورش سنجیه اهمیت بسزائی است و رعایت قواعد مزبور بیش از در نوشتن نمایشنامه توجه به وحدت زمان و مکان که در نظر نویسندگان کلاسیک آنقدر اهمیت داشت در حسن تأثیر درام مؤثر است. شکسپیر نیز برای این نکته اهمیت خاص قائل است و در آثار خود آن را دقیقاً رعایت کرده. قواعدی که درام نویسان معتبر معمولاً رعایت کرده‌اند عبارتست از:

که بموجب آن هر يك از اشخاص نمایشنامه باید همه جا با مشخص بودن سنجیه خاص خود ظاهر گردد و سنجیه وی در طی ماجرای داستان پرورانده شود. اشخاصی که سنجیه آنها در جریان داستان مؤثر است باید خوی و خصلت مشخص داشته باشند، مثلاً در نمایشنامه جولیس قیصر وطن پرستی بروتوس، جاه‌طلبی قیصر و حسد کسی‌یوس از نکات اساسی سنجایای آنهاست.

هیچ چیز بهتر از تضاد مشخص سنجایا و روحیات نیست. ۲- تضاد مثلاً اگر بخیلی را در مقابل مسرفی قرار دهند درجه اسراف این و بخل آن بهتر جلوه می‌کند. در نمایشنامه جولیس قیصر با قرار گرفتن کسی‌یوس در مقابل بروتوس، و انتونی در مقابل اکتاویوس سنجایای آنها بهتر مشخص می‌شود.

۳- استواری اشخاص نمایش باید در سنجیه و اخلاق خود استوار باشند. گاهی ممکن است سنجیه آنها مانند سنجیه «هملت» پیچیده

باشد، ولی در هر حال سجدۀ آنها باید دارای استقرار و دوام باشد و تماشاگر یا خواننده بتواند آنان را با روحیات مشخص و استوار در نظر آورد.

اشخاص نمایش باید مستقیماً در ماجرای داستان مؤثر باشند
۴- مؤثر بودن و ماجرای داستان باید ناشی از طبیعت و سجدۀ اشخاص مهم نمایش باشد، چنانکه در نمایشنامه قیصر قتل قیصر ناشی از جاه طلبی و تکبر او و وطن پرستی و حقیقت پرستی بروتوس و حسد کسی یوس است.

اشخاص مهم نمایش

جولیوس قیصر را در تاریخ مردی توانا و سربازی رشید و سیاستمداری چیره دست می یابیم، ولی شکسپیر گوشه هائی از رفتار و سجدۀ او را پرورانده است که بیشتر بکار نمایشنامه او می آمده، یعنی او را کم و بیش مردی جاه طلب و مغرور و تملق دوست نشان می دهد.

اما پیدا است که شکسپیر خود بعظمت قیصر واقف بوده و این نه تنها از آنچه اشخاص دیگر نمایشنامه درباره او می گویند بر می آید، بلکه از آنچه شکسپیر در سایر نمایشنامه های خود نیز درباره قیصر گفته است آشکار می شود. «هسن» در کتاب «زندگانی و هنر و سجدۀ شکسپیر»^۲ می گوید که قیصر در صحنه های نمایشنامه شکسپیر مطابق سجدۀ واقعی خود معرفی نشده و سخنانی که شکسپیر در دهان او گذاشته است با شخصیت تاریخی او کاملاً سازگار نیست. قیصر بنحوی که در نمایشنامه شکسپیر نموده شده است مردی است سطر و میان تهی و مغرور و لاف زن، و این از حقیقت بسیار دور است، زیرا سجدۀ

قیصر در عین استحکام گاه نیز نرم و ملایم بوده است.

در نمایشنامه شکسپیر نبوغ نظامی و عظمت قیصر چندان مورد توجه قرار نگرفته، و اگر گاهی هم اشاره به عظمت قیصر شده مانند اینست که از قلم شکسپیر بدر رفته باشد، چنانکه در صحنه اول از پرده اول دادرسان پس از بزرگ جلوه دادن عظمت پمپی عامه را بآن علت که قیصر را محترم داشته و در پایش گل افشانده اند مورد تحقیر قرار میدهند و میگویند: «در راه کسی که بر فرزندان پمپی غالب آمده است گل می افشانید»

در صحنه دوم از پرده دوم خود قیصر نیز با غرور تمام به پیروزی های خود اشاره کرده میگوید:

«آیا من در کشور گشائی دست باین دوری دراز کرده ام که بر سرم بریش سفیدان حقیقت را بگویم؟»

در صحنه اول از پرده سوم آنتونی خطاب به جسد او میگوید:

«توئی ویرانه وجود شریفترین مردی که در دوران روزگار زندگی کرده است»، و بعد با هیجان خاصی می پرسد:

«ای قیصر توانا! این توئی که چنین پست افتاده ای؟ آیا فتوحات و افتخارات و پیروزی ها و غنائم تو همه باین مقدار اندک نقصان پذیرفته است؟ شکسپیر بمقام بزرگ قیصر نزد رومیان وقوف کامل داشته و در هر کجا ضرورت داشته مقام و اهمیت او را در میان مردم روم نشان داده است، چنانکه از عبارات ذیل که مارك آنتونی در صحنه دوم از پرده اول می گوید برمی آید:

«وقتی که قیصر میگوید این کار را بکن آن کار انجام یافته است.»

در پرده اول - صحنه دوم، وقتی کسکا مردم را برای شنیدن سخن قیصر بسکوت دعوت میکند گوئی قیصر علامه دهر است که لب بسخن میکشاید:

«خاموش! قیصر سخن میگوید»

قیصر نفوذ و تفوق خود را بر طبقه نجبا و اعضاء سنا و عامه مردم چنان

استوار ساخته بود که وقتی خشکین می گردید «کسان دیگر مانند گروهی حقیر و ناچیز بنظر می آمدند».

قیصر برای مردم مقامی لازم شده بود و وقتی کشته شد مردم پیشنهاد کردند که بروتوس مقام او را اشغال کند: «وی قیصر شود... صفات خوب قیصر در وجود بروتوس بتاج کمال آراسته خواهد شد».

در نمایشنامه شکسپیر قیصر بصفه تواضع که خاص مردان بزرگ واقعی است آراسته نیست و بالعکس حالت غرور و تکبر و صفت تملق پسندی وی چنان نشانی در او بجای گذاشته که خود را خداوندگار عالم تصور می کند و اغلب خود را بسوم شخص می خواند، مثلاً می گوید «قیصر برگشت و شنید» و یا «قیصر خطا نمی کند» و یا در صحنه دوم از پرده دوم با غرور فراوان چنین میگوید:

«چیزهایی که مرا تهدید میکردند هرگز جز پشت مرا ندیده اند، وقتی که روی قیصر را ببینند ناپدیدند».

و در پرده سوم - صحنه اول: اگر من مثل شما می بودم ممکن بود متأثر شوم. اگر من می توانستم بالتماس دیگران را متأثر کنم التماس و درخواست مرا متأثر می ساخت. ولی من مثل ستاره قطبی پایدارم و در پرده سوم - صحنه اول: «عقب یرو، آیا میخواهی که المپ را بر کنی؟»

بسا که این زبان گزافه گو پرده ای بر روی ترس عمیق و باطنی او می افکند، چه از موارد دیگر نمایشنامه برمی آید که وی میان ترس و غرور در کشمکش بوده. در این باره «چارلز نایت» می نویسد که قیصر همیشه سعی می کرد آنطور که نیست جلوه کند و در حقیقت حتی برای دوستان خود صنعت و تظاهر می کرد، چنانکه در پرده اول - صحنه دوم چنین میگوید: «من خوشتر دارم بتو بگویم که از چه باید ترسید تا آنکه من خود از چه می ترسم».

زیرا که من همیشه قیصرم.»

قیصر در این تراژدی به تملق اطرافیان علاقه فراوان دارد و از آن لذت میبرد. «دی سی یوس» با بیان طعنه آمیز در پرده دوم - صحنه اول درباره او چنین میگوید: «اما وقتی که باو میگویم که وی از متعلقان متنفر است میگوید که متنفر است، و در همان لحظه بیش از هر وقت دیگری تملق میپذیرد»
«دی سی یوس» همچنین میدانند که چگونه از حس جاه طلبی و خرافات پرستی قیصر استفاده کند، چنانکه رؤیای کلپورنیا را بنفع خود تعبیر مینماید و در پرده دوم - صحنه دوم میگوید:

«اینهمه رومی که تبسم کنان در آن دست می‌شستند یعنی روم بزرگ از تو خونی میمکد که دوباره زنده‌اش میکند و مردان بزرگ برای رنگ و علامت و یادگار و نشان ازدحام میکنند»

از خرافه پرستی او در نمایشنامه چندین مثال هست، چنانکه از سارک آنتونی خواهش میکند که در جشن‌های لوپرکالیا زن وی کلپورنیا را لمس کند تا نفرین نازائی از وی دور شود.

همچنین قیصر به فال گیران معتقد است و بکار آنان ارزش مینهد.

در اینجا باید به ادامه نفوذ قیصر در روم پس از مرگش اشاره کرد. با پایداری دادن نفوذ قیصر در روم در حقیقت روح او جاودانی گردید و راه و رسم و روش سیاسی او سرانجام پیروز شد. بروتوس با اشاره باین راه و رسم قیصری است که در پرده دوم - صحنه اول میگوید: «... پس ایکش می‌توانستیم به روح قیصر دست بیاوریم و قیصر را قطعه قطعه نکنیم». این نفوذ سحر آمیز بود که این عبارت را از زبان آنتونی جاری ساخت: «توئی ویرانه وجود شریفترین مردی که در دوران روزگاران زندگی کرده است» (پرده سوم - صحنه اول) و هم او باز در پرده سوم - صحنه اول میگوید:

«روح اعمال هول‌انگیز، ترحم را بکلی خفه خواهد کرد و روح قیصر

بی‌قرار در طلب انتقام، با «آته» که در کنار اوست و سوزان از جهنم آمده، باهنکی شاهوار در این حدود فریاد خواهد کرد: «امان ندهید» و سگان جنگ را رها خواهد کرد...»

«دودن»^۱ در کتاب «ذهن و هنر شکسپیر»^۲ چنین می‌نویسد:

«چیزی که حائز نهایت اهمیت است شیوه قیصر و تأثیر روح اوست که بر تراژدی شکسپیر حاکم است، چنانکه پس از کشتن قیصر بروتوس و پروان او بمبارزه خود برضد شیوه قیصر بشدت ادامه دادند، ولی بروتوس که در پیج و خم سیاست عملی زمان خود گمراه شده بود فقط توانست جسم قیصر را از میان بردارد، اما روح او که قویتر و تواناتر از جسمش بود انتقام خود را از توطئه گران باز گرفت. شکسپیر در نیمه اول نمایشنامه خود بر حیات جسمانی قیصر که منبع ضعف و ناتوانی بوده تکیه مینماید و در نیمه دوم آن بسا تشریح قدرت و عظمت نفوذ روح قیصر تراژدی خود را قوت می‌بخشد.»

دلایل فراوان در دست است که شکسپیر بمقام قیصر و قیصر در نمایشنامه‌های کیفیات روحی وی واقف بود و او را «یکی از دیگر شکسپیر شریفترین مردان عالم» میدانست. مثلاً در نمایشنامه

«هملت» «هراشیو»^۳ از وی بعنوان «جولیوس» توانا - ترین مرد یاد میکند، و در نمایشنامه «آنتونی و کلئوپاترا» ملکه مصر او را «قیصر گشاده جبین» مینامد، و در نمایشنامه «ریچارد سوم»، شاهزاده جوان درجائی میگوید:

«جولیوس قیصر مرد نام‌آوری بود که کیاست او بزیوز شجاعت آراسته بود و روح روشن بین او شجاعتش را جاودانی ساخت، چنانکه مرک هرگز بر این فاتح نامدار پیروز نمیگردد.»

و در نمایشنامه «هنری پنجم» قهرمان داستان به «قیصر فاتح» تشبیه گردیده است.

جولیوس قیصر در يك خاندان قدیمی رومی بسال ۱۰۰ قبل از میلاد تولد یافت. کلمه قیصر در زبان‌های مختلف بمناسبت در تاریخ سنت قیصر بمعنی صاحب قدرت و مستولی آمده است، ولی معنی لغوی آن مورد بحث است و ممکن است بمعنی «صاحب موی پر پشت» باشد. در سال ۷۸ قبل از میلاد «سولا»^۱ که حامی و طرفدار طبقات توانگر روم بود بدرود حیات گفت. در این هنگام قیصر که در نواحی مشرق فن جنگ می‌آموخت بروم بازگشت تا وظایفی در امور مدنی بهمه گیرد. بزودی در کار خود پیشرفت کرد و بتدریج مشاغل مهمتر بدست آورد و مشهور شد. در سال ۶۲ قبل از میلاد «پمپی»^۲ در روم قدرت فراوان داشت. «هورتون»^۳ در کتاب «تاریخ رومیان»^۴ می‌نویسد: «پمپی را رومیان از میان دیگر قهرمانان برگزیده و باو لقب «بزرگ» داده بودند؛ فتوحات سریع او در آسیا فقط با پیروزیهای اسکندر مقدونی قابل قیاس بود. وی فاتح ملل و بنیان‌گذار سی‌ونه شهر بود.»

در سال ۶۱ قبل از میلاد پمپی پس از فتوحات فراوان از مشرق مراجعت کرد و یکسال پس از آن قیصر با ثروتی شاهانه از اسپانیا بازگشت. این دو با «کراسوس»^۵ «هیئت سه نفره اول» را تشکیل دادند. نفوذ و ثروت این سه «امیر» در روم اقتدار فوق‌العاده به آنها بخشید. در سال ۵۹ قبل از میلاد قیصر بعنوان کنسول شناخته شد و به رهبری «حزب عامه» نائل آمد. بااصرار وی سنا قانونی گذرانید که بموجب آن اراضی و املاک فراوانی بمردم و بخصوص به سربازان قدیمی واگذار گردید. کسی که بیش از همه برشد این قانون علم مخالفت برافراشت شخصی بود از حزب جمهوریخواهان بنام «کی‌تو»^۶. ولی مخالفت او بیهوده بود و سرانجام بامر قیصر از پشت میز خطابه سنا پائین آورده شد (شکسپیر در صحنه چهارم از پرده پنجم تراژدی قیصر در باره کی‌تو سخن میگوید).

۱ - Sulla ۲ - Pompey ۳ - Horton

۴ - A History of the Romans ۵ - Crassus ۶ - Cato

در سال ۵۷ قبل از میلاد جنگی میان قبایل «نروی»^۱، که از نژاد ژرمنها بودند، و قوای قیصر اتفاق افتاد و با وجود آنکه قیصر در این جنگ غافگیر شده بود قوای او حملات دشمن را دفع کرد و عاقبت قیصر بر قبایل مزبور فاتح آمد. در اثر این پیروزی سنای روم، بدون آنکه چنین سابقه‌ای باشد، پانزده روز از آن سال را برای جشن و شادی بشکرانه موفقیت قیصر در جنگ «گل» تعیین کرد (صحنه دوم از پرده سوم نمایشنامه)

در ۹ ژوئن سال ۵۳ قبل از میلاد کراسوس که یکی از سه دیار هم پیمان بود در جنگ با اشکانیان بقتل رسید و «کسی‌یوس» بجای وی فرمانده قوای روم گردید. (صحنه دوم از پرده پنجم)

یکسال بعد پمپی یگانه کنسول روم شد و چون از نفوذ روزافزون قیصر نگران بود بتدریج خود را با حزب منسوب بسنا نزدیک ساخت.

در سال ۴۹ قبل از میلاد سنا قیصر را دشمن مردم اعلام کرد و این بمنزله اعلان جنگی بود که باو داد. در ۱ ژانویه همان سال قیصر از رود «روبیکن»^۲ گذشت و رو بسوی روم گذاشت. در این هنگام اعضاء سنا شهر روم را تخلیه کردند و پمپی نیز از شهر خارج شد و پایتخت را تسلیم قیصر کرد. قیصر «دیکتاتور» و فرمانروای مطلق العنان روم گردید و تا روز مرگ بهمین قدرت باقی بود (صحنه اول از پرده پنجم)

در سال ۴۸ قبل از میلاد قوای پمپی در «فارسالیا»^۳ پس از شکستی سخت متواری گردید و پمپی هم از میدان گریخت و کمی بعد در اسکندریه بقتل رسید. در سال ۴۶ قیصر برای همه عمر ملقب به امپراطور گردید و «کی‌تو» با شنیدن خبر فتوحات قیصر در «تاپسوس»^۴ خودکشی کرد (صحنه اول از پرده پنجم)

۱ - Nervii ۲ - Rubicon ۳ - Pharsalia

۴ - Thapsus

در سال ۴۵ قبل از میلاد قیصر «کنیوس»^۱ پسر پمپی را در روز ۱۵ مارس شکست داد و حزب پمپی را از میان برداشت و در اکتبر همان سال پنجمین پیروزی خود را جشن گرفت (صحنه اول از پرده اول)

قیصر با تحصیل لقب «امپراطور»^۲ دارای اختیارات سلطنت گردید. ظاهر خود را نیز مانند پادشاهان آراست و امر داد مجسمه او را در میدان کاپی‌تول در کنار هفت مجسمه پادشاهان قدیم روم برافرازند (صحنه دوم از پرده سوم)

با جامه ارغوانی به شیوه شاهان درمجامع عمومی ظاهر می‌شد. تصویر او در روی سکه‌های روم ضرب گردید. رومیان قیصر را در زمان حیات خود مانند نیمه خدائی پرستش می‌کردند (صحنه دوم از پرده دوم و صحنه چهارم از از پرده دوم و صحنه اول از پرده سوم). روزی هنگامی که اعضاء سنا از برابر او می‌گذشتند مارکوس آنتونیوس که در آن زمان کنسول روم بود تساج امپراطوری را تقدیم او کرد تا بر سر نهاده ولی قیصر آن را رد کرد و این در روز جشن لوپرکالیا در روز ۱۵ فوریه سال ۴۴ قبل از میلاد بود.

درست در این هنگام توطئه‌ای عظیم علیه قیصر آغاز گردید کسی یوس بنیان‌گذار این توطئه بود و بزودی دی‌سی‌یوس، بروتوس و کسکا و متیلوس سیمبر و کایوس تربونوس و شصت تن دیگر از بزرگان روم باو پیوستند.

بجز سیسرون تقریباً همه یازماندگان حزب طرفدار توانگران در این توطئه شرکت کردند و اینان اغلب اشخاصی بودند که قیصر آنها را رتبه و مقام بخشیده بود. (صحنه دوم و سوم از پرده اول)

توطئه‌گران همه باهم بسوی رواق تئاتر پمپی که نزدیک تالار اجتماع

۱- Cnueus ۲- Imperator لقبی بود که در دوره جمهوری به سرداران فاتح میدادند. جولیس قیصر نخستین کسی بود که این لقب را برای همه عمر دریافت داشت.

سنا بود رفتند. دی‌سی‌یوس بروتوس قیصر را با شرکت قیصر در جلسه سنا و اهل حق ساخت و عاقبت قیصر در کالسکه‌ای قرار گرفت و بطرف تئاتر پمپی برآه افتاد. در آنجا توطئه‌گران کار او را ساختند و سه غلام جسد او را در همان کالسکه نهاده نزد کلپورنیا زن وی بردند. (صحنه دوم از پرده اول - صحنه اول از پرده دوم و صحنه اول از پرده سوم و صحنه سوم از پرده چهارم و صحنه اول از پرده پنجم) بروتوس در نمایشنامه شکسپیر قهرمان آزادیخواهی و طرفدار جمهوری بشمار آمده و وطن‌پرستی و هدف اخلاقی او مورد ستایش قرار گرفته است. خاندان بروتوس مورد احترام رومیان بودند و به جمهوریخواهی شهرت داشتند و در نمایشنامه هم چند جا اشاره به خاندان و اجداد بروتوس شده. لی‌گاریوس در صحنه اول از پرده دوم او را «روح روم» خطاب میکند.

بروتوس مردی شریف و وطن دوست بود ولی در زندگانی خود دچار شکست شد، زیرا هر چند هدفی عالی داشت نمیتوانست وسیله را باهدف سازگار نماید. وی بیشتر مرد اندیشه بود تا مرد عمل، چنانکه بر مدعی که بشدت تهییج شده و تشنه خون بودند سخنان مطلق میگفت. نیز باین حقیقت بزرگ پی نمی‌برد که دوران رسم جمهوری در روم سپری شده بود و مردم جویای قیصری بودند.

بروتوس مردی بسیار باشفقت معرفی شده، و در حقیقت بعلت همین شفقت از نظر سیاسی مرتکب چهار خطای عظیم شد:

۱- رضا نداد که آنتونی را نیز باقیصر بکشند.
۲- قبول کرد که آنتونی در هنگام تشییع جنازه قیصر خطابه‌ای ایراد کند.

۳- خطای دلوسی‌یوس پلا^۱ را نادیده نگرفت.
۴- برخلاف رأی صائب کسی یوس تصمیم گرفت هر چه زودتر با تمام قوا

جنگ با هواداران قیصر را آغاز نماید.

با وجود خطاهای سیاسی روح نجیب او یکی از زیباترین جنبه‌های شخصیت اوست، چنانکه شکسپیر از زبان آنتونی درباره او میگوید:

«زندگیش شریف بود و عناصر در وجودش چنان بهم آمیخته بود که طبیعت بتواند بر پا بایستد و بهمه بگوید: این مرد بود!»

بروتوس «ردی متفکر و پیرو مکتب رواقیون نشان داده شده.

بنابر اصول این فلسفه که توسط «زنو»^۱ بنیاد گذاشته شد و به وسیله «کریسیپوس»^۲ تکمیل گردید، خوشی و ناخوشی و رنج و شادی بستگی به وضع دنیای خارج از انسان ندارد و زندگی توأم با تقوی است که موجب سعادت ابدی میشود، و مرد عاقل هرگز دچار بدبختی نمیکرد، و رنج و بلا آدمی را بمدارج عالی انسانیت می‌رساند و او را نسبت به هر طبیعت بی‌اعتنا میسازد. ولی بروتوس با اینکه اعتقاد محکمی باین اصول داشت وقایع دوران آخر زندگی او چنان روح آرامش را تحت تأثیر قرارداد که حتی توانست اضطرابش را از زن خود پنهان سازد.

خانواده بروتوس سالها در روم بجمهوری خواهی مشهور بودند. اجداد او «تارکوین»^۳ هارا از روم بیرون راندند و بروتوس این افتخار را هیچ‌گاه فراموش نمیکند. کسی‌بوس نیز باتذکر این واقعه سعی میکند بروتوس را برضد قیصر برانگیزد.

خود بروتوس هم برای توجیه شرکت در توطئه قتل قیصر (صحنه دوم از پرده سوم) می‌گوید: «نه از آنرو که قیصر را کمتر دوست می‌داشتم بل از آنرو که رم را بیشتر دوست می‌داشتم» و نیز «کیست در اینجا چندان فرومایه که مملکتش را دوست نداشته باشد؟»

نیز از زبان آنتونی چنین گواهی بر ارزشی می‌شنویم که می‌گوید:

«همه توطئه گران، الا او تنها، آنچه را که کردند از حسد قیصر بزرگ

کردند. او تنها از سر صدق بخیر اندیشی همه و برای مصلحت عام یکی از ایشان شد» (صحنه پنجم از پرده پنجم)

بروتوس پسر مردی بود بهمین نام که به امر پمپی شخصیت بروتوس هنگام جنگهای داخلی روم بقتل رسیده بود. مادر وی «سرویلیا»^۱ نام داشت. بروتوس هشت ساله بود که پدرش کشته شد. شکسپیر بروتوس را تقریباً همانطور که بود وصف کرده و فقط این نکته را نادیده گرفته که قیصر پس از جنگ «فارسالیا» با او بسیار جوانمردانه رفتار کرد. بروتوس تألیفاتی در فلسفه و دیوان شعری نیز داشته که از آن چیزی بجای نمانده است.

شکسپیر سجایایی که برای آنتونی توصیف کرده تاحدی مارك آنتونی زائیده فکر خود اوست. آنتونی در نمایشنامه شکسپیر در نمایشنامه شکسپیر مردی خودخواه که در پی لذت عالم است معرفی شده است. بروتوس باین جنبه اخلاق آنتونی توجه دارد و با تحقیر فراوان از او سخن میگوید. چنانچه گذشت بروتوس از لحاظ سیاسی دو اشتباه بزرگ درباره آنتونی مرتکب شد، یکی آنکه باو اجازه داد در رثاء قیصر خطابه‌ای ایراد کند و دیگر آنکه پس از مرگ قیصر همچنان زنده بماند. شهرت پرستی و خود خواهی آنتونی در نمایشنامه دیگر شکسپیر بنام آنتونی و کلثوپاترا بخوبی مجسم شده و در همین نمایشنامه هم شکسپیر به صفات مذموم وی اشاراتی نموده است. با وجود این قلم شکسپیر از وصف سجایای جالب آنتونی فروگذار نکرده و فداکاری آنتونی را در راه قیصر بخوبی توصیف کرده است، چنانکه در صحنه اول از پرده سوم چنین می‌گوید:

«اگر هزار سال زندگی کنم هرگز باین اندازه آماده مردن نخواهم بود. هیچ جایی و هیچ وسیله مردنی مرا از این خوشتر نمی‌آید که در اینجا در کنار قیصر بدست شما مردان بلندفکر و برگزیده این عصر کشته شوم».

و همچنین نطق بلیغ وی در رثاء قیصر نشانه دل بستگی او به سرور خود است.

شکسپیر آنتونی را مردی توانا و لایق ولی در عین توانائی بی هدف معرفی می کند. شجاعت و حیل گری اوست که او را مورد تنفر کسی یوس قرار می دهد، چنانکه کسی یوس در صحنه اول از پرده اول میگوید: «تو نمی دانی که چه می کنی مبادا رضا بدهی که آنتونی در هنگام تشییع جنازه او سخن گوید»

از صفات آنتونی که در نمایشنامه شکسپیر بخوبی نموده شده بلاغت اوست خطابه آنتونی در رثاء قیصر در حقیقت از عالی ترین نمونه های فصاحت و بلاغت در زبان انگلیسی محسوب می شود.

مارکوس آنتونیوس که بسال ۸۳ قبل از میلاد تولد یافت نوه خطیب بلند پایه ای به همین نام و پسر جولیا و خواهر قیصر بود. در جوانی مدتی در سوریه و فلسطین خدمت کرد و یکی از طرفداران بزرگ قیصر و فرمانده جناح چپ سپاه او در جنگ فارسالیا بود. بسال ۴۴ قبل از میلاد کنسول قیصر گردید و پس از قتل وی میکوشید تا جانشین او گردد. آنتونی اکتاویوس را رقیب سر سخت خود می دانست اما عاقبت در «موتینا»^۱ از وی شکست خورد (۴۳ قبل از میلاد). پس از این جنگ سه رقیب بزرگ یعنی آنتونیوس و اکتاویوس و لپیدوس^۲ با هم صلح کردند و قرار گذاشتند که روم را برای پنج سال بین خود قسمت کنند. بسال ۴۲ قبل از میلاد در جنگ فیلیپای حزب جمهوری خواهان را شکست دادند و از آن پس آنتونیوس به آسیا و سپس به مصر رفت و در آنجا گرفتار عشق کلئوپاترا گردید، ولی به دل سیاسی با «اکتاویا» خواهر اکتاویوس زناشویی کرد.

آنتونی در روزگار تنعم از بذل مال دریغ نداشت و ازینرو محبوب زیر دستان بود. اما عیوب وی از محاسنش افزون بود. در بیرحمی و قساوت غلو

می کرد، چنانکه بگفته پلوتارک در آسیا به بیرحمی بسیار رفتار کرد و زنان خود و فولویا^۱ و «اکتاویا» را عاقبت رها کرد و در مخالفت با سیزرون و آزار وی خشونت فراوان نشان داد.

شکسپیر اکتاویوس را سیاستمداری مجیل و فرصت طلب و تیره اکتاویوس دل معرفی می کند که در موقع مناسب وارد صحنه می شود و از نتایج کار دیگران سود کلان میبرد. کم حرف و عمیق است و حرف خود را بجا میزند و آنرا بر کرسی می نشاند. پلوتارک می نویسد که اکتاویوس هیچگاه بدون تهیه قبلی نطقی در سنا و یا در پیش مردم ایراد نمی کرد، و شکسپیر نیز همین رویه را درباره او بخاطر می آورد.

خصلت دیگر وی اینست که در هر وضع و حالی می کوشد زمام کار را بدست خود بگیرد و رهبر دیگران شود. چنانکه در صحنه اول از پرده پنجم در میدان جنگ از گفتگوی وی و آنتونی بر می آید:

آنتونی - اکتاویوس، شما افواج خود را بآرامی بسمت چپ دشت هموار هدایت کنید.

اکتاویوس - من درست راست میمانم. تو درست چپ باش.

آنتونی - چرا در این وقت ضرورت بامن مخالفت می کنی؟

اکتاویوس - من باتو مخالفت نمی کنم، اما چنین خواهم کرد، و بعد با اینکه جناح تحت فرماندهی او از بروتوس شکست می خورد باز پس از مرگ بروتوس خود را فرمانده منحصر جلوه گر می سازد (صحنه پنجم از پرده پنجم).

کسی یوس از حیث اخلاق درست نقطه مقابل بروتوس است. کسی یوس بروتوس با آنکه هیچگونه خصومت شخصی با قیصر نداشت در توطئه شرکت کرد، ولی کسی یوس نسبت به قیصر حد می ورزید و از او متنفر بود و نمی توانست تحمل کند که وی فرمانروای مطلق باشد. قیصر نیز از وی اجتناب می کرد، چنانکه در صحنه دوم از پرده اول

چنین میگوید: ... اشخاصی مثل او هرگز دل آسوده ندارند مادام که کسی را از خود بزرگتر ببینند.

کسی یوس سیاستمداری است حسود و جمیع شرایط سجایای يك مرد موفق در سیاست را داراست. فرصت طلبی و حزم و احتیاط او مشهور است. از طبیعت آدمی کاملاً آگاه است و میداند که کمتر کسی در مقابل وسوسه این و آن مقاومت می تواند کرد. بخوبی می داند که با پروتوس چگونه سخن بگوید تا دل او را بدست آورد و با کسکا و دیگر توطئه گران چگونه رفتار کند تا در کار خود توفیق بیابد. بهترین جنبه شخصیت او ارادتی است که به خصال پسندیده و افکار بلند پروتوس می ورزد.

کسی یوس در عقاید فلسفی خود پیرو ابیقر بود و معتقد بود که خدایان نفوذی در این دنیا و در انسان ندارند و خوشی و آرامش روح تنها هدف فعالیت بشری است.

مراسم مرك او با احترام برگزار شد و دسته گل پیروزی، که در تمام عمر برای تحصیل آن مبارزه کرده بود هنگام مرك در کنار بستر او نهاده شد.

شکسپیر فرق اخلاقی پروتوس و کسی یوس را در نمایشنامه خود بخوبی مجسم میکند. پروتوس مردی پای بند اصول است و اعمال او همیشه بر اساس اعتقادات او استوار است، درحالی که کسی یوس بیشتر بسائقه احساسات و تمایلات خود رفتار میکند.

سجیه پرشیا شباهت به سجیه شوهرش پروتوس دارد. زن شوهر پرشیا^۲ هر دو پیرو يك فلسفه و در همه جهات زندگی باهم همداستانند. پرشیا زنی است نسبت به پروتوس بسیار باوفا و با محبت؛ خود را شريك و شادی او می داند و در زندگانی با او هم آهنگ است.

هر چند پرشیا مانند پروتوس پیرو فلسفه رواقی بود، ولی طبیعت زنانه وی بر قدرت فلسفه اش فائق آمد و مشکل توانست راز شوهر را در توطئه بر علیه قیصر نگهدارد و عاقبت از رنج حوادث از پای درآمد و دیوانه وار قصد جان خود

کرد. شکسپیر در نمایشنامه «تاجر ونیزی»^۱ خود اشاراتی به تقوای پرشیا کرده، درجائی که از قول «باسانیو»^۲ در وصف زن خود میگوید: «هیچ کم از دختر کی تو و پرشیای پروتوس نبوده» (صحنه اول از پرده اول)

زنی است از حیث اخلاق و صفات با پرشیا متفاوت. وی زن قیصر کلپورنیا بود ولی مانند پرشیا شريك غم و شادی و رازدار شوهر خود نبود کلپورنیا قیصر را دوست داشت ولی محبت او مانند محبت پرشیا چنان عمیق و لطیف نبود.

در اساطیر یونان کوهستان مرتفعی که قله آن جایگاه خدایان بود
المپ (صحنه اول از پرده سوم و صحنه سوم از پرده چهارم).

آنچیزس^۱ رجوع شود به اینیاس . ویرژیل در کتاب دوم «اینیید» حکایت
میکند که چگونه وقتی تروا بدست یونانیها طعمه خریق گردید
اینیاس^۲ پسر آنچیزس و افرودیت^۳ (ونوس) ، نبیره تروس^۴ و از اینرو
منسوب بخاندان سلطنتی «تروا» . منظومه «اینیید»^۵ ویرژیل شامل
سرگذشت اینیاس پس از سقوط ترواست و مشتمل است بر روایت رومیان که بموجب
آن اینیاس و پیروان او در ایتالیا سکنی گزیدند. خاندان «جولیوس» نسب خود
را به وی میرساندند (صحنه دوم از پرده اول).

بروتوس (لوسیوس بروتوس) پسر جونیوس^۶ بروتوس و تارکوینا^۷ خواهر
تارکوینیوس و سوپریوس . وی متعلق بدوره افسانه ای سلطنت
تارکوینها بر روم است. بنابر روایات رومی وی رومیها را برانگیخت تا
تارکوینها را بیرون برانند و بساط سلطنت را از روم براندازند . وطن خود
را بیش از فرزنداناش دوست می داشت ، چنانکه دو فرزندش را بعلت آنکه
خواسته بودند تارکوینها را بر گردانند بقتل رسانید . بروتوس نماینده از
اعقاب همین بروتوس است (صحنه دوم از پرده اول) . پلوتارک^۸ می نویسد که
رومیان قدیم مجسمه او را از برنج ساخته بودند تا در کاپی تول نصب نمایند .
کسی یوس در صحنه دوم از پرده اول باین مجسمه اشاره میکند .

یکی از اعضاء هیئت سه نفره که سال ۱۰۶ قبل از میلاد متولد شد و
پمپی^۸ در سپتامبر ۴۸ قبل از میلاد هنگامی که پس از شکست فارسالیا در
اسکندریه بساحل رسید بضرب دشنه کشته شد.

1 - Anchises 2 - Aeneas 3 - Aphrodite

4 - Tros 5 - Aeneid 6 - M. Junius 7 - Tarquina

8 - Pompey

۴

بعضی اعلام نمایش

آنچه^۱ دختر زئوس^۲ که بفرمان او از کوهستان المپ ، جسایگاه خدایان ،
تبدیل گردید. بنابر نوشته تراژدی نویسان یونانی آته انتقام خود را
از بدکاران می گیرد و آنها را بسزای اعمالشان میرساند (صحنه اول از پرده سوم
ایبقور^۳ فیلسوف مشهور یونانی و بنیان گذار مکتب فلسفی ایبقوری. وی بسال
۳۴۲ قبل از میلاد متولد شد و بسال ۲۷۰ وفات یافت. معتقد بود که
خوشی و شادی و آرامشی که از زندگی توأم باتقوی حاصل می دود هدف اساسی
زندگی است. پیروان وی بتأثیر خدایان در امور عالم اعتقادی نداشتند و از
ایشرو بتفأل و پیشگوئی و فنون تقلیر آن وقتی نمیکذاشتند (صحنه اول از پرده
پنجم).

ارپوس^۴ پسر کائوس - ارپوس در لغت بمعنی تاریکی است و بعضای تاریکی در
زیر زمین اطلاق می شده که ارواح درگذشتگان برای رسیدن به
«هادس»^۵ (سرزمین مردگان) از آن می گذشتند (صحنه اول از پرده دوم).

1 - Ate 2 - Zeus 3 - Epicurus 4 - Erebus

5 - Hades

پلوتوس^۱ خدای ثروت در اساطیر رومی. می گویند که وی را زئوس نابینا گردانید تا ثروت خود را کورکورانه بدون رعایت لیاقت به اشخاص عطا کند (صحنه سوم از پرده چهارم).

تارکون آخرین پادشاه افسانه‌ای روم که بنا بر روایات رومی بروتوس (نیای بروتوس این نمایشنامه) وی را از روم راند.

تروا (در انگلیسی تروی^۲) نام شهری در آسیای صغیر. نام یونانی آن ایلوم بوده است. این شهر را یونانیان در جنگ معروف تروا محاصره کردند و شهر پس از پایداری بسیار سرانجام بدست یونانیان افتاد. صحنه قسمت اعظم ایلیاد هومر این شهر است (صحنه دوم از پرده اول).

تیسر^۳ نام رودخانه‌ای در ایتالیا که مرکزی که از شهر روم می‌گذرد (صحنه دوم از پرده اول).

تی‌ساس^۴ نام جزیره‌ای است در دریای اژه نزدیک فیلیپای (صحنه سوم از پرده پنجم).

ساردیس^۵ پایتخت کشور لیدیا در آسیای صغیر. در این شهر بود که سال ۴۲۰ قبل از میلاد بروتوس و کسی‌یوس ملاقات کردند و قوای خود را برای مقابله با هواخواهان قیصر بهم پیوستند. صحنه دوم از پرده چهارم نمایشنامه در این شهر قرار دارد.

فیلیپای^۶ نام شهر مشهوری است در مقدونیه بین رودخانه «نستوس»^۷ و «استریمون»^۸. در اینجا بود که بروتوس و کسی‌یوس در سال ۴۲ قبل از میلاد از اکتاو یوس و انتونی شکست خوردند.

کاپی‌تول معبد ژوپیتر واقع در تپه «کاپی‌تولین»^۹ که یکی از بناهای مهم روم قدیم بوده. شکسپیر اصطلاح کاپی‌تول را ظاهراً بمعنی دژ کاپی‌تول و یا تمام تپه‌ای که بنا بر آن قرار داشته بکار برده و هم‌چنین بنظر میرسد

Plutus - ۱	Ilium Troy - ۲	Tiber - ۳
Thesos - ۴	Sardes - ۵	Philippi - ۶
Strimon - ۸	Capitoline - ۹	Nestus - ۷

که گمان می‌کرده است سنا در کاپی‌تول تشکیل می‌شد (صحنه سوم از پرده اول و صحنه دوم از پرده دوم و صحنه سوم از پرده سوم).

کی‌توا^۱ «مارکوس کی‌تو» که در یوتیکا^۲ سال ۹۵ قبل از میلاد متولد شد. وی مردی استوار و پابرجا و پیرو اصول رواقی بود و شدیداً با اقدامات جولیس قیصر و پمپی و کراسوس مخالفت میکرد. در سال ۴۶ قبل از میلاد انتحار کرد تا بدست قیصر نیفتد.

لوپرکال^۳ نام غاری واقع در شمال تپه «پالانتین». این نام همچنین برای جشنی که بافتخار «لوپرکوس» از خدایان رومی برپا میکردید استعمال می‌شد (صحنه دوم از پرده سوم).

نروی^۴ نام قبایل جنگجوی بلژیکی از نژاد ژرمن که قیصر آنان را در ۵۸ سال قبل از میلاد بسختی شکست داد و گروه کثیری از آنان را بقتل آورد.

ناشر نسخه الکترونیک

Ketabnak.com



FOREIGN LITERATURE SERIES

General Editor

E. Yarshater

SHAKESPEARE

JULIUS CAESAR

A Tragedy in 5 Acts

translated in to Persian

by

F. Shademan (Namazi)



NLAI

Tehran 1973